

مائده آسمانی - جلد نهم  
مطلب اول - انقلاب ارض ط  
قوله الاحلی:

"از انقلاب ارض ط مرقوم نموده بودید این انقلاب در  
الواح مستطاب مصرّح و بی حجاب ولی عاقبت سکون یابد  
و راحت جان حاصل گردد و سلامت وجدان رخ بنماید  
سریر سلطنت کبری در نهایت شوکت استقرار جوید و آفاق  
ایران بنورانیّت عدالت شهریاری روشن و تابان گردد ...  
زنهار زنهار اگر در امور سیاسی نفسی از احبّاء مداخله  
نماید و یا آنکه بر زبان کلمه ای براند. یاران الهی را  
بنصّ قاطع ربّانی مدخل در امور سیاسی نیست بلکه  
مرجع کلّ تهذیب اخلاق است و تربیت نفوس و توحید کلمه  
و محبّت و مهربانی و اتحاد و یگانگی و ظهور سنوحات رحمانی در عالم انسانی."

ص ۲

مطلب دوّم - مداخله بیانی ها در سیاست

قوله الاحلی:

"از قرار مسموع بعضی از بیانی ها یعنی تابعین  
میرزا یحیی در امور سیاسی مداخله نموده و مینمایند  
سبحان الله بدخواهان این را وسیله نموده و در محافل  
و مجالس ذکر بهائیان مینمایند که آنان را نیز در امور  
سیاسیه رأیی و فکری و مدخلی و مرجعی با وجود آنکه  
بیانی ها خصم الدّ بهائیانند و این را جمیع اهل ایران  
میدانند دیگر بچه انصافی رفتار و گفتار آنان را نسبت  
بهائیان میدهند سبحانک هذا بهتان عظیم."

مطلب سوّم - حضرت یونس و ماهی

حضرت یونس علیه السّلام چون مونس درون حوت  
طبايع و عناصر شد و در ظلمات بحر امکان مبتلی گشت

یعنی از عالم ملکوت وجود که انوار لامکان است جدا شد  
در حیز امکان موجود گردید پس حقیقت ذوالنون کینونت  
شاخصه او و حوت جسد عنصری و هیکل بشری و حقیقت طاهره  
او بحر عالم امکان است و شئون ظلمانی اکوان و چون در این  
تنگنای تنگ و تاریک افتاد از حقیقت جان و وجدان ندا کرد  
سبحانک ائی تبت الیک.

ص ۳

مطلب چهارم- اطاعت حکومت

قوله الاحلی:

"از احزاب موجوده در ایران کسی که بحکومت اطاعت  
و تمکین دارد حزب الله است زیرا نه بتلویح بلکه بنص  
صریح مأمور باطاعت حکومتند و صداقت بدولت بلکه  
بجانفشانی بجهت عزت ابدیه عالم انسانی و اگر چنانچه  
نفسی از احباء بمنصبی رسد و مشمول نظر عنایت  
اعلی حضرت شهریاری گردد و بمأموریتی منصوب شود باید  
در امور موکوله خویش بکمال راستی و پاکی و صدق و عفت  
و استقامت بکوشد و اگر چنانچه ارتکابی کند و ارتشائی  
نماید مبعوض درگاه کبریاست و مغضوب جمال ابهی و حق  
و اهل حق از او بیزار بلکه بمؤنه و مواجب خویش قناعت  
نماید و راه صداقت پوید و در ره ملک و ملک جانفشانی  
فرماید اینست روش و سلوک بهائیان و هر کس از این  
تجاوز کند عاقبت بخسران مبین افتد."

مطلب پنجم- اهمیّت خدمت بعالم

انسانی علی الخصوص بایران

قوله الاحلی:

"اگر نفسی موفق بر آن گردد که خدمتی نمایان بعالم  
انسانی علی الخصوص بایران نماید سرور سروران است

و عزیزترین بزرگان اینست غنای عظیم و اینست گنج روان و اینست ثروت بی پایان و الا ننگ عالم انسانی است چقدر انسان باید که غافل و نادان باشد و پست فطرت و پست طینت که خویش را باوساخ ارتکاب و خیانت دولت بیالاید والله حشرات ارض از او ترجیح دارند."

مطلب ششم - حفظ مراتب واجبست

قوله الاحلی:

"باید حفظ مراتب نمود و قانون وجودی و ما منّا الا له مقام معلوم را رعایت کرد اصاغر باید رعایت احترام اکابر کنند و اکابر باید عنایت و مهربانی در حق اصاغر نمایند جوانان باید خدمت و حرمت پیران نمایند و پیران باید محافظت و رعایت جوانان نمایند این حقوق متبادله است."

مطلب هفتم - عصمت انبیای سلف

قوله الاحلی:

"ای بنده الهی سؤال از عصمت انبیای سلف نموده بودی مظاهر مقدّسه ما ينطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی هستند و مظهر و یحدّکم الله نفسه بل نفس الله القائمة بالسّن هستند منزّه از ادراک مادونند و مقدّس

از اوهام اهل شبهات و ظنون. مراجعه بنصوص الهی نمائید بتصریح ذکر عصمت کبری در حقّشان میفرماید چه از آثار حضرت اعلی و چه از آیات بینات جمال ابھی از جمله زیارت سید الشهداء علیه التّحیة و الثّناء و امّا قضیة و عصی آدم و آیه ما تقدّم من ذنبک و ما تأخر این مقام حسنات الا برار سیئات المقربین است و وجودک ذنب

لا يقاس به ذنب" همس در رخ آئینه نمودار و غبار موهوم  
در دیده مورث اقدار حضرت اعلى میفرماید طلب حبّ  
و قرب تو از برای من مانند شرک دیگران است حال  
معاذ الله میتوان گفت که طلب قرب الهی ذنب و شرکست ؟  
لهذا مظاهر مقدّسه مظهر عصمت کبری نیستند ؟ استغفر الله  
عن ذلک معصومند و محفوظ و مقدّسند و مصون ...  
اما در خصوص ملاقات در عالم رؤیا سؤال نموده بودید  
رؤیا را مانند بیداری فرض نمائید چه بسیار که دو نفس  
ملاقات نمایند و با یکدیگر مذاکره و محاوره کنند یکی را در  
خاطر مانده و دیگری بکلی فراموش کند در عالم رؤیا  
نیز چنانست و سبب نسیان اینستکه قضیه چنانکه باید  
و شاید در محفظه قوه حافظه محافظه نگردد"

ص ۶

مطلب هشتم- سفر جمال مبارک جلّ جلاله به مازندران  
قوله الاحلی:

"جمال مبارک در مراجعت از مازندران بطهران چون  
مرور از نور فرمودند در تا کرو در دارکلا ولوله و شور انداختند  
جمّ کثیری مؤمن و موقن شدند و روز بروز در ازدیاد بودند  
در تا کر مرحوم آقا میرزا حسن و آقا میرزا غلام علی و ملا زین العابدین  
و ملا عبد الفتاح و ملا علی بابای بزرگ و ملا علی بابای صغیر  
و محمّد تقی خان و آقا محمّد تقی و عمو علی و آقا علی پسر  
ملا زین العابدین و عبد الوهاب بیک خلاصه جمع کثیری  
منجذب بنفحات قدسی گردیدند بعد از یکسال یحیای  
غیر حضور توجه به نور نمود در ایام قلبی تزلزل و اضطراب  
انداخت و چون عرصه را تنگ و احتمال خطر در آن بلد  
دید یاران باوفا را بگذاشت و سفر نمود و بلباس درویشی  
فرار بگیلان و مازندران و کرمانشاه کرد و جمیع آن بیچارگان

را بکشتن داد فریفر فرارا و ابرار را گرفتار کرد این نفوس  
اکثر شهید شدند لکن وضعی که در آن قریه گذاشت  
و رفتاری که نمود سبب شد که نار محبت الله در آن قریه بکلی  
مخمود شد حتی بعضی نفوس را واداشت که میرزا خدا وردی مرحوم را زدند ..... "

ص ۷

مطلب نهم- تساوی حقوق رجال و نساء

قوله الاحلی:

"ای امة الله، در دوره‌های سابق جمیع اناث هر چند  
اقدام در خدمات نمودند و بادیه محبت الله پیمودند باز  
در صف رجال محسوب نمیگشتند زیرا الرجال قوامون  
على النساء منصوص بود در این دور بدیع کار اناث  
پیشی گرفت این قید برداشته شد کل محشور در صقع  
واحدند هر نفسی قدم پیش نهد نصیب بیش برد و هر  
سواری در این میدان جولان دهد بضرر چوگان گوی  
برباید خواه رجال خواه نساء خواه ذکور خواه اناث  
رب ربه الخدور فاقت الذکور و انتصرت علی جیش موفور  
و حازت قصبات السبق فی مضمار الوجد و السرور."  
مطلب دهم- زیارت روضه مبارکه و مقام اعلی

قوله الاحلی:

"من عازم ممالک غرب هستم ولی احباب باید احرام  
روضه مبارکه را بریندند و بعتبه مقدسه مشرف شوند و اذن  
و اجازه دارند ولو این عبد در اقصی بلاد عالم باشد زیرا  
اصل زیارت روضه مبارکه و مقام اعلی است شد رحال از برای  
این دو لازم است در ضمن اگر ملاقاتی هم با این عبد نمایند بی ثمر نخواهد بود."

ص ۸

مطلب یازدهم- خطاب برئیس

قوله الاحلی:

"از آیه مبارکه ان یارئس قد تجلینا علیک مرّة فی جبل  
تیناء و مرّة فی زیتاء و فی هذه البقعة المباركة و اتک  
ما استشعرت بما اتّبعته هواک و کنت من الغافلین سؤال  
نموده بودید .... تینا و زیتا بظاهر دو جبلند در قدس  
که بر انبیای الهی در آن دو جبل تجلی رحمانی شد  
و مراد از تجلی خطابات الهیه است که در کتب سماویّه  
و اخبار بظهور کلیّه است و این بواسطه انبیاء چنانکه  
کتب مقدّسه را ملاحظه نمائید بشارات الهی را در آن واضح  
و مشهود می بینید و همچنین تجلی خطاب در بقعه مبارکه  
بدون واسطه بر رئیس گردیده ولی آن رئیس خسیس از جمیع  
این تجلیات و این مخاطبات غافل و ذاهل بود و همچنین  
مقصود از جبل تینا حقیقت عیسی بود و از جبل زیتا حقیقت  
محمّدیه که مغرس شجره مبارکه زیتونه لا شرقیه و لا غربیه  
یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار نور علی نور بود تینا  
و زیتا در لغت عبری تین و زیتون است و این همان تین و  
زیتون است که در قرآن قسم بآن یاد کرده زیرا محل تجلیات  
بودند اینستکه میفرماید و التّین و الزیتون و طور سینین  
که محلّ تجلی بحضرت موسی بود و هذا البلد الامین که

ص ۹

مکّه باشد لقد خلقنا الانسان فی احسن التقویم یعنی  
فرد کامل انسان جامع جمیع صفاتست."

مطلب دوازدهم- حقیقت الوهیّت

قوله الاحلی:

"ای بنده الهی، حقیقت الوهیّت غیب منیع لا یدرک  
ذات بحت لا یوصف منقطع الوجدانی بتصور انسان نیاید

و در حوصله عقل و فکر گنجایش نیابد لهذا مظاهر ظهور  
محلّ توجه اند در دوره حضرت رسول علیه السلام جمال  
محمدی و حقیقت احمدی محلّ توجه بود تا یوم ظهور  
حضرت اعلی در یوم طلوع صبح بشارت کبری نقطه توجه  
حضرت اعلی روحی له الفداء بود و الیوم مرکز توجه و مرجع  
توسّل و تضرّع جمال ابهی روحی لاحبائه الفداست  
الی ظهور من یأتی من بعد الالف هذا هو الحقّ و ما بعد الحقّ الا الضلال المبین."

مطلب سیزدهم - ارتباط موجودات

قوله الاحلی:

"ای مشتاق دیدار، کاشفان اسرار کون و واقفان خواص  
و سرائر مکنون برآند که قوه انجذابی عجیب و مغناطیس  
ارتباطی غریب در این موجودات غیر متناهی و کائنات متوالی

ص ۱۰

چه جسمانی و چه روحانی منتشر و محیط و مستولی است  
و از این قوه کلّیه است که جواهر فردیه عناصر بسیطه مختلفه  
مجتمع گشته از جهت تنوع و تخالف اجزاء و تکاثر و تناقض  
حقایق متنوعه غیر متناهی موجودات وجود یافته جهان موادّ  
گلستان بدایع و بوستان لطائف و ظرائف گشته و در حقیقت  
هر شیئی از آن قوه جاذبه کلّیه بجلوه ای و طوری کشف نقاب  
نموده و عرض جمال کرده و در کینونت انسان قوه اشتیاق  
گشته و بشور و شوق و انجذاب آورده."

مطلب چهاردهم - یخرج الحیّ من المیت

قوله الاحلی:

".... صبح صادق از جیب لیلّه ظلماء طلوع نماید  
و نور جهان افروز روز از خیمه تار و تاریک شب بدر آید گل  
رعنا از شاخ خار بروید و انواع ریاحین از خاک غمناک انبات  
شود ثمره شهیه از چوب خشک نابت شود و یخرج الحیّ

من المیت و یخرج المیت من الحیّ تحقّق یابد. حضرت امیر به محمد بن ابی بکر میفرمودند که تو از نسل منی معلوم شد که ابوت و بنوت جسمانی را حکمی نه کنعان پسر نوح و ابراهیم پسر آذر آن پدر پیغمبر بود و پسر عاق و ابتر و این پدر بت پرست بود و پسر خلیل جلیل اکبر

ص ۱۱

از این درج بی صفا لؤلؤ لالاء ظاهر شد و از آن صدف نفیس پر بها خزف خسیس پرغش و جفا.

مطلب پانزدهم - يتصرف فی ملکه کیف یشاء

قوله الاحلی:

".... بزرگواری او اعظم از گنهکاری بندگان و نورانیت بخشش کاشف ظلمات طغیان حقیقت ظلم را رداء عدل پوشاند و طغیان صرف را تاج عطا بر سر نهاد يتصرف فی ملکه کیف یشاء لا یسئل عما یفعل".

مطلب شانزدهم - عنقریب است که این پرده برافتد

قوله الاحلی:

"ملکوت وجود در حرکت است و عرصه شهود در نهایت لطافت و طراوت ولی چشمها کور است و گوشها محروم عنقریب است که این پرده برافتد و این حجاب هتک شود و این نقاب برداشته شود آنوقت انظار مشاهده آثار مواهب جمال ابهی نمایند و حیران گردند و پیشیمان شوند که این چه موهبتی بود و ما از او غافل و این چه عنایتی بود و ما از او ذاهل صبح نورانی بود و ما گرفتار شام ظلمانی نیل و فرات بود ولی بر ما جیحون پر خون زلف مشکین بود

ص ۱۲



ولی ما را زنجیر سنگین مائده آسمانی بود ولی ما را مضرت  
جاودانی این چه بدبختی بود و این چه بی طالعی  
نعمت الهیه ما را نعمت بود و رحمت زحمت و تنزل من القرآن  
ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا"  
مطلب هفدهم - معنی لقاء

قوله الاحلی:

"ای موقن بالله، اصل لقاء ایمان بآیات الهیه است ...  
زیرا قریبت جسمانی را حکمی نه بلکه قریبت عین ایمان  
و ایقان است و خلوص نیت و اطمینان عین قریبت".

مطلب هیجدهم - طلوع و غروب حقیقت

قوله الاحلی:

"حقیقت کلیه را در اینجهان طلوع و غروبی و شب  
و روزی ایام ظهور مظاهر مقدسه یوم اشراقست یوم  
وصالست یوم سطوع انوار جمال است پس از افول شمس  
حقیقت یوم فراق است وقت غیاب است لیل هجران است  
تا ظهور ثانی و طلوع دیگر نظر بآفتاب فرما شمس حقیقت را  
مثال آفتاب آسمانی است اما این طلوع و غروب نسبت بعالم

ص ۱۳

خلق است نه حق زیرا شمس حقیقت لم یزل در مرکز تقدیس  
خود مقدس از طلوع و غروب بوده همواره انوار ساطع و اشراق  
دائم و فیض مستمر است نظیر آفتاب ظاهر ملاحظه فرما که  
همواره در مرکز انوار بوده او را در ذات خویش طلوع و  
غروبی نیست ولی طلوع و غروبش بالنسبه بکره ارض است  
پس اگر نفسی گوید که آفتاب در مرکز خویش لم یزل و لا یزال  
ساطع و لامعست صحیح گفته و لکن اگر گوید در کره ارض  
شبی نیست همواره آفتاب موجود این تصور مخالف حقیقت

است و وهم صرف لهذا از یوم شهادت حضرت مسیح تا  
یوم ظهور جمال محمدی لیل بوده ایام ظهور مطالع  
حقیقت یوم وصال است و ایام افول مظاهر الهیه ایام  
هجران است هذا هو الحق المبین."

مطلب نوزدهم- لوح ابو الفضائل

قوله الاحلی:

"بیروت حضرت ابو الفضائل علیه بهاء الله الابهی

هو الله

یا من ایدک الله بجنود من الملائع الاعلی ، دستخط شریف  
و مضامین لطیف روح و ریحان زاید الوصف بخشید زیرا دلیل  
بود که مزاج قرین اعتدال و کتاب فصل الخطاب قریب اتمام

ص ۱۴

است مسافرت آن حضرت بطهران لزوم یافته زیرا خلق در  
نهایت استعداد حتی بسیاری از فضلاء و حتی الامراء  
ولی مبلّغین در نهایت مشغول بر تق و فتق امور و یحیائی ها  
میدان یافته اند هر کس طالب خفياً بخود میخوانند و القاء  
شبّهات مینمایند و آن شخص را چون از بزرگان است مکتوم  
میدارند و هم مردم دانسته اند که یحیائی ها کسی را  
شهرت نمیدهند و جمیع حتی پسر دولت آبادی بظاهر  
علی رؤوس الاشهاد تبری از بابی گری مینماید ولی در باطن  
در نهایت اجتهاد باری وجود آن حضرت در طهران در  
نهایت لزوم اگر کتاب در زمان زمستان اتمام میشد و در بهار  
بطهران مسافرت میفرمودید بسیار موافق بود ولی راحت  
و انشراح قلب شما پیش من بر هر چیز مقدم است این قضیه  
را نیز بسیار ملاحظه داشته باشید..."

مطلب بیستم- نعمت حقیقی

قوله الاحلی:

"نعمت حقیقی در این جهان بر عالمیان نفوس مبارکی  
هستند که مائده سمانیه و آلاء ابدیه مبذول میفرمایند  
و آن مائده لذیذہ لم یتغیر طعمه و لا یتبدل ذوقه و لا تزول  
حلاوته معرفت پروردگار و اسرار کردگار است ولی نعمت

ص ۱۵

عالمیان و سرور آدمیان جواهر وجودی هستند که بلسان  
مبارک و فم طیب مطہر این مائده باقیه ابدیه را در خوان  
نعمت گسترده و صلاهی عام بر عموم انسان زنند این مائده  
است که حضرت روح از حق خواست ربنا انزل علینا مائده  
من السماء تکنون لنا عیداً لاؤلنا و آخرنا."

مطلب بیست و یکم - شهادت شیخ صنعان

قوله الاحلی:

"تفصیل شهادت حضرت شیخ صنعان بسمع این  
دلسوختگان رسید وقتی که این لقب باو عنایت شد  
معلوم شد که در این سبیل ببلائی عظیم تصادم خواهد نمود  
مدتی در این صحرای پرشور چوپان بود و اغنام متعلقه  
به مآدبه الله را شبان از صبح تا بشام در عالم خود بحالت  
خوشی در این بیابانها بسر میبرد و بنوای حقیقی خفیفی  
در عشق جمال قدم غزلخوانی مینمود و ترانه سازی میکرد  
البته صد هزار مرتبه "جانم بفدایت" گفته "اینهمه کردی  
نمردی زنده ای هان بمیرار یار جان بازنده ای" خوانده  
و بلسان قلب "اقتلونی اقتلونی یا ثقاة ان فی قتلی حیاة  
فی حیاة" فریاد کرده و آیه مبارکه احسن القصص تلاوت  
نموده تالله اننی لحوریة ولدتنی البهء فی قصر من الیاقوت

ص ۱۶

الرطوبة الحمراء واتي ومن في الفردوس لمشتاق الى نفس  
قد قتل في سبيله. باری از الطاف حقّ و عنایاتش و تأییداتش  
امیدواریم که ما هم انشاء الله از این کأس نصیب بریم  
و بهره برداریم."

مطلب بیست و دوّم - نسبت

قوله الاحلی:

"نسبت بر دو قسم است میان آباء عظماء نجباء اسلاف  
و اولاد و احفاد اخلاف نسبت جسمانیّه که متعلّق عنصر  
آب و گل است و نسبت روحانیّه که از خصائص عنصر جان و دل  
است آن را نسبت مجازیّه خوانند و این را نسبت حقیقیّه  
شمرند پس اگر حسن اخلاق تأیید شرف اعراق نماید  
نسبت حقیقیّه تحقق یابد و جمال الولد سرّایه رخ بگشاید  
و اگر سوء اخلاق مخالف شرف اعراق آید نسبت مجازیّه حکم  
ندارد بلکه نسبت بالکلّیه منقطع گردد چنانچه میفرماید  
آنّه لیس من اهلک آنّه عمل غیر صالح پس بکوشید و بجوشید  
که زاده عنصر جان و دل باشید نه منحصر در نسبت آب و گل."

ص ۱۷

مطلب بیست و سوّم - ارمغان حقیقی

قوله الاحلی:

"جناب حاجی عازم و ارمغانی بجهت آن دوستان  
الهی طالب گفتم که عادت چنانست که ارمغان قند  
هندوستان برند و یا گز اصفهان و یا نبات مصر یوسف  
کنعان جواب دهد که از این هدایا مذاق جسمانی  
دقیقه ای شیرین گردد و کام ترابی دمی چاشنی گیرد  
مرا ارمغانی از جهان الهی باید و هدیه ای از جواهر  
حقایق و معانی که مذاق متلذذ گردد و کام دل و جان

متنعم شود آن ارمغان در هر جائی موجود و مبذول است  
و این هدیه بس کمیاب و نایاب باری ای سرگشته سودائی  
بفضل سلطان جود مقامی از برای عاشقان جمال مقدر که  
ارواح مقربین از ذکرش پرواز نمایند و نفوس ملاً عالین  
در اهتزاز آیند طوبی لکم و حسن مآب .... "

مطلب بیست و چهارم- صعود حضرت صدر الصدور  
قوله الاحلی:

"از صعود حضرت صدر الصدور مرقوم نموده بودید  
آن مشکات نور و مقتبس شعله طور فی الحقیقه ایام حیات را  
وقف خدمت ربّ غفور نمود و بعبودیت حضرت احدیت مداومت

ص ۱۸

فرمودند نفوسی را زنده کردند و جمعی را آزاد فرمودند  
تأسیس درس تبلیغ کردند و بلسان بدیع و بلیغ تعلیم  
فرمودند این تأسیس ابدیست بتسلسل خواهد رفت  
و روح آن بزرگوار در جهان اسرار الی الابد مسرور و پایدار  
خواهد بود نام مبارکش در انجمن عالم آهنگی برافزاد  
که طیور الهی را بحرکت و طیران آرد".

مطلب بیست و پنجم- خمر الهی

قوله الاحلی:

"اگر سرور باید از آب کثیف نشاید و اگر سکر و نشأه  
مطلوب از خمر الهی و باده رحمانی مطلوب و مقبول  
آنچه در خم خانه داری نشکند صفرای عشق  
زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار

مطلب بیست و ششم- تأویل عرفاء

قوله الاحلی:

"ای یاران عزیز عبدالبهاء، باید دقت در نصوص الهیه

کرد و احکام شریعت الله مجری داشت و از تأویل عرفاء و تشویش حکماء احتراز و اجتناب کرد زیرا نفوس را منجمد و افسرده و کسل و لا ابالی و پریشان و سرگردان نماید

ص ۱۹

و عاقبت ملت الهیه را ذلیل و حقیر در انظار عمومی کرده فسقه و فجره محسوب دارد البتّه دوستان حقیقی جز تقوای الهی آرزو ندارند".

مطلب بیست و هفتم - زکاة

قوله الاحلی:

"ای ثابت بر پیمان، در خصوص زکوة مرقوم نموده بودید زکوة بر محصول باغها بعد از وضع مصارفات است که باید مصارفات باغ داده شود و آنچه باقی میماند بر آن زکوة تعلق گیرد."

مطلب بیست و هشتم - اصحاب کهف

قوله الاحلی:

"در خصوص اصحاب کهف سؤال نموده بودید که در قرآن مجید تعیین عدد نشده است و حال آنکه واضح و مشهود بیان شده میفرماید سیقولون ثلاثة و رابعهم کلبهم و یقولون خمسة و سادسهم کلبهم رجما بالغیب یعنی مانند تیری که در تاریکی اندازی پس این قول صحیح نیست. بعد میفرماید و یقولون سبعة ثامنهم کلبهم یعنی این رجم بغیب نیست و صحیحش این است اما تفسیر این آیه مفصل

ص ۲۰

بجان عزیزت که مختصر فرصت ندارم تا چه رسد بمفصل با وجود این در نهایت اختصار و مفید کلمه ای چند مرقوم میشود و آن اینست که آن قوم در نوم جسمانی نبودند اما خواب غفلت از این سراسر است و چون آن نفوس از این جهان بکلی منقطع بودند و دل بعالم دیگر بسته بودند حکم نیام حاصل

نمودند و رؤیای حقیقی مشاهده کردند و آنچه در مدّت  
مدیده از برای خلق میسر نمیگشت در مدّت قلیله از برای  
ایشان حاصل میشد چون نظر باهل عالم بنمودی مسلکی  
را که سیصد و چیزی از سنه میتوانستند طی نمایند آن نفوس  
مقدّسه در مدّت قلیله آن مسافت بعیده را طی نمودند  
و اما قطمیر آن شخص امیری بود که محافظ آن نفوس  
از تعدّیات هر شریر بود.

مطلب بیست و نهم - ۱۳۳۵ دانیال

قوله الاحلی:

"ای بنده الهی، هزار و سیصد و سی و پنج سنه مذکوره  
بدایتش از یوم هجرت حضرت رسول محمد المصطفی  
علیه الصلوة و السّلام است که در آن تاریخ آثار علو و امتناع  
و سمو و اعتلاء از برای کلمة الله در شرق و غرب حاصل گردد."

ص ۲۱

مطلب سی ام - توسیع دایره تعلیم

قوله الاحلی:

"در توسیع دائره تعلیم آنچه بیشتر کوشند خوشتر و  
شیرین تر گردد حتی احباب الهی چه صغیر و چه کبیر  
و چه ذکور و چه اناث هر یک بقدر امکان در تحصیل علوم و  
معارف و فنون متعارف چه روحانی و چه امکانی باشد بکوشند  
و در اوقات اجتماع مذاکره کلّ در مسائل علمیّه و اطلاع بر  
علوم و معارف عصریّه باشد اگر چنین گردد بنور مبین آفاق  
روشن نمائید و صفحه غبراء گلشن ملکوت ابهی گردد."

مطلب سی و یکم - کلام ملکوت

قوله الاحلی:

"(۱).... حضرات حواریون بلسان ملکوتی تبلیغ  
مینمودند و آن لسان مطابق جمیع السن است زیرا کلام

ملکوت عبارت از معانی الهیه و اسرار ربّانیّه است و هر کس  
بآن فائز شود حقایق و اسرار خلیقه در نزد او آشکار است  
و معانی الهیه حقیقت جامعۀ جمیع السن است لهذا  
حواریون را روح القدس لسان ملکوتی تلقین نمود و هم زبان

---

(۱) در جواب سائل که از تکلم حواریون مسیح بالسنهٔ مختلفه  
سؤال کرده میفرمایند

ص ۲۲

جمیع ملل گشتند با هر نفسی از ملل و امم عالم چون  
صحبتی میداشتند بمثابهٔ همزبان بودند و الا لغات حاضره  
معلومهٔ مشهوره متجاوز از هزار لغت است لازم بود که  
حواریون اقلّاً انجیلی بلسان یکی از سایر ملل مرقوم نمایند  
و حال آنکه مسلم است که انجیل مجرد بلسان عبرانی و یونانی  
مرقوم شد حتی بلسان رومانی انجیلی مرقوم نگردیده  
با وجود آنکه در آن اوقات لسان رسمی بوده ولی چون  
حواریون در لسان رومان مهارتی نداشتند انجیلی بلسان رومان مرقوم نگردید".  
مطلب سی و دوم- تفسیر "هو الله"

قوله الاحلی:

در جواب سائلی که سؤال کرده چرا در اول الواح کلمه  
هو الله نوشته میشود میفرمایند.

".... این مصطلح اهل شرق از اسلام است مقصد

آنان آنکه در هر امری باید ابتداء باسم خدا نمود اما  
در الواح الهیه مقصود اینست که حقیقت ذات احدیت مقدّس  
از ادراک و منزّه از تعبیر است و مبرا از تصوّر زیرا آنچه  
در تصوّر آید محاط انسانست و انسان محیط و البتّه محیط  
اعظم از محاط است پس معلوم شد آنکه در تصوّر میآید  
خلق است نه حقّ زیرا حقیقت الوهیت مجرد از اوهام



انسان است الآن جميع خلق عبده اوهامند زیرا یک خدائی در عالم تصوّر آرند و او را عبادت کنند در وقت نماز اگر سؤال از نفسی کنی که پرستش که مینمائی؟ میگوید خدا کدام خدا؟ خدائی که در تصوّر من است و حال آنکه آنچه در تصوّر اوست خدا نیست پس جميع ناس عبده اوهام و افکارند پس از برای انسان راهی و مفری جز مظاهر مقدسه نیست زیرا چنانکه گفتیم حقیقت الوهیت منزّه است مقدس است بتصوّر نمیآید آنچه تصوّر آید آن مظاهر مقدس الهیت دیگر انسان محلّ توجه دیگر ندارد اگر از او تجاوز کند اوهام گردد پس مراد از کلمه هو الله اینست که آن حضرت مشهود جمال موعود شمس حقیقت است و مظهر اسرار الوهیت و ربوبیت و مهبط اسرار رحمانیت و منشاء آثار فردانیت و من ابتداء بنام مبارک او نمودم."

مطلب سی و سوم - حکمت صیام

قوله الاحلی:

"(۱) .... حکمت الهیه در صیام بسیار است از جمله چون در این ایام مطلع شمس حقیقت بوحی الهی بنزول آیات و تنظیم شریعت الله و ترتیب تعالیم پردازد بجهت

(۱) در جواب کسیکه از حکمت روزه گرفتن سؤال کرد میفرمایند

کثرت اشتغال و شدت انجذاب حالت و وقت اکل و شرب نماند چنانچه حضرت موسی وقتی که بکوه طور رفت و در آنجا بتأسیس شریعت الله مشغول بود چهل روز صائم بود بجهت تذکر و تنبه ملت اسرائیلیان صیام فرض کردند و

همچنین حضرت مسیح در بدایت تأسیس شریعت روحانیّه و تنظیم تعلیمات و ترتیب وصایا چهل روز از مقتضیات جسمانیّه و اشتغال بخوردن و نوشیدن فتور حاصل نمودند در بدایت حواریون و مسیحیون روزه می‌گرفتند بعد جامع رؤسای مسیحین صیام را به پرهیز تبدیل نمودند و همچنین قرآن در رمضان نازل شد لهذا صیام فرض گردید و همچنین حضرت اعلی در بدایت ظهور از شدت تأثیر نزول آیات ایّامی میگذشت که بچای اختصار میشد همچنین جمال مبارک در ایّامی که بتأسیس تعالیم الهی پرداختند و در ایّامی که متصلاً آیات نازل میشد از شدت تأثیر آیات و هیجان قلب تناول طعام نمیفرمودند مگر اقلّ قلیل مقصد اینست که بجهت متابعت مظاهر الهیّه و تنبّه و تذکّر حالت ایشان بر عموم ملت ایّامی چند تأسی و اقتدا فرض گشت. مسیحیون نیز چنانکه مرقوم گشت در بدایت روزه تام می‌گرفتند زیرا هر نفس صادقی چون محبوبی داشته باشد در هر حالتی که محبوب او باشد آروزی آن حالت

ص ۲۵

را میکند اگر محبوبش در حالت حزن باشد آروزی حزن میکند اگر در حالت سرور باشد آروزی سرور میکند اگر در حالت راحت باشد آروزی راحت کند اگر در زحمت باشد آروزی زحمت کند حال چون در این ایّام حضرت اعلی اکثر ایّام روزه داشتند و جمال مبارک از غذا و شراب باز ماندند یعنی قلیل میل میفرمودند و بعضی روزها هیچ میل نمیفرمودند بر احبّاء نیز لازم شد که متابعت کنند چنانکه در زیارت میفرماید و اتّبعوا ما امروا به حبّاً لفسک این یک حکمت از حکمتهای صیام است.

حکمت ثانی اینست که صیام سبب تذکّر انسان است

قلب رقت یابد روحانیت انسان زیاد شود و سبب این میشود که انسان فکرش حصر در ذکر الهی میشود از این تذکر و تنبه لابد ترقیات معنوی از برای او حاصل شود.

حکمت ثالث آنکه صیام بر دو قسم است جسمانی و روحانی صیام جسمانی کفّ نفس از مأكولات و مشروبات است که انسان از مشتتهیات جسمانی پرهیز کند اما صیام معنوی روحانی است که انسان خود را از شهوات نفسانی و غفلت و اخلاق حیوانیه و شیطانیه منع نماید پس صیام جسمانی رمزی است از آن صیام روحانی یعنی ای پروردگار همچنانکه از مشتتهیات جسمانی و اشتغال بطعام و شراب

ص ۲۶

باز ماندم دل و جانم را از محبت غیر خویش پاک و مقدّس کن و نفسم را از شهوات هوائیه و اخلاق شیطانیه محفوظ و مصون بدار تا روح بنفحات قدس انس گیرد و از ذکر دون تو صائم گردد." " مطلب سی و چهارم- مقصود از سرّ قوله الاحلی:

".... مقصود از سرّ مطالب و مسائلی است که

از عقول و ادراک خلق دور و مستور بعد چون شخص کاملی کشف و بیان نماید نفوس منصفه ادراک نمایند پس حقیقت ظهور مسیح در دور موسی سرّی از اسرار بود که بعد ظهور مسیح مکشوف و مشهود گردید."

مطلب سی و پنجم- معاد و رجعت

قوله الاحلی:

"الفرق بین المعاد و الرجعة المعاد امر عینی و الرجعة امر علمی من حیث الشؤون و الآثار يدلّ علی الوحدة الحقیقیة بین الابرار."

مطلب سی و ششم- تولّد عیسی

قوله الاحلی:

"ان اهل الخسران لما حضروا عند الرسول عليه التحية

ص ۲۷

و الثناء قالوا له اتقول انت اعظم من عيسى و انه روح الله فقال  
ان الكل مستفيض من بحر رحمة ربك و لا نفرق بين احد من رسله  
ابداً فقالوا كلا ان عيسى لا يقاس فباي برهان تنطقون في  
هذا فقالوا له و يحك هل رأيت بشراً من دون اب بين الوري  
فنزلت الآية الكبرى ان مثل عيسى عند الله كمثل آدم انظروا  
كيف حاجبوا تلك الطلعة النور بسخيف من الاقوال".

مطلب سی و هفتم - دعا

قوله الاحلی:

"دعا واسطه ارتباط میان حق و خلق است و سبب توجه  
و تعلق قلب هرگز فیض از اعلى بادننى بدون واسطه تعلق و  
ارتباط حاصل نگردد اینست که بنده باید بدرگاه احدیت  
تضرع و ابتهال نماید و نماز و نیاز آرد."

مطلب سی و هشتم - خلقت

قوله الاحلی:

"در خصوص خلقت بان شخص مورخ بگوئید که همچنانکه  
الوهیت و ربوبیت الهیه را بدایتی نبوده همچنین خلاقیت و  
رزاقیت و کمالات اصلیه الهیه را بدایتی و نهایتی نخواهد بود  
یعنی خلق از اول لا اول تا آخر لا آخر بوده و خواهد بود  
و نوعیت و ماهیت اشياء باقى و برقرار نهایت آنستکه در نوعیت  
علو و دنوی حاصل گردد مثلاً نوعیت انسان و ماهیت بشریه  
لم یزل محفوظ و مصون بوده و خواهد بود چنانکه مشاهده  
میشود اجسام مجففة محنطة قدیمه انسان که از اهرام مصر  
اخراج نموده اند و پنجهزار سال از موت آن اجسام گذشته  
است بهیچوجه تغییر و توفیری مقدار رأس شعر از انسان در

آن موجود نه و همچنين صور حيواناتى كه در اخميم مصر موجود است بعينه حيوانات موجوده است بوزينه بوزينه است با

ص ۲۸

آن شمائل قبيح. انسان انسان است با آن روى صبيح مليح  
لا تبديل لخلق الله و عليك التحيّة و الثناء."  
مطلب سى و نهم - حكمت الهية

قوله الاحلى:

"اى بنده صادق حق، خبر موهش و مدهش مصيبت جديده  
دلها را مكدّر نمود و جانها را محزون كرد فى الحقيقه اين مصيبت  
شديد است ولكن حكمتى بالغه در آن ظاهر و پديد محزون  
مباش مغموم مشو دلگير مگرد دلخون منشين حكمت بالغه در  
اين قضيه مندمج و مندرج است عنقريب واقف و آگاه گرديد  
ولو اطلعتم على الغيب لاخترتم الواقع بر زبان رانيد بجان  
عزيزت عبدالبهاء بيش از شما متأسف از اين قضيه است ولى  
چون مطمئن بحكمت الهيه لهذا تسلى يابد چه بسيار امور  
كه بظاهر غير مشكور ولى در حقيقت اسباب خفيه دارد و حكمت  
بالغه كه اگر انسان مطلع بان گردد تسلى تام يابد منجمله  
اين قضيه من بعد بر شما واضح و آشكار شود لهذا جزع  
و فزع جايز نه بلكه تسليم و رضا واجب اين عبد در مورد چنين  
مصيبت واقع شد (۱) و لكن بهيچوجه حزن و المى حاصل نگشت  
زيرا مطمئن بر آن بود كه حكمت بالغه اقتضاي آن نمود تو نيز هم  
حال عبدالبهاء شو لهذا قلب را تسلى بخش و تسليم تقدير  
ربّ كريم شو هر چند نوجوان بود و در عنفوان حيات ولى خود  
او مطلع بر اسرار آن ميشد البته همين را اختيار مينمود ان  
هذا الامر عجز عن ادراك حكمتها الافكار الا من نظر ببصيرة  
ما زاغ البصر عن الاسرار."

(۱) مقصود حسین افندی پسر حضرت عبدالبهاست که در صباوت وفات کرد.

ص ۲۹

مطلب چهلّم - فتور نفوس

قوله الاحلی:

"اگر چنانچه در اقبال ناس حال فتوری مشاهده نمائی محزون مباش و این تخم پاک را بپاش یقین است که سبز و خرم گردد و این باغ بشمر رسد ما مأمور بآنیم که تخم افشانی نمائیم دیگر انباتش با خداست البتّه روزی باران رحمت و حرارت آفتاب حقیقت برویاند.

در خصوص ترجمه و طبع الواح الهیه مرقوم نموده بودید این مناسب نیست حال زیرا عطش مردم تسکین شود باید اول نفوس را تشنه کرد بعد سلسبیل عذب فرات مبدول داشت الآن اگر کتب مقدّسه ترجمه و طبع و نشر شود هر کس لوحی بدست آرد و بقرائت آن اکتفا نماید و گوید من بر اساس این طایفه مطلع شدم دیگر احتیاج بفحص ندارم و حال آنکه الواح را باید مبین بیان نماید یعنی اول مبین تأسیس کند بعد از تأسیس و استدلال یک لوحی قرائت نماید آنوقت تأثیر میبخشد ملاحظه کنید که چقدر تورات و انجیل را بالسن مختلفه ترجمه نمودند و طبع کردند و منتشر نمودند یک نفس بقرائت این کتب محبت بحضرت مسیح حاصل ننمود پس معلوم شد که طبع و نشر موافق مصلحت نه اگر چنانچه بسیار لزوم بنظر آید مقاله را ترجمه نمائید

ص ۳۰

و طبع و نشر کنید."

مطلب چهل و یکم - شهادت ملا صادق

قوله الاحلی:

هو الله - ای ثابت و راسخ بر عهد و پیمان،  
خبر شهادت حضرت ملاً صادق چون نور باغ آفاق وجود  
را روشن و بحرکت آورد و مطلع فدا را بنوری ساطع جدید  
روشن نمود روح المقرّین له الفداء از آن جوش و خروش  
او معلوم و واضح بود که این جام سرشار عنایت را از دست  
ساقی موهبت نوش خواهد نمود چه که آن شعله و آن ناله  
آن انجذاب و التهاب عاقبتش نشئه این شراب است  
طوبی له ثمّ طوبی له بشری له ثمّ بشری له جمیع ملاً  
اعلی و طیور حدائق ابهی بستایش و تمجید او ناطق  
و حوریّات فردوس فدا در خیام عزّت کبری بتحسین و توصیف  
او ذاکر چه که آن جوهر وجود و حقیقت منجذبه بنفحات  
حضرت معبود از رحیق مختوم چنان مست و مدهوش شد که  
در کمال وجد و سرور بمیدان فدا شتافت و جان باخت  
ایکاش آن تیر بر سینه این اسیر بود و آن رصاص در قلب  
این مشتاق داخل میشد ولی نصیب او بود و سهم مصیب  
او طعمه هر مرغکی انجیر نیست روحی له الفدا قسم بجمال

ص ۳۱

قدم که هیاکل تقدیس غبطه مقام او را میبرند و فریاد  
یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزاً عظیماً برآورند.  
باری در خصوص دعوی قتل ملاحظه نمائید اگر سبب  
بغضای عظیم باشد و شهودی در میان نباشد و اسباب  
فصل و تفریق گردد تعرّض ننمائید ولی در اوقات ماتم و ذکر  
مصائب و شهادت او باید محفل دوستان در نهایت تأثیر  
باشد آن روح مجرد آن نور مجسم و آن علم مشخص و آن  
ایقان مصوّر از جوقة فدائیان بلکه سالار سپاه جانبازان  
است از آن روز که جام رقیق رحیق محبّت الله نوشید جان

و جنان و تن را در سبيل الهى قربان نمود و هر روز آرزوى  
نوشيدن اين قدح پرمسرت را مي فرمود ايكاش قطره اى بكام  
ما ميریخت و للارض من كأس الكرام نصيب و البهاء عليه يوم  
ولد و يوم استشهد فى سبيل الله.

مطلب چهل و دوّم- مناجات روز عيد نوروز

قوله الاحلى:

الله ابهى- الهى الهى هذا يوم النيروز و صباح  
الالطاف يلوح بنور مشرق ساطع لائح من فيض ملكوتك الابهى  
و اجتمع احبائك فى هذا المحفل الذى جمع فاعوى متذكرين  
باياتك و متهللين بانوارك متضرعين الى ملكوتك مبتهلين

ص ۳۲

الى جبروتك خضعا و خشعا رگعا سجدا لعظمتك و  
سلطنتك يرجون ظهور آثار الطافك و يلتمسون اشراق انوار  
احسانك ربّ تراهم يجزعون و يتضرعون بما تذكروا الايام  
التي كانت اشعة جمالك ساطعة على الآفاق باشد اشراق  
و يحترق القلوب و تذرّف الجفون بالدموع و ان النفوس  
لفى حسرات و الارواح لفى سكرات و الاعين تجرى العبرات  
من ذكر يوم الوصال المتنور بنور الآمال فى الهى و محبوبى  
بعد ما اجتبيت بحلل الكمال و تواریت خلف سبحات  
الجلال و تجللت بنقاب الغياب و حرمت الاعين عن المشاهدة  
و الآذان عن اصغاء الخطاب فافتح على و جوهنا ابواب  
الالطاف و وجه انظارنا الى ملكوت الاحسان و ايدنا  
بجنود غيبك و انصرنا بجيش قدرتك و قوتك و احى قلوبنا  
بنفحات قدسك و نور ابصارنا بمشاهدة آيات عزك و اشرح  
صدورنا باثار توحيدك و اجعلنا خدمة لامرك و المتوكلين  
على عونك و صونك و الساعين الى ميدان الفداء شوقاً الى  
لقائك انك انت الكريم الرحيم ع ع



مطلب چهل و سوم - تبریز

قوله الاحلی:

"اخبار تبریز قدری حزن انگیز است زیرا مجتهد بی تمیز

ص ۳۳

میرزا حسن آتشی افروخت و فتوی بقتل بهائیان عزیز داد  
عطار بزرگوار را بخنجر آبدار زخم زدند و آن نفس نفیس  
را شهید نمودند و بقتل جمیع بهائیان فتوی داد یاران  
گرفتار بودند و چاره‌ای جز فرار ندیدند و غریب این بود که  
مجتهد ملحد امید غلبه داشت هیئات هیئات با وجود  
فتوای تعرض بیاران و خوف و خطر و قتل عام دوستان  
چگونه تأیید و توفیق رفیق شود و فوراً فتح و ظفر محتوم و مقرر  
گردد مگر آنکه مجتهد ملحد را مداخله نماند و مخدول  
گردد. اینست انقلاب آذربایجان و گمان چنانست که  
اندک سرایتی بخراسان نماید و اگر کار در دست میرزا  
فضل الله نوری و سید علی یزدی و میرزا حسن تبریزی ماند  
و پیاپی فتوی بقتل یاران دهند البتّه در تأیید تأخیر شود".  
مطلب چهل و چهارم - آیه کتاب عهد

قوله الاحلی:

"در خصوص آیه مبارکه در کتاب عهد سؤال نموده بودید  
این آیه مبارکه کتاب عهد مربوط بآیه مبارکه فرقان است  
ثم اورثنا الكتاب للذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم  
لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات وراث را بسه  
قسم فرموده ..... اما میراث معانی چندی دارد یک معنی

ص ۳۴

از معانیش توکل و تفویض است که صریح عبارت است و معنای  
دیگرش بقیه الله خیر لکم و معنای ثالثش یرثنی و یرث من

آل یعقوب و اجعله ربّ رضیاً و آن شئون و کمالات رحمانیه  
است هنیئاً لکلّ وارث یرث هذا المیراث و لله میراث  
السّموات و الارض و من لم یرث فهو ظالم لنفسه ولو کان ممّن اصطفیٰ."  
مطلب چهل و پنجم - تربت مقدّسه

قوله الاحلی:

"ای زائر مشکین نفس، تربت مقدّسه مشک حقیقت است  
و عنبر و عنبر در مشام مظاهر رحمانیت و غافلان خاک بینند  
اما عارفان جوهر پاک تابناک مشاهده کنند در نزد طفلان  
صدف و خزف هر دو یکسان و در نزد جاهلان زجاج هم  
سنگ لؤلؤ و هاج و نحاس ناچیز با ذهب ابریز هم عیار  
ولی در فرید و ذهب مجید چون بازار جوهریان و دگّه  
صرافان رسد گرانها گردد و قیمت و عیارش ظاهر و آشکار  
شود بهمچنین رائحه طیبّه مرقد مقدّس را اهل ملاء اعلیٰ  
استشمام نمایند و نسیم جانبخش جدث اطهر را مظاهر  
تقدیس ملکوت ابهی یابند که خاکش جان پرور است و هوایش  
روحبخش اهل بصر و نظر پس شکر کن که بچنین موهبت

ص ۳۵

عظمی موقّق گشتی و بچنین رحمت کبری مؤیّد شدی."

مطلب چهل و ششم - در خصوص معاملات

قوله الاحلی:

"در زمان حضرت رسول از حضرت سؤال از بعضی  
معاملات نمودند حضرت فرمودند انتم اعلم بامور دنیاکم  
لهذا در خصوص جمیع مبالغ که مرقوم نموده بودید این عبد  
نیز میگوید انتم اعلم بامور دنیاکم در اینخصوص صامت مداخله ننمائید."  
مطلب چهل و هفتم - فارسی و عربی و ترکی

قوله الاحلی:

"ای ناظر الی الله، فارسی و عربی و ترکی هر سه

لسان عاشقان جمال جانان است عشق را خود صد زبان  
دیگر است مقصد معانی است نه الفاظ حقیقت است نه  
مجاز صهبای حقایق و معانی در هر کأس گوارا خواه  
جام زرین باشد خواه کاسه گلین ولی البتّه جام بلور  
و مرصّع لطیف تر است."

ص ۳۶

مطلب چهل و هشتم - وظائف ایادی امر الله

قوله الاحلی:

"وظائف اصلیّه ایادی امر الله تألیف کتب مفیده و  
رسائل بدیعه در اثبات الوهیّت و وحدانیّت و حقیّت مظاهر  
مقدّسه است علی الخصوص در این ایام بقواعد فلسفی  
و طبیعی و دلائل عقلی و براهین منطقی زیرا اکثر اهل عالم  
از منقول دور و بمعقول متشبّث و مقتنع و مسرور."  
(لوح ادیب ایادی امر الله)

مطلب چهل و نهم - تحقّق و عود الهیّه

قوله الاحلی:

"در خصوص ارض ط آنچه بشارت شده بعد تحقّق  
خواهد یافت اما در خصوص نهرین هر چند آن واقعه ای  
بود که در ایام ناپلیون ثالث واقع شد و خونهای زیاد  
در شاطی آن جوی ریخته گشت ولی باز باقی دارد.  
و اما مسئله نقطه واقعه بین البحرین آنست که واقع شد  
سریر ظلم در هم شکست ولی استقرار نیافته است دعا کنید  
که انتظام و استقرار یابد اشعار جناب میرزا نعیم را طبع نمائید  
و در میان احبّاء نشر کنید."

(لوح میرزا حیدر علی اسکوئی)

مطلب پنجاهم - تبلیغ

قوله الاحلی:

"الیوم تبلیغ امر الله اعظم امور است و هر نفسی قیام بر آن نماید نفحات معطره تربت مقدسه از دور بمشام او رسد و حکم زائر یابد تأییدات غیبیه احاطه کند و توفیقات صمدانیه رخ بگشاید."

مطلب پنجاه و یک و پنجاه و دوّم

سرفدا - شأن متمسکین بعهد و پیمان الهی

هو الله

ای موقن بآیات الله، از غرابت آثار و عجائب اسرار پروردگار در هر کور و دوری سرفدا بود یعنی جمعی از کأس ماء ظهور مزاجها کافور سرمست و مدهوش شده رقص کنان بقربانگاه فدا میشتافتند و باتش انجذاب میگذاختند و هلهله گویان و پاکویان خندان و شادان نعره طوبی لی بشری لی بعنان ملاً اعلی میرساندند ولی تا بحال چنین وجد و سرور و جذب و حبور که در میدان جانفشانی از حضرت روح الله بظهور رسید از نفسی مسموع نشد چه که آن طفل صغیر هنوز بوی شیر از فم مطهرش میآمد

با کمال صباحت و ملاحت چون بدر منیر از افق اغلال و زنجیر رویش تابان و لبش خندان و لسانش ناطق بذکر رحمن و بصرش متوجه بملکوت یزدان بود در تحت سلاسل و اغلال چنان نعره یا بهاء الابهی بر آورد و زبان بتبلیغ گشود که شور و وله در ملکوت وجود انداخت و عوانان را مات و متحیر ساخت و خندان و رقصان و پاکویان در میدان فدا جانفشانی نمود یا لیت کنت معه فافوز فوزاً عظیماً. باری اینست قدرت انجذاب در دور جمال مبارک روحی لشهداء سبيله

الفداء تا بحال چنین واقع نگشته که کودکی خردسال  
 گوی سبقت و پیشی را از مردان میدان ببرد و از افق فدا  
 با کمال انقطاع با رخی تابان طلوع نماید اینست شأن  
 نفوس مقدّسه در این کور عظیم و اشراق مبین. ملاحظه  
 فرمائید طفل صغیری چون بر میثاق الهی ثابت و مستقیم  
 بود بچه سلطان مبینی مبعوث شد که هر منکری مبهوت  
 گشت. اینست شأن متمسکین بعهد و پیمان الهی  
 بعضی از گماشتگان که در طریق نگهبان بودند که آن نوگل  
 بوستان الهی در بین راه در تحت سلاسل و اغلال  
 خندان و غزلخوان بود و البهاء علیک ع ع"

ص ۳۹

مطلب پنجاه و سوم- معجزات انبیاء

قوله الاحلی:

".... معجزاتی که در حرب بنی اسرائیل با کفّار واقع  
 گردیده و در کتاب مقدّس مذکور تأویل و معانی دارد معذلک  
 بهائیان معجزات انبیا را ممتنع و محال ندانند."

مطلب پنجاه و چهارم- مناجات در باره

متصاعدین الی الله

قوله الاحلی:

هو الله- ای ربّ غفور این طیور شکور را تن اسیر  
 قبر مطمور گردید و جان بیت معمور پرواز نمود از دام خاکدان  
 رهائی یافتند تا در جهان آسمان حیات جاودانی یابند  
 و بظلّ شجره امید بشتابند و در جنّت ابهی ملکوت اعلی  
 بر شاخسار بقا لانه و آشیانه نمایند و بالحن بدیع و نغمات  
 ملیح بتسبیح و تهلیل پردازند ای خداوند مهربان  
 این نفوس مرغان چمن تواند و بلبلان گلشن تو در حدیقه  
 غفران لانه عطا کن و بمحفل تجلی ابدی و جلوه ربّانی

و لقاءى سرمدى فائز فرما و تا ابد پاينده و برقرار دار  
توئى آمرزنده و بخشنده و مهربان ع ع

ص ۴۰

مطلب پنجاه و پنجم - درباره آقا موسى

قوله الاحلى:

"قضیه جناب آقا موسى ایشان در جميع عالم اعلان نمودند  
که مشرق الاذکار بنا مينمايند و دو مرتبه خريطه مشرق الاذکار  
بارض مقدس فرستادند و استيدان نمودند و اذن و اجازه  
داده شد نهايت چنين امر عظيم متروک بنای چهار خانه  
که دو مليون منات خرج دارد پرداختند بايد در اين قضيه  
قدرى تفکر نمود و حال آنکه در وقتى که در نهايت پريشانی  
بود بجناب آقا ميرزا حيدر على نوشته بود و خواهش دعا کرده  
بود صريحاً وعده برکت داده شد و آنچه از لسان ميثاق  
جناب ميرزا حيدر على با و مرقوم فرمودند بوصول آن خبر  
فوراً موققيت عظمى در جميع امور حاصل نمود" انتهى .  
( مقصود از آقا موسى همان آقاى موسى نقى اوف مليونر معروف است).

مطلب پنجاه و ششم - تولستوى

قوله الاحلى:

(در لوح ميرزا على اکبر نخجوانى):

هو الله

ای عزیز عبدالبهاء، نامه شما رسيد و تقرير "غراف تولستوى"

ص ۴۱

نيز قرائت گرديد فى الحقيقه بهمت شما غراف بنای انصاف  
گذاشته و از اعتساف سابقه بکلى بيزار گشته .... با غراف  
مذکور مکاتبه نمائيد و ترجمه بعضى الواح که مناسب حال

اوست و مطابق مذاق او اگر ارسال دارید بد نیست  
ولی نه بنوعی که دولت روس گمان نماید که شما در جمیع  
مبادی حتی در مداخله بامور سیاست با او متفق و همداستانید  
زیرا غراف مذکور در امور سیاسی مداخله موفور دارد.

مطلب پنجاه و هفتم - تربیت

قوله الاحلی:

"خارها بتربیت باغبان الهی گل گردند و زاغان بلبل  
شوند زیرا فیض علوم مانند آب حیات است و وسیله نجات.  
هر گروه که در تحصیل معارف و فنون قدم پیش نهند  
بهره و نصیب بیش برند".

مطلب پنجاه و هشتم - مسئله تثلیث

قوله الاحلی:

هو الله - ای طالب حقیقت، مسئله تثلیث بعد از  
حضرت مسیح الی الآن معتقد مسیحیان و تا بحال جمیع  
فضلای ایشان در این مسئله واله و حیران و کلّ اعتراف

ص ۴۲

نموده اند که این مسئله از عقل خارج است زیرا سه یک  
نشود و یک سه نگردد. جمع میان این دو مستحیل است  
یا یک است یا سه است اگر بگوئیم حقیقت الوهیت منقسم  
است ولو بوجهی از وجوه انقسام از لوازم امکان و حدوث  
است و قدم مبری اگر گوئیم که واحد در اصل واحد بود بعد  
منقسم شد تغییر و تبدیل در ذات احدیت لازم آید و تغییر  
و تبدیل از لوازم امکان است نه ذات الوهیت و اگر گوئیم  
این تعدّد قدیم است سه قدیم لازم آید و لابد ما بین این  
سه ما به الامتیازی هست آن نیز قدیم است در اینصورت  
پنج قدیم حاصل شد و در ما بین این پنج نیز ما به الامتیاز  
موجود نه قدیم لازم آید و هکذا الی ما لا نهاییه لها در اینصورت

تسلسل لازم آید و بطلان تسلسل مسلم است و همچنین آیات توحید در جمیع کائنات موجود و واضحست اگر جمیع کائنات را جمع کنی دو دانه نیابی که در جمیع شئون مساوی باشد لابد از فرق است در اینصورت آیت توحید در جمیع اشیاء ظاهر و آشکار است تا چه رسد بموجد اشیاء اما در انجیل عباراتی صریح است که دالّ بر اقانیم ثلاثه است از جمله "پدر در پسر است" و "پسر در پدر" چون مسیحیان پی بمعنی این عبارت نبردند لهذا افکارشان پریشان شد اما حقیقت این مسئله اینست که

ص ۴۳

وحدانیت الهیه ثابت است ولی تجلی در حقایق مقدسه میفرماید شمس شمس واحد است ولی در مرایای متعدده تجلی مینماید اگر نظر در مرآت نمائی و تجلی شمس مشاهده کنی گوئی آفتاب در آئینه است و آن آفتاب ظاهر در آئینه هر چند همان آفتاب آسمان است و هر چند دو آفتاب است ولی بحقیقت یکی است ولی با وجود این آفتاب از علو تقدیس و تنزیه تدتی ننموده و در این آئینه منزل و ماوی نگرفته اما تجلی فرموده حقیقت مسیحیه مانند آئینه مجلی بود و شمس حقیقت از افق تقدیس در آن آئینه تجلی فرموده بود لهذا واضح شد که شمس من حیث الحقیقه واحد است ولی در مرایای متعدده تجلی فرموده این مسئله بمفصلی از برای میس بارنی بیان گردید و او بر ورقی مرقوم نمود عنقریب بآن اطلاع خواهید یافت و این مسئله مشکله بتمامها واضح و مشهود و مبرهن گردد و علیک التّحیّة و الثّناء ع

مطلب پنجاه و نهم - در لوح جناب ابو الفضائل

گلپایگانی نازل



قوله الاحلی:

"... از طهران چند مکتوب رسید که اولیای سفارت

ص ۴۴

فرانسه اصرار دارند که بعضی از مبلغین بصفحات افریق  
یعنی تونس و جزائر توجّه نمایند و از اولیای دولت فرانسه  
نهایت رعایت خواهد شد تا جماعت آن سامان را تبلیغ  
نمایند آنچه در این خصوص فکر شد نفسی که از عهده اینکار  
بر آید موجود ندیدم مگر آنکه آن حضرت اگر ممکن باشد  
یک سفری بآن صفحات نمایند تا نگاشته و سفارش نامه استحصال  
شود و همچنین در عشق آباد بعضی از ممتازین دوستان  
را حکومت احضار نمود و خود والی بالذات ملاقات کرد  
و مذکور داشت که از صدارت دولت امپراطوری رومی وارد  
مضمون اینکه باین طایفه پیغام مرا تبلیغ کنید و سند ممهور  
دالّ بر پیغام مذکور بگیریید و پیغام آنکه ما در خصوص  
شاه مغفور (۱) تحقیق دقیق نمودیم بوضوح پیوست برائت  
این طایفه لهذا شما در نظر حکومت ملت محترمید و در صف  
اول رعایای خیرخواه و بعد نهایت مهربانی را نمود  
و مرخص فرمودند ملاحظه نمائید که این بیسر و سامان  
شب و روز با وجود سوزش در آتش حرمان در اعلاء کلمات الله  
و نشر نفحات الله مشغول بجای آنکه کلّ معاونت نمایند  
بالعکس باهانت برخیزند و بخمودت کوشند و در نشر اوراق

---

(۱) مقصود ناصرالدین شاه است که بدست پیروان سید جمال افغانی کشته شد.

ص ۴۵

شبهات پردازند یا حسرة علی العباد ما در بحبوحه  
معرکه با تمام ملل عالم و صف حرب در جنگ و جدال بغتّه

یاران جفاکار در پشت افواج بتفریق سپاه نجات کوشند  
یا سبحان الله داوری دارم خدایا من که را داور کنم ؟".

مطلب شصتم - لوح کد خدا

قوله الاحلی:

"ای کدخدا، همت را بلند کن و مقصد را ارجمند تا کد  
بکشور ابد مبدل گردد و در آن اقلیم روحانی کشور خدا  
گردی. کد بلسان فرس قدیم بمنعی خانه است و خدا  
بمنعی صاحب ترجمه اش صاحبخانه چنانچه بانوی خانه  
را کدبانو گویند."

مطلب شصت و یکم - عدد دوازده

قوله الاحلی:

(در خصوص سؤال صفی علیشاه که حکمت عدد دوازده در  
نجوم ائمه هدی در دوره حضرت رسول (ص) چه بوده  
فرمودند:

"صفی علیشاه مطلع بر سر و حکمت این مسئله هستند  
ولی نظر بحکمتی این سؤال را نموده اند لذا نظر بآن

ص ۴۶

حکمت جواب داده میشود بنویس که اولاً چون آفتاب اثیر را  
در فلک بروج دوازده برج محقق و مقرر است لذا حکمت  
الهیة چنین قرار گرفت که شمس حقیقت را هم در فلک احدیت  
دوازده برج مقرر باشد چه که تثلیث را که حقیقت ولایت  
است چون در تربیع که حقیقت نبوت است ضرب نمائی عدد  
دوازده ظاهر گردد اینست که منجمان میگویند

انّ التثلیث عین التربیع و دیگر آنکه چون حروف کلمة توحید  
که لا اله الا الله است و کلمة نبوت که محمد رسول الله است  
ترکیب از دوازده حرف است مقتضی حکمت الهیة چنین بود

که مظاهر ولایت که عبارت از تفصیل اجمال هستند نیز در عدد دوازده ظاهر گردد تا هر حرفی از این حروف در عالم ملک مطلع و مشرق انوار احدیت باشند لائهم حروف کلمة التوحید و نجوم سماء التفرید و بدور افق التجرید و هذا من السنن الالهية في الظهورات الاولية كما رأى يوسف في المنام بان سجدت له احدى عشر كوكباً وهو الثاني عشر وهذا كان في كور الخليل واما في كور الكليم عليه السلام كان اثني عشر سبطاً او اثني عشر نقيباً فهم كانوا بروج الحقيقة العرفانية و حروف كلمة الوجدانية في ذلك الزمان وكذلك في كور المسيح عليه السلام كان عدد الروحانيين الثورانيين حضرات الحواريين اثني عشر نفساً

ص ٤٧

و كذلك تعلقت بل تحققت بارادة ربّ القدر في كور سيّد البشر بائمة الحقّ اثني عشر فهم نجوم زاهرة و بدور لامعة و سرج ساطعة و بروج عالية في سماء الانوار و فلک الاسرار" مطلب شصت و دوّم- صبح فدا قوله الاحلى:

هو الابهي

"اي متوجه الى الله، امروز صبح فدا بانوار طلعت روح الله روشن و منور گشته است و جام هدی بصهای انقطاعش طافح شده رویش چون بدر منیر در فلک اثیر تابان و بوی خُویش چون گل و ریحان بر دو جهان عنبرفشان این طفل خردسال گویا از ثدی فدا پرورده شده بود و از جام جانفشانی سرمست گشته بود الیوم در ملکوت ابھی با رخی چون آفتاب و طالع فرخی جهانتاب فریاد یا لیت قومی یعلمون بما غفرلی ربّی و جعلنی من المکرمین میزند گوش هوش این سرود سرورش میشنود ع ع".

مطلب شصت و سؤم  
تفسير آية مباركة سورة احسن القصص

ص ٤٨

هو الله تعالى شأنه العظمة  
الحمد لله الذي جعل الخط المتكون من النقطة الاولى  
الظاهرة بالباء طراز الختم الاسمية المهيمنة على الاسماء  
ثم قسمه قسمين بالسر المستسر بين الامرين واخذ الواحد  
مع الآخر بالحكمة المكنونة تحت حجاب القدر اذا تم الكتاب  
الاكبر وتزين به من فى الارض والسما ليشهدن مطالع  
الاثبات عند النفى بما شهدت سدرة القضاء على البقعة النورا  
ويتوجهن الى مشرق البداء عند مشهد الفداء مقر الذي  
فيه تقمصت الكلمة العليا ثوب الحمراء فى ملكوت الانشاء  
وليسمعن اهل الملكوت اطوار الورقات المعلقة على السدرة  
المنتهى فى ذكر هذا الذكر الذي ظهر برايات الآيات  
لمن فى الارضين والسّموات والحمد لله الذى جعل الساعة  
برهاناً لهذه الساعة التى اذا نطقت بالكلمة الاولى نصب  
ميزان الاعلى واذا اهتزت بنفسها لنفسها تحرك اهل  
القبور من اهتزاز نفحات مالک الاسماء مرة ظهرت بطراز  
القدم فى سر اسمه الاعظم واستجذب منه الامم وطوراً ظهر  
بامر سرعت الاشياء الى الله منزل الآيات والحمد لله الذى  
جعل النفخة الاولى بشارة لأهل البهاء المستقرين على  
الفلک الحمراء والاخرى فتنة لاهل البيان الذين تمسكوا  
بغير ما انزله الرحمن وتعقبوا اهل الفرقان فيما عندهم

ص ٤٩

من الظنون والاهام واعرضوا عن البدع الظاهر من جميع  
الجهات الذى شهد له لسان العظمة فى سرادق الاجلال

وجعله مقدّساً عن الاشباه والامثال و اظهره بقوة اللاهوت  
فى قطب الجبروت المجلى على الملكوت بحجج باهرات و ظهورات  
لائحات و الحمد لله الذى نطق بفصل الخطاب فى المآب  
بين الاحزاب ليعرف كل عبد موليه ويتوجه الى ملجئه  
و مثواه منقطعاً عما سواه اذا انصعق اهل الاهواء الى  
الارض الغبراء و اهل البغضاء على تيه الاغضاء و جعل  
طراز الصحو بعد المحو لاهل هذا الفضاء الذى كان ضيائه  
من انوار الجمال بالمآل و به فصل بين الحزبين من اهل  
الانشاء و قدر للاولى رحيق الحيوان من كأس اسمه الرحمن  
و ارجع الآخر الى مقرّ القهر فى اسفل النيران بما انكروا  
ظهور نور الذات عند قيام الساعة الممتنعة البديعة  
المتجلية على مطالع الاسماء و الصفات ان يا ايها المصطفى  
بنار الموقدة المشتعلة الملتهبة فى الشجرة المباركة التى  
نبتت على بقعة السيناء ساحة الكبرياء قطب الافريدوس  
بحبوحة الفردوس و تسمع من زفيرها نداء الرحمن بابدع  
الالحن انه لا اله الا انا المقتدر العزيز المنان لو تهبّ  
نسمة الاذن من مهبّ ارادة ربك لتصغى من حفيف افنانها  
ما تنصعق به طيور البقاء فى اجمة اللاهوت و تتحير عقول

ص ٥٠

سكان حدائق الجبروت و تزهل الباب اهل المعانى  
و العرفان فى رياض الملكوت و تفور فى عنصر التراب لهيب  
النار على شأن تشتعل البحور بنار محبة الله و تذوب الصخور  
من حرارتها و تحيي العظام الرميمة فى القبور من اثرها  
و تهتزّ النفوس من شعفها و تقرّ العيون من مشاهدتها  
و تسرّ القلوب من تقربها و تنشرح الصدور بطلووعها و تفرح  
الارواح بظهورها و تتعطر الآفاق من نشر روايحها  
و تستنير الامكان من انوارها و تستضيء الاكوان بضيائها

و تحترق احجاب الحدود و الاشارات من اهل سبحات  
الجلال بجذوة منها و تنهتك الاسيال عن الاعين و الابصار  
بقوتها ولكن لما سبقت ارادة ربك بان الاسرار الربانية  
و المعارف الصمدانية اللاهوتية التي هي الموائد السمائية  
و الآلاء الباقية الالهية تنزل على حسب استعداد الامكان و  
قابلية اهل الاكوان لذا سكت الورقاء من هديرها و افنان  
سدرة البقاء عن حفيفها ولكن لما اشرقت شمس الاذن و الامر  
من افق مشية الله رب الارباب و رأيناك السائل الآمل  
لدى الباب و ناظراً الى ربك الوهاب فى المآب و مشتعلاً من  
جذوات جذبات الله بين ملاً الاكوان و ناطقاً بذكره  
بين الاديان و منادياً باسمه الرحمن لذا هاجت ابحر المحبة  
فى قلبى و سالت اودية الشوق فى فؤادى و اردنا ان نذكر

ص ٥١

للمنقطعين من اهل البهاء ما يقربهم الى ساحة الكبرياء  
و يبلغهم الى مقام القدس و القرب و اللقاء مقر الذى لا يرى  
فيه الآ تجليات مالک الاسماء على من فى ملكوت الارض و السماء  
و ليشربن المخلصون رحيق الوصال من الكأس الظاهرة على  
هيئة الهاء المقدسة عن الواو الحاكية عن الجهات فى  
ناسوت الانشاء الذين سافروا من مفازة الظنون و الاوهام  
مقبلين الى افق الايقان و شقوا ستر الموهوم باسمه القيوم  
الذى كان مهيمناً على الآفاق و طاروا باجنحة الروح و الريحان  
فى جو هذه السماء التى ارتفعت على اعلى الجنان و تزيّنت  
بمطلع شمس القدم و مشرق نير الاعظم فهيناً لهم بما زكت  
نفوسهم و صفت قلوبهم و انشرحت صدورهم و تنور عيونهم  
و حدت ابصارهم و وعت آذانهم و انجلت عقولهم و هامت  
ارواحهم و لطف و رقت افئدتهم على شأن انطبعت فيها  
تجليات انوار صبح القدم اذ تجلى باسمائه الحسنى على

من فى الارض والسّماء وانك انت يا ايّها السائل الجليل  
فاعلم بانّ التفسير والبيان ولو كان بابدع التبيان عنوان  
للظهور والعيان عند المتعارجين الى معارج العرفان  
والمتمدنين حول حمى ربك العزيز المنان والمستشرقين  
من الانوار التى اشرفت ولاحت بها الآفاق فى هذا اليوم  
الذى التفت الساق بالساق واحتجبت اولى النفاق عن مبدأ

ص ٥٢

الاشراق ودخل اهل الوفاق فيهذا الوثاق بما وفوا بالميثاق  
لذا لا ينبغى ان يتوجّه اليهما من اتى بفصل الخطاب  
بسلطان ربك العزيز الوهاب وانك لو تنظر بعين الحقيقة  
لترى بانّهما فى الحقيقة الاوليّة ختما بالاسمين الاعظمين  
الذين كانا منادياً فى برية الروح وادى الجذب ومبشراً  
بظهور الله وبره لما سواه ليعرف الكلّ ملجأه وثنواه فبعد ما  
ادبرت ليلة الدلّماء وتنفس صبح الهدى ولاحت شمس  
البقاء واشرفت الارض والسّماء وطلعت الاقمار واكفهرت  
النجوم بالانوار واشتهرت الآثار ودارت الادوار وتكورت  
الأكوار وجرت الانهار واثمرت الاشجار وتفتحت الازهار  
وتزيّنت الحدائق بشقائق الحقايق ونصب الميزان ومدّ  
صراط الايقان وتسعر النيران وفار الحسبان وازلفت الجنان  
ونزلت ملائكة العاديات برايات من الآيات وخرقت الاحجاب  
وحرقت الاسبال وانشقت الاستار وجاء ربك العزيز الجبار  
فى ظلل من غمام الحقايق والمعانى والاسرار فرأيت المقرّبين  
مهطعين الى ساحة نور الانوار وحافين حول عرش الله  
الملك القهار اذاً لا تحتاج الى التفسير مع هذا الكشف  
والشهود ولو كان بمزامير آل داود لانّ جوهر العيان مغنى  
عن البيان ومثل التفسير عند اولى الافئدة كمثّل المصباح  
انّها يلوح الى الصّباح متى اشرق شارق اليقين من افق

مبين اذاً لتدندن حول سراج التفسير من قبيل غصّ النظر  
 عن المنهاج الجليل والسلوك فى اضيق السبيل ليس اليوم  
 يوم الخوض فى اعماق الكلمات لاجرا لئالى التأويل من  
 اصداق التنزيل بل آن اوان المكاشفة والشهود والوفود الى  
 مقام محمود والوصول الى المرفد المرفود بما اتى الوعد وظهر  
 الموعد من لدى الله العزيز الودود قل يا اولى الاحجاب  
 من الاحزاب هذا يوم الأياب وحسن المآب ونعم الثواب  
 وظهر ربّ الارباب وقطع الاسباب وخلع الاثواب الى متى  
 تهيمون فى فيافى الشك والارتباب وتتوارون فى مغرب  
 الاحتجاب ولن تدخلوا فى مدينة الله العزيز الوهاب  
 بعد ما فتحت الابواب وتيسر الاسباب اتقنوعن بالسرّاب  
 من اعذب الشراب اتحتجبون بما عندكم عن منزل الكتاب  
 اشتغلون باقبح الوجوه عن جمال تشوّق الى الوفود ببابه  
 مطالع القدس فى الاكوار وتمنّوا الشهادة فى سبيله  
 مشارق الانوار فى الادوار اتحسبون انفسكم على علم من  
 الكتاب لا وربّ الاسماء والصفات بل انتم اغتنتم ظنوناً  
 من العلوم وغفلتم عن جمال المعلوم واشتغلتم باوهام  
 من الفنون وتركتم جواهر المقصود الذى كان مكنوناً فى  
 كتب الله العزيز الودود هل ينفع السراج بعد ما استضاء  
 الآفاق بنير الاعظم الوهاب ام يشفى السقيم ماء الحميم

بعد الذى ظهر الدرباق الاعظم والاكسير الاكمل الاتم ام يروى  
 الغليل العليل ماء الصديد بعد ما تلاطمت طمطام  
 السلسيل بظهور ربّ مجيد فانصفوا يا ملاء الاكوان هل  
 برايحة نافخة روح ربكم الرحمن تتعطر الامكان وتهترّ



الارواح بروح وريحان ام برايحة الدفء التي تنشر من  
برهوت الحسبان هل بفيض غمام موجدكم العزيز المنان  
سالت اودية المعانى والبيان واهتزت وريت اراضى  
التبيان ام بريح السموم التي تمر من وادى النيران  
قل هذا مقام لا يجول فى مضماره فوارس القدرة والافتدار  
من الابرار والاحرار فكيف هؤلاء الضعفاء من الاشرار  
بل من ترك كل حديث وخلع كل ثياب رثيث واستوهب  
من فضل مولاه الملك القيوم جناح الروح فى ظل هذا الجمال  
المعلوم ليطير فى هذا السماء ويدور حول هذا الحمى  
فى الافق الاعلى والرفيق الابهى وانت يا ساذج الحب  
قل للمتبلججين من امواج بحر المخزون المكنون والمتبلججين  
من انوار الساطعة من شمس الحق على هياكل الانزعية من  
سگان الجبروت فاطلقوا الاعنة فى هذا الميدان متكلاً على  
فضل محبوبكم المنان ومتوكلاً على ذى الجود والاحسان  
ثم انصبوا مقناطيس الجذب فى قطب الاكوان لينجذب  
قلوب اهل الامكان الى الملكوت ويغضوا الانظار عن التوجه

ص ٥٥

الى الناسوت ثم حرّضوا احباء الله ان يظهروا بين الخلق  
بشيم الحق ويترقّوا الى مقام يصبحوا مرايا لظهور اسمائه  
بين الورى ومجالياً لطلوع صفاته فى ملاء الانشاء حتى  
تتضوع رايحة الحق من كل شؤونهم من حركتهم وسكونهم  
قل يا ايها الاحباب كونوا كنساييم الاسحار خفيفاً عن  
ثقل العالم ثم مروا على اشجار هياكل العباد تالله  
اذاً من هزيزكم ينتبه العالم بذكر مالک القدم ومن رايحة  
الساطعة عنكم يحيى رمم عظام الامم ويتزيّن هياكل الوجود  
بحلل مواهب العزيز الودود اذاً ترون الامكان كأنه  
قطعة الجنان وروضة الخلد فى الاكوان وآية الكاملة

التامة الظاهرة الباهرة الحاكية عن جمالكم المتجلية عن  
مجلى الظاهر باسمه الاعظم بين العالم سبحانه اللهم  
يا الهى ترى ضعف عبادك ومسكنة ارقائك وعجزهم و  
انكسارهم تلقاء ظهور قدرتك وسلطانك وفقدهم واضطرارهم  
عند آثار غنائك فانظر اليهم بلحظات عين الطافك وعاملهم  
بفضلك وجودك واحسانك فلما امرتهم بجوهر تقديسك  
وساذج تنزيهك و اظهار امرك بين بريتك اذا وفقهم على  
ان ينالوا الى هذا المقام الاعز الاعلى وهذا المكنن الالطف  
الاقدم فى رفيقك الابهى ليحكوا بجودهم عن ساذج امرك  
بين خلقك ويظهروا بطرازك بين عبادك ويتردوا برداء

ص ٥٦

آثارك فى ملكوت انشائك ويتحلوا بحلل انوارك فى جبروت  
امرک وسلطانک لانهم فقراء فى فناء غنائک واذلاء بباب  
عزک وعلائک وانتسبوا اليک بين الامم واستظلوا فى ظل  
اسمک الاعظم ولاذوا بكهف ذکرک الاکرم اى رب عاملهم  
بما يليق لعلو جودک وموهبتک وينبغى لسمو عطائک و  
الطافک حتى تصح نسبتهم اليک فى کل العوالم من اعلى  
حقايق جوهرياتهم الى منتهى دقايق انباتهم انک انت  
اللطف المعطى الرؤوف الرحيم ان يا حبيب، فاعلم بان  
فى غيب هذه الآيه المباركة والكلمة التامة والرنة الغيبية  
والنعمه اللاهوتية تجرى اودية اسرار لا بداية لها ولا نهاية  
لانها تجرى من جبل القدم وتفيض من العين الصافية  
النابعة الجارية عن يمين عرش اسم الاعظم ولو اراد هذا القلم  
الاعلى ان يجول فى شرح معانيها الساطعة فى فجر  
الاکرم والصبح الافخم المتلئلاً بانوار اللائحة من مشرق  
بيان مالک القدم بالحن التى قد خلقها الله فى سره  
المكتوم ونعماته التى قدرها الله فى سره المستسر بالسر

المخزون المكنون لينتهي ابحر الوجود مداداً وينطوى  
الواح الغيب و الشهود كتاباً و اثباتاً ما لا يسكن موج من  
امواج هذا البحر الزخار العجاج و لا تنفذ قطرة من هذا النهر  
الطافح الثجاج لانّ هذا الخليج مستمدّ و متّصل بالطمطمام

ص ٥٧

الجهنّام الاعظم و انشعب من قمقام الله المهيمن العزيز  
القيوم و فى قطرة الفائضة منه غرقت و غابت كلّ العوالم  
من الغيب و الشهود و لكن لا يسعنى مجال الذكر و البيان  
فى هذا الاوان و الاحوال لذا امسكت الزّمام و اختصرت  
فى الكلام و اجرّيت قطرة من مجارى الاقلام على الالواح  
معتمداً متوكّلاً على فضل ربّى المتعال قال جلّ ذكره  
و ثنائه و عزّ جنابه من ان يتصاعد طيور عقول اهل العروج  
الى معارج سمة اسمه العلىّ العظيم يا قرّة العين فاعلم  
بانّ القرّة هى برودة العين الحاصلة بعد سكون احتراق  
القلب و التهابه لوصوله الى مآربه او انقطاع بكائها او  
مشاهدتها ما تشاق اليه فى بدئها و عودها بمنتهى مناها  
و فى هذا المقام تأتى طبقاتاً عيناً بكلّ معانيها فانظر  
ببصر الحقيقة الى كلّ عالم من العوالم الكليّة و الجزئية  
فتراه ظاهراً على هيئة الانسان باكمل الاركان و احسن  
الابداع و اعدل الاعضاء حتّى عالم الملك الذى هو مقام  
التفصيل بالنظر للحقايق الكونية و الآ بالنظر للحقايق  
الملكوّية اذا نظرت بعين الحقّ هو اجمال الاجمال  
و غاية الاختصار و ظلّ من دون قرار بالجملة انّ الوجود  
فى كلّ المراتب على احسن التّفويم و اكمل مثال قويم و مرآة  
مستقيم يحكى عن حقيقة الانسان و ظواهره و شؤونه و بواطنه

ص ٥٨

غير ان كل شأن فيكل عالم من العوالم يظهر بمقتضى ذلك العالم ومؤسس على هوية الداعية لكيفية كلية او جزئية فما اشتمل عليه حقيقة الانسانية القواء الحاسة الخاصة بالكيفية المعلومة وان اعظم القواء الظاهرة واتمها واكلها التي هذا الوجود قائم بها وتحتاج اليها قوة الباصرة الظاهرة في هذا العضو الشامخ الرفيع وكذلك هذه القوة موجودة في كل العوالم بمنتهى الكمال والاتقان كعالم الانسان الذى هو عنوان لكل عوالم الامكان وكذلك ساير القوى فقال روح العالمين له الفدا متوجها الى جماله الابهى فى كرة الاخرى يا قرّة العين اى يا من قرّت عيون كل الاشياء بمشاهدة جمالك وانجلى ابصار كل العوالم عند اشراق انوار طلعتك وجددت قمايص الوجود بظهورك وتزينت الملكوت بطلوع آثارك كما احترق كبد الآفاق من نار فراقك وذاب قلب العوالم من حرارة شوقك واشتياقك وحميت عبرات عين الوجود من لهيب المتصاعد من احشائه فى بعدك وهجرانك فبظهورك قرّت عينه وبردت لوعته ورويت غلته وشفيت علته وطابت سريرته وربحت تجارته وتنورت ظلمته وكشفت كربته وانجبر انكساره وتوسّع انحصاره وانجلى غمّه وذال همّه وتبين رشده وبلغ اشده وعظم قدره وفخم شأنه وتبدل بالنور

ص ٥٩

ديجوره وانقلب بالميسور معسوره وكمل سروره وحبوره ووصل غاية بغيته وحصل منتهى منيته ثم قال روح العالمين له الفدا فاضرب على اهل المدينة ضرباً على المثلين اى فاطهر سرّ الشانين من النفسين بسطانك على اهل مدينة الوجود والسّاكنين فى امكنة الواقعة بين البحرين من الحقيقة والحدود لانّ حقيقة التّمثيل عند الحقّ هى

بيان الشيء بالايجاد مع الظهور والعيان فى عوالم الرحمن  
واكماله من حيث الحقيقة والذات وعند اولى الروح المؤيدين  
بمشعر الغيب الممثل عين المثل به كينونة وذاتاً وصفة  
وحقيقة لا فرق وامتياز بينهما بشأن من الشؤون وعند  
اولى الافئدة المثل هو الممثل اى متفق ومتشابه مع الممثل  
به ولو بوجه من كل الوجوه نفيًا واثباتاً واما عند اولى العلم  
المثل ما هو المشابه للمثل به ما وهذا مما لا يعتد به  
عند الذين ركبوا على سفينة البقاء وساحوا على قلزم  
الكبرياء وشربوا رحيق الاصفى من كأس الكافور ووصلوا الى  
ذروة الغبطة والسرور فلنرجع الى ما كنا فيه فقلنا فى بيان  
فاضرب لاهل المدينة ضرباً على المثليين فى النفسين  
اى حقق بقدرتك وسلطانك وقوتك واقتدارك حقيقة  
كينونة النفسين وذاتيتهما وهويتها فى عالم الظهور  
والشهود بعد الكمون لينتبه بذلك سكان ملكوت الانشاء

ص ٦٠

وينقطعن عن كل شىء مقبلاً الى فناء باب عز احديتك  
ومتكلاً على فضلك والطافك ومعتمداً على جودك واحسانك  
ولا ئذاً بكهف حفظك وكلائتك ومنقطعاً انظارهم من  
استعدادهم واستحقاقهم آملاً من خفى رأفتك ورحمتك  
لان الذى تنقطع عنه سوابق فضلك وتأييدات غيب احديتك  
اقل من طرفة عين لينزل من اعلى الدرجات العليا الى  
ادنى مراتب الجهل والعمى ويتساقط عن ذروة العزة  
والعلى الى درك اسفل الدل والشقى ليس لاحد المناص  
عند اشتداد قواصف الامتحان واستمرار عواصف الافتتان  
الا من حفظته فى سرادق حفظك وحرصته بلحظات اعين  
رحمانيتك اذك انت الحافظ الغفور الرحيم فاما النفسين  
احدهما اول من اصطبغ سلاف اللطاف من ايدى الفضل

والاحسان و ذاق حلاوة فاكهة البقا من الشجرة التي  
اصلها ثابت فى الارض وفرعها فى السماء واول فجر  
استشرق باسراق انوار الله العزيز القيوم واول نهران شعب  
من طمطم الله الملك المهيمن الغفور واول نفس انبعثت  
عن رقد الاوهام وطلعت ولاحت عن مطلع الايقان واول من  
تردى برداء العزفى كور البيان وسمع نداء الله الملك  
العزيز العلام من الذروة العليا والمركز الاعلى ونادى  
بكينونته وذاته وحقيقته وقلبه وفؤاده ولسانه بلى

ص ٦١

يا ربّ بلى ونشراجنحة القدس فى ذلك الهواء الذى  
جعله الله مقدّساً عن عرفان اهل الانشاء دنى فتدلى  
فكان قاب قوسين او ادنى ودخل الجنتين المدهامتين  
وشرب من العينين النّصاختين وخاض فى البحرين الاعظمين  
وجاس خلال الديارين واقطف من ثمرة الشجرتين المرتفعتين  
واحتوى المقامين الاعليين واشتمل على الحرفين الاكملين  
وجمع الكلمتين التامتين وطلع عن افق الكبرياء كظهور  
النّيرين الانورين والاح الخافقين وضاء المشرقين واشرق  
المغربين فكان خطّ الفاصل بين الظلّ والنور ونهاية الليل  
ومبدأ صبح الظهور ومطلع الفجر بطلوع شمس الحق على  
هياكل الذين شربوا من كأس الكافور وهو الذكر الاول والطراز  
الاول والمشية الاولى فى كور البيان فاما النفس الاخرى فهى  
ظلمة الديجور واصل الشرور المختال الفخور والمتكبر الكفور  
المحتجب بسبحات الجلال عن الذى جاء فى ظلل من  
الانوار المسمى باسم الخوار من لدى الله العلى المقتر  
القهار ثم قال جلّ وعزّ قد قدر الله لاحدهما حول الباب  
جنتين من الشجرين المرتفعين اى قدر الله الذى استنار  
بوجهه الآفاق فى يوم الميثاق مقامين من الاسمين الاعظمين

المشرقين من المشرقين المستضىء بهما المغربين الظاهر  
على شكل التريبع فى هيئة التثليث فى الافقين واحتوت جنّة

ص ٦٢

الاولى على مشاهدة الذات من دون الحجابات و ظهور الحقّ  
بجميع الاسماء والصفات و فى خلالها تجرى انهار الكافور  
من ذروة الغيب باطن الظهور و فيها تنبع عين التي تشرب  
منها المقربون و ارتفعت قصورها الى ان اتصلت الى مقام  
الذى انقطع الذكر عن علوها و سموها فى ملكوت الابداع  
و تزينت حورياتها بحلل البقاء و ظهرت بطراز الله و شؤونه  
بين ملاء الاعلى و استقرت شمسها فى كبد السماء منتهى  
نقطة الاوج خط الاستواء من ازل الازال و تلتأ نجومها  
عن افق التقديس الى دهر الداهرين و اما الجنة الاخرى  
فهى مقام اهل التوحيد المتقمصين بقمص التفريد الذين  
سكنوا تحت عرش الكبرياء و يطوفون حول كرسى الرفيع  
مقام لا يسمع فيه صوت الا صوته و لا يصغى ذكر الا ذكره  
و لا يشهد شىء الا ويدل بكيونته و ذاته و صفاته و افعاله  
على جوهر الحقّ الظاهر بملكوت الاشياء فى هيكل المكرّم  
و الاسم الاعظم و الرمز المنمّم و لقد زين الله كلتا الجنّتين  
المدهامتين بالشجرين المرتفعين بالحقّ على اتلال القوّة  
و القدرة ارض الزعفران جبل المسك كثيب الاحمر و كل واحد  
منهما انشعبت اغصانه و تفننت افنانه و تورق و ازهر و اثمر  
و امتدّ و نشأ و استطال حتى ملاء الآفاق من جواهر  
الانجذاب و احاط كلّ العوالم و هذان الشجران هما

ص ٦٣

مقام الظهور و مقام البطون قال عزّ و جلّ احدهما يسقى  
الماء فى الحوضين اى انّ ماء التجلى الذى انزله من

سما الغيب و غمام الوجود على اراضى الحقايق و الانبات  
و فاض على اتلال كينونات المنبعثة بظهور كلمة التوحيد  
على هيكل المكرّم و المطلع الاقدس و الاعظم و سالت اودية  
القدس على اسم الله العزيز الافخم أنّه جمع فى هذين  
الحوضين المتدفّقين الطّافحين احدهما بزال سلسال  
التكوين و الآخر بفرات السلسيل التشريع على الممكنات  
و حقايق الابداع و جواهر الاختراع تفيض منهما و كلّ  
الموجودات مغترفون من هذين المائين الفائضين فى  
الحوضين بفضل الله المقتدر المهيمن العلىّ الكريم و قال  
عزّو جلّ و الآخر يشرب الماء فى الكأسين اى كأس الحياة  
الباقية الابدية الالهية و كأس العلم الذى كان موهبة  
من لدى الله العلىّ الابهى و هو كطمطام يتموّج فى ذاته  
و يقذف على سواحل قلوب السائلين من لئالى الحكمة التى  
من اوتيتها فقد اوتى خيراً كثيراً قوله جلّ و عزّو هما قد كانا  
باذن الله حول النار اى حول النار الموقدة التى اشتعل  
منهما العالم و ظهر من زفيرها نداء الله الملك المقتدر القيوم  
و تلهّبت فى قطب الامكان و اثرت فى الاكوان على شأن  
ذابت منها الاحجار و تأججت منها البحار و سيرت الجبال

ص ٦٤

واندكت الاتلال و احترق منها كبد الشمس و ذاب قلب كلّ  
كوكب سيار قوله عزّ ذكره فى المائين موقوفاً اى ماء الوجود  
و الحياة الذى فاض من سحاب الامر فى كور البديع على اكمل  
موجود و ماء العلم الذى كان مستقرّ العرش الرحمن قبل  
خلق الاكوان و لقد جرى عليه حكم الماء لانّ به احييت الممكنات  
و اهتزت الموجودات و به حياة العالم و به ربت اراضى  
المعرفة و انبتت سنبلات المعانى و الحكمة و كذلك يعبر  
بالنار لانّ به اوقدت نار محبة الله فى قلوب الاخيار



من الابرار واحترقت حجابات الاحرار وظهرت حركة الكليّة  
فى شريان الوجود بحيث لو اجتمع الثقلان على ان يمنعا  
هذه الحركة من العالم لن يقدروا ولن يستطيعوا ولو  
كان بعضهم لبعض ظهيرا وكذلك يطلق عليه حكم الهواء  
لانّ باهتزاز اهتز كلّ شىء وانه كنسائم الربيع ما مرّ على  
شجر من اشجار هياكل المقبلين الا والبسه خلع العرفان  
وزينه باوراق المعانى والبيان وكلله بازهار الحكمة والتبيان  
وكذلك قلع اشجار هياكل المحتجين من اصلها واسها  
عن ارض الوقوف وجعلها لايقا للنيران وخطبا لجحيم الحرمان  
وكذلك يطلق عليه اسم التراب لانّ به كان ويكون سكون  
الوجود واطمينان القلوب واستقرار النفوس وقار المخلصين  
وسكينة المقرّبين لولاه لاضمحلّت حقايق الممكنات

ص ٦٥

وانعدمت كينونة الموجودات وانفطرت سماء الابداع  
وانشقت ارض الاختراع وتفتتت جبال الهويّات وانعدمت  
الحقايق والقابليّات وعند تصادم سطوات يوم الهول  
الاكبر والفرع الاعظم والزلال الذى ارتجّ منه قوائم العالم  
فلنرجع الى ما كنّا فيه قال عزّ ذكره وعلى الآخر نهريّن  
فى ارض المغربين اى الذى ابنى واستكبر واعرض وادبر  
وعبس وانكرو نكص على عقبيه واضلّ صاحبيه ورهق وجهه  
غبرة النّار الملقب بالخوار فكان فى اسفل النيران محترقا  
بلهيب الحرمان ولقد من الله عليه بالورود على النهريّن  
المنشعبين من البحر الاعظم الجارين باسم الله الارحم  
الاقدم الاسمين الاعليين والرّسمين المنمنمين الذين كانا  
يشيران الامم بظهور جمال القدم نقطة الاولى ويقتضون  
النّاس بطلوع نير الاعظم من افق الهدى وينادون باعلى  
النّداء ويصرخون فى بريّة البقاء قد اقترب ملكوت الله

وانّ الاوان ان يضع الامكان حمله ويتجدد اثواب الوجود  
ويحيى خلق البديع فى كور الجديد وينشأ رايات الحقّ  
على اتلال القوّة والقدرة ويأتى جنود الغيب من سماء الامر  
وتنزّل ملائكة النور وتنكشف ظلمات المستجنة فى غياهب  
القلوب وهذان النهران العذبان السائقان السلسيلان  
قد جريا باسم الله فى ارض المغربين اى فى نهاية كور

ص ٦٦

الفرقان عند فقود الآثار وافول اشعة الساطعة عن شمس  
الحقّ فى ذلك الدور والوان بحيث غاب نوره وتوار نجومه  
وغربت شمسه واختفى بدره واحاطت الظلمات مشارق  
الوجود ومغاريه وبذلك يقن المخلصون بانّ اقترب صبح  
الهدى وطلوع شمس الحقيقة عن مشرق البقاء وانّ الاوان  
ان يبعث الانام عن رقد الاوهام بين يدي الله العزيز  
العلّام ثمّ قال عزّ وجلّ وقد كان له حيتان فى احدى  
الخليجين اى قد كان لهذه النفس الخبيثة المجتثة الباطلة  
حيتان اى اتباع واشباع من الذين كانوا حيتانا فى احدى  
الخليجين اى كانوا داخلين فى ظلّ الاسم الجليل والسرّ  
النبيل والخليج المنشعب من البحر الاعظم والنور المكرّم  
.... وخاضوا فيه وانتسبوا اليه لكنّ لما رجع هذا الخليج  
الكريم الى البحر الاعظم دخلوا هذا الحيتان فى برية  
برهوت هذا الشيطان وقعوا فى الدّل والخسران وغفلوا  
عن الماء العذب الحيوان الجارى عن يمين عرش الرحمن  
واحتجبوا باوهام شرّ الانعام عن جمال الله العزيز العلّام  
فظلّوا خائضاً فى غمرات الجهل والعمى وتائهاً فى  
مفازة الغيّ والظنّى ومحترقاً من يحموم الغلّ والبغضاء  
ومحجوباً عن كوثر الحيوان ومحروماً عن الفيض الذى نزل  
من غمام ظهور مالک الاسماء والصفات ثمّ قال روح من

فى الملك فداه فقال لصاحبيه الاولين اذكما على الامر  
فى الآخريين و ائى ما اظن الحق فى الساعتين قائمتين  
اى قال ذلك المغرور الجهول لصاحبه الاولين اى الاسمين  
الاسبقين المبشرين اذكما على المنهج القويم والصراط  
المستقيم و اقر و اعترف بهما و استظل فى ظلّهما ولكن اعرض  
عن خالفهما و رازقهما بقوله ائى ما اظن الحق فى الساعتين  
قائمتين اى انكر الساعتين و جحد القيامتين بعد ما قد  
قامتا بالحق و ظهر الحشر الاكبر بما كشف الغطاء عن وجهه  
جمال الاطهر و قامت الطامة الكبرى بما طلع جمال القدم  
عن مطلع البقاء و هاتان الساعتان التقتا و التصقتا فكانت  
الاخرى باطن الاولى و بذلك تزلزلت الارض و انفطرت السماء  
و ارتجج اركان ملكوت الانشاء و نسفت الجبال و تسجرت البحار  
و انطمست النجوم و انخسفت الاقمار و وضعت كل ذات حمل  
حملها و وضجت القبائل و الامم و صرخت الاقوام و الممل  
و قبض الروح من كل ذى روح بالنفخة الاولى ثم نفخ نفخة  
اخرى اذا كل قيام ينظرون و اشرفت ملكوت الانشاء بما اشرق  
و الاح جمال الله العلى الابهى من مطلع العماء و قرّت  
عيون كل الاشياء بلقاء ربها و انجلت ظلمات الدهماء  
و ظهرت ملكوت الاعلى و نزلت الآيات من جبروت ملك الاسماء  
و الصفات ثم قال روحى له الفداء و هو على الكفر باليقين

للانفس نفسه للنفسين بعده اى هذه النفس الخبيثة  
المجتجئة الباطلة الموقوفة على شفا حفرة النار الواردة على  
شفا جرف هار على الكفر و الطغيان و الضلالة و الخسران  
للانفس التى هى نفسه و النفسان المردودان الذان كانا

صاحبته في العداوة والبغضاء على الله المهيمن القيوم  
المقبلان بالبعل والعجل الغشوم لأنهم أول من نقض  
الميثاق وظهر النفاق واستكبر على الله واعترض عليه ووجد  
برهانه وانكر سلطانه وارتفع نباحه وصعد قباعه في كور  
البيان وبذلك رجع الى اسفل النيران ورهقته وجهه غبرة  
الخذلان وكان في الاخسرين اعمالاً والاثقلين اجمالاً والاسفلين  
دركاً ومكاناً فتباً له ثم ذهباً له ولا مثاله واعوانه فبئس  
مثوى المعرضين ثم قال جل اسم تالله الحق فانصفوا  
بالحق فإي النفسين في حزين قد كان حول النار مجهودا  
الا يا معشر الوجود فانظروا لبصر الاطهر الذي انجلي بالكحل  
الانور وما ارتد من منظر الاكبر في يوم ظهور مالك القدر  
واحكموا بالحق الخالص فإي النفسين في الحزين قد  
كان حول النار الموقدة الربانية التي اشتعل منها العالم  
معهوداً مقبولاً احدهما اقبلت الى ربها بوجه ناضر وجبين  
باهر وعين ناظرة واذن واعية ولسان ناطق بذكر الله وقلب  
مشتعل بنار محبة الله وروح متولّه في جذباته وفؤاد منطبع

ص ٦٩

فيه آياته واقرت بوحدانيته واعترفت بفردانيته وخضعت  
لجنابه وخشعت لحكمه وسلطانه وفدت روحها وذاتها  
وكينونتها في سبيل ربها واستفاضت من الفيوضات الالهية  
واستشرقت من انوار شمس الحقيقة فكانت مشية الاولية  
ومبدأ الوجود في كور البديع والذكر الاول والطراز الاجل  
والنور الساطع والبرق اللامع والكلم الجامع واليقين الواقع  
واستنار الآفاق من اشراقها وتزين الفردوس بجمالها  
ودارت كؤوس رحيق المختوم باسمها وجرت انهار الكافور  
بذكرها ولهجت السن المخلصين بثنائها وغنت الطيور  
في حديقه السرور والحبور بنعتها ووصافها وطار الى

ملکوت الاعلیٰ باجنحة قدسها و صعدت الی الرفیق الابهی  
بقوۃ القوى و نالت الدرجه العلیا بفضل ربها العلی الابهی  
طوبی لها و حسن مآب فاما النفس الاخری و لت وجهها  
مدبراً و ارتدت عن فناء الحق مستکبراً و رجعت الی الجحیم  
خائباً خاسراً و سُقِیت حمیماً و غساقاً جزاء وفاقاً و ذاقت  
من شجرة الزقوم بغضاً و شقاقاً الا یا معشر الوجود فانصفوا  
ای النفسین فی النشأتین قد کان بالحق علی الصراط القیم موقوفا"  
انتهی

ص ۷۰

مطلب شصت و چهارم

از لسان مبارک جاری شده

قوله الاحلی:

زلف دلبر دامدر خال سیاہی دانه در

مرغ دل هر تارنه آرامی یوق دیوانه در

خوشه چین خود پرست اسرار لیلی آکلامز

راز عشقه آشنا مجنون دُر پروانه در

بوگوگل معمور ایدی آباد ایدن لطف خدا

لیک عشق آباد اولنجه سر تا سر ویرانه در

نوحه و ندبه دیمه آه و فغان زارمی

عاشقانه نغمه در آهنگی خوش مستانه در

بستر راحت آرا قور قار هر روبه صفت

کربلای عشقه قوشمق جنبشم شیرانه در

عشق قربانگاهیدر اهل وفانگ مقصدی

جسم و جانی صاقلیان بیواپه\* (بیواپه) در بیگانه در

یوق بنم خوف و رجا جانی درینغ ایتم سگا

دلبرا سالار عشقک حمله سی مردانه در

نرگس شهلائی چشمک ناتوان یانقین ایکن

هپ نظرگاه نگه خونخوار آلائی مژگانه در

ص ۷۱

زلف پیچاپیچ دلبر مسک عنبر درولی  
جان یورک لقمه و طعمه بویله بر ثعبانه در  
تیغ ابرویه فتیل بوزخمه مرهم در محال  
دردمندم فکر و ذکرم بسبتون درمانه در  
ملک عشق سالاریم خیل و حشم عشاقدر  
مست و مخمورم ندیمم ساغر و پیمانہ در  
ملک هستی بسبتون هشیار لر مست و خراب  
جام عشقه سرخوشم قلعه بکامیخانه در  
کشف اسرار حقایق ایستینلر بیلسه لر  
بوفلاکتگاه عرفان خمر نه خمخانه در  
نائرہ عشق خدا در شاه مظلومان حسین  
یورگی یا نغین یوزی خونین گوزی جانانه در  
جسم پاک نازنینک شرحه شرحه ایتدیلر  
حنجری مقطوع خنجر نیشر شریانه در  
قوشدی صحرای بلایه عشق حقّ ساییق اوگا  
هپ نظرگاه نگاهی بسبتون میدانہ در  
جاننی جانانہ قربان ایدوب بودر وفا  
تیغ عشقک جوهری خونخوار خونریزانه در  
آشیانک گه عراق و گه رومیلی گه قلاع  
سیر اهل عشق آنجق عگه دن فیزانه در

عع

ص ۷۲

مطلب شصت و پنجم  
درلوح حضرت علی قبل اکبر میفرمایند

قوله الاحلی:

"دولت روس چون در کشور خویش جمعی کثیر از این حزب مشاهده نمود و روز بروز در تزايد و تکاثر دید لهذا خواست که بحقیقت مقاصد این حزب پی برد جمیع نوشتجات و الواح و کتب را از اطراف جمع کرد بقسمی که حقیقت انسان حیران میماند که چطور این قسم توانست که جمع نماید و محفلی از نفوس متعدده که در لغات شرقیه نهایت مهارت را دارند تشکیل کرد و جمیع این الواح و کتب و رسائل را تحقیق و تدقیق نمودند و بحقیقت مسلک و مقاصد و نوایای این حزب و تعالیم الهیه و احکام پی بردند بعد از این تحقیقات و تدقیقات چون بحقیقت حال واقف گشت نهایت حمایت را در حق این حزب مظلوم در مملکت خود مجری داشت حال این دو مفتری میخوانند مسئله ای را که دول تحقیق و تدقیق آن نموده و بحقیقت پی برده آنرا مشتبه نمایند ... "

مطلب شصت و ششم

عشق آباد جناب ابوطالب علیه بهاء الله الابهی

هو الابهی - ای مستضیء از انوار شمس حقیقت، از قرار مسموع بل از آثار مثبتوت بل استغفر الله مشهود و مشهور که آن بنده

ص ۷۳

جمال مقصود را پیراهن تنگ است و بقاء در بدن و تن عار و ننگ شب و روز آرزوی جانفشانی دارند و هوای آتش فشانی و لثالی افشانی مقام فدا بسیار مقبول و مطلوب ولی الیوم باید چنان بود که در هر ساعتی شهید گشت و در هر دقیقه هزار جان فدا نمود اما شهادت یکدفعه جان باختن و تا فضای اوج اعظم تاختن است ولی خوشتر آنکه در این بساط بکمال فرح و انبساط هر آن صد هزار جان فدا نمود و بخدمت امر حضرت احدیت قیام کرد و بمیدان بسالت و هدایت

بتاخرت و جنود ضلالت و ظلمت را بانوار مشرق احدیت  
مشتت کرد و صفوف سپاه غفلت را درهم شکست و صف جنگ  
روحانی بیاراست و سپاه معانی ترتیب داد و علم دانائی  
برافراخت و هجوم شدید بر لشکر جهل و نادانی نمود  
و چون ازین رزم مظفر عودت گردید عزم بزم ملکوت ابهی کرد  
با کوس و حشم و چتر و علم حرکت نمود و با کمال بشارات  
عنایات به ملکوت ابهی با کوس و آیات ظفر و فتح و رایات  
نصرت و غلبه شتافت این خوشتر و دلکش تر است.  
عبدالبهاء عباس

ص ۷۴

مطلب شصت و هفتم

مناجات قبل از خوردن غذا

ربّ و رجائی لک الحمد علی ما انزلت علینا هذه المائدة  
الروحانیة و النعمة الربانیة و البركة السماویة ربنا وفقنا  
علی ان نطعم من هذا الطعام الملكوتی حتی یدبّ جواهره  
اللطفیة فی ارکان وجودنا الروحانیة و تحصل بذلك القوّة  
السماویة علی خدمة امرک و ترویج آثارک و تزئین کرمک  
باشجار باسقة دانیة القطوف معطرة النفحات انک انت  
الکریم انت ذو فضل عظیم و انک انت الرحمن الرحیم ع ع

مطلب شصت و هشتم

مناجات بعد از طعام

ربّ و رجائی لک الشکر علی هذه النعماء و لک الحمد علی  
هذه الموائد و الآلاء ربّ ربّ اعرج بنا الی ملکوتک و اجلسنا  
علی موائد لاهوتک و اطعمنا من مائدة لقائک و ادركنا  
بحلاوة مشاهدة جمالك لانّ هذا منتهی المنی و المنحة  
الکبری و العظیة العظمی ربّ ربّ یسر لنا هذا انک  
انت الکریم الوهاب و انک انت المعطى العزیز الرحیم



مطلب شصت و نهم

هو المؤید لمن یشاء لما یشاء

ای ثابت بر پیمان، در این ایام ستمکاران از هر طرف دست تطاول گشوده‌اند و گرگان دندان تیز نموده‌اند و اغنام الهی در خطری عظیم. در اصفهان بستگان شیخ یکنفر از مظلومان را در وسط روز علی رؤوس الاشهاد پاره پاره نمودند ابدأ کسی قاتلان را عتاب ننمود تا چه رسد بقصاص. در دهج یزد میرزا هبت الله را شهید کردند در حصار خراسان در یکسال قریب بیست نفر را کشتند رؤوس بعضی را بر سر نیزه نمودند و با طبل و دهل در کوچه و بازار گرداندند و بعد از شکایت‌های زیاد بطهران و دادخواهی و فریاد و ناله بازماندگان کار راجع بهیئت عدلیّه خراسان گردید ظلم خونخواران و تعدی آخوند نامق و حصار ثابت گشت ولی نتیجه این گشت که هیئت عدلیّه بمظلومان ستمدیده گفتند بروید در نزد ملای ظالم تربت اثبات دعوی نمائید و حکم بگیریید تا مجری گردد و ما بیش از این در حقّ شما دادرسی نتوانیم. در شیراز این روزها گرگان خونخوار اتفاق نمودند و قرار داده‌اند که شش نفر معلوم الاسماء را بقتل رسانند و ششصد نفر را سرگون و نفی نمایند. باری از هر طرف ظالمان در جولانند

و این مظلومان در نهایت خطر و ابتلا با وجود این اطاعة لامر الله ساکت و صابر در دربار حکومت تظلم و داد خواهی کنند ولی حکام ابدأ اعتنا ننمایند. دو نفر اسماعیلی را

کشتند حکومت چون دادخواهی کرد تعدی بر اسماعیلیان  
تمام شد. حال اگر حمایت اسماعیلیان از این جهت است  
که آن نفوس منتسب بمحمد خان رئیس اسماعیلیانند و او در تحت  
حمایت دولت خارجه است لهذا دادخواهی شد این  
مظلومان نیز در ظلّ حضرت احدیتند بحضور اشرف اولیاء  
امر عرضه دارید از سرشک دیده یتیمان ستمدیدگان حذر  
لازم زیرا سیل خیز است و از دود آه مظلومان پرهیز باید  
زیرا شرانگیز است تأیید و توفیق از عدل و دادخواهی  
حاصل گردد والله ولیّ المظلومین این آوارگان شب  
و روز بدرگاه احدیت بگرییم و بزاریم و عادلان را نصرت طلبیم. ع ع

مطلب هفتادم- سطوت میثاق

مشهد- بواسطه جناب آقا میرزا احمد فروغ

حضرت فروغی علیه بهاء الله الابهی (۲۰ ربیع الاول ۱۳۲۸)

الهی الهی هذا عبدک الخاضع الخاشع بیاب

احدیتک المتذلّ المنکسر الی ملکوت رحمانیتک المنجذب

ص ۷۷

المشتعل بنار محبتک المبتهل المتضرغ الی افق قدس

ربانیتک ای ربّ قد ضاق علیه الفضاء و اشتدّت علیه

الشدّة و البأساء و وقع تحت مخالب الاعداء و هو منفرداً

یقاومهم بكلّ قوّة و قدرة حیرت العقول و الافکار ربّ اجعله

علماً خافقاً فی الآفاق و نجماً بازغاً فی افق اللطاف و شجراً

رشیقاً فی حدیقة الوجود و کاساً انیقاً طافحة بصهباء

المحبة بین اهل الشهود انک انت الکریم انک انت

العظیم انک انت الرحمن الرحیم.

ای منادی الهی ، نامه شما که بتاريخ ۱۸ محرم سنه

۱۳۲۸ مورخ بود رسید مرقوم فرموده بودید که جواب نامه ها

نرسیده و حال آنکه آنچه مکاتیب مهمّه از شما وارد شد

در هر وقت با عدم مجال فوراً جواب مرقوم گردید قسم  
بروی و خوی حق که مجال بکلی مفقود اگر جمیع ایام خویش  
را فدای قرائت مکاتیب کنم از عهده برنیایم دیگر ملاحظه  
نما این جسم علیل و شخص وحید باید رسائل مفصله که  
تألیف میشود هر یک را بکمال دقت ملاحظه نماید و همچنین  
جمیع مکاتیب وارده باید قرائت شود و آنچه مهم است  
ناچار باید جواب داده شود و از این گذشته مشاغل و  
شواغل بیحد و حساب فانصفوا یا اولی الانصاف  
الحمد لله که حضرت حی توانا اعدا را بجزای خویش رسانید

ص ۷۸

و ظالمان را مقهور و معدوم فرمود اسد روپاه شد  
سالار فرار کرد و سائرین را نیز بجزای خویش گرفتار فرمود  
و مصداق ما صدر من قلم الميثاق ظاهر و عیان شد که مرقوم  
شد لا تبتئس بما فعل کلّ عتلّ زنیم ستستقرّ الامور  
و النصر لكلّ عبد غيور واضح و پدیدار شد و انّ جندنا لهم  
الغالبون محقق گشت. ذکری از شخص معهود نموده بودید  
اینگونه اشخاص و صد هزار امثال آنها بقدر خردلی اهمّیت  
ندارند عنقریب ملاحظه خواهید فرمود که کلّ با عنق منکسر  
خائب و خاسر با کثافت بشره بباد لقوه مبتلا گردند  
جمال مبارک ناصر میثاق است و حامی عهد خویش این  
نفوس بمنزله بعوضند چندی در گل و کثافات خویش میغلطند  
یک عربده ای میاندازند و عاقبت کان لم یکن شیئاً مذکوراً  
معدوم گردند. بکرات و مرات تجربه شده است لایق ذکر  
نیستند و اتک انت فاشدد از رک علی خدمه امر الله و قو  
ظهرک علی عبودیة ربّ الملکوت ثمّ اطمئنّ بفضل مولاک  
بما جعلک شریکاً و سهیماً لعبد البهاء فی عبودیة البهاء  
اگر جمیع ملوک ارض با جمیع قوی بخواهند مقاومت عبدالبهاء

نمایند فوربى و مولائى كه عاقبت كلّ مخذول و منكوب  
میشوند و بدرک اسفل السّافلين راجع گردند اينها كه  
لايق ذكر نيستند . ملاحظه فرما آنچه از قلم ميثاق تا بحال

ص ۷۹

صادر فرداً فرداً كلّ واقع ديگر چه تايدى اعظم از اين  
است. اين بتوفيقات جمال ابهى است و هو يكفينى عن كلّ  
شئ و لا يكفينى عنه شئ من الاشياء انّ ربّى لعلّى صراط مستقيم ع ع".  
مطلب هفتاد و يكم - فضائل ذاتيه انسان  
هو الاقدس الاعلى

اى متفكران، چون كشف حقايق كائنات شود جميع  
اعيان در حيز افتقار مشاهده گردد عناصر متنوعه متفاعله  
متألفه متفارقة در نهايت انتظام بنظم حقيقى مشهود و  
واضح تركيب و تفصيل و اجتماع و تفریق و امتزاج و امتشاج  
بر نهايت اتقان و ترتيب مباین تصادفى ببصر حقيقى جمال  
حقيقت رخ گشايد و بمشام پاك رائحه طيبه استشمام گردد  
قوة اثريه چون تموج نمايد نورانيت در آفاق مشهود شود  
هر چند حقيقتش مستورولى تموجاتش معلوم حرقت و آه و  
فغان ظاهر و عيان ولى حقيقت عشق پنهان آيا پنهانى  
سبب فقدان گردد و پرده نشينى دليل بر فقدان دلبر  
دلنشين شود ؟ جميع اعيان خارجه مرده انسان حقيقى  
زنده عالم مشهود چون جسم بيجان و انسان جان حقّ  
و جانان اين روح چون بى فتوح گردد مرده صد ساله بينى

ص ۸۰

و اين جان چون بى جانان شود خاك پژمرده و افسرده  
مشاهده كنى حيوانات در احساسات شديد ولى انسان  
صاحب بصر حديد حقايق محسوسه مدرک هر جنبنده امّا

حقایق معقوله مکشوف و ملحوظ دانای بیننده. پس از خصائص  
ذاتیّه انسان و فضائل غیر متناهیّه نوع جلیل ادراک حقایق  
معقوله بود نه محسوسه و کشف اسرار مجهوله بود نه اشتغال  
بمواد معلومه مشهوده و البهائ علی اهل البصیره ع.ع.  
مطلب هفتاد و دوّم- اهمّیت صلوة و صیام  
میان دو آب برادر حضرت شهید جناب آقا میرزا حسین علیه بهاء الله:  
هو الله

ای ثابت بر پیمان، از قرار معلوم بعضی از نفوس که از یزدان  
بیزارند و با هرمن همراز و هم گفتار در سرّ سرّ نغمه‌ای آغاز  
کنند و ناس را از راه راست منحرف و منحرف نمایند گویند  
که بعد از جمال مبارک روحی لاجبائّه الفدا قبل الالف  
المنصوص فی الکتاب ممکنست نفسی نعوذ بالله شریک عظمت  
و جلال او گردد و بابدع جمال جلوه نماید معاذ الله  
هذا بهتان عظیم تا چه رسد باعظم از آن پناه بخدا  
پناه بخدا این اقوال منبعث از صرف اغراض است و

ص ۸۱

مردود درگاه کبریاء و عبدالبهاء از چنین اشخاص بیزار  
همچنین صلوة و صیام از اعظم فرائض این دور مقدّس است  
اگر نفسی تأویل نماید و تهاون کند البتّه از چنین نفوس  
احتراز لازم و الا فتور عظیم در دین الله حاصل گردد.  
باید حصن حصین امر الله را از سهام نقض و کین چنین  
اشخاص محافظه نمود و الا بکلی اساس دین الهی منهدم  
گردد البتّه صد البتّه که اگر رائجّه آن کلمه که از ذکرش  
خجالت میکشم و بخدا پناه میبرم از کسی استشمام نمائید  
بکلی احتراز کنید. جمال مبارک از چنین شخص بیزار  
و حضرت اعلی در کنار و عبدالبهاء را عدوّ خونخوار است

جميع احبًا را باخبر كنيد تا در حذر باشند.

و عليك التّحيّة و الشّناء ع ع

مطلب هفتاد و سّوم

هجرت مظلوم آفاق به عراق

مصر- جناب جبران افندی صاصی

يا من تعطر مشامه بنفحات من روح القدس، .... اما

ارسالك ترجمة الاوراق الى الكونت (١) فنعم ما عملت

فخاطب كل امير او عظيم او فيلسوف شهير او سياسى جليل

---

(١) مقصود كونت لئون تولستوى نویسنده شهیر روسی است.

ص ٨٢

.... واما قضیة اخذ التعهد من مظلوم آفاق و اجباره

على الخروج جبراً من وطنه الى سائر الاقطار و عدم قبول

سائر الدول و قبول الدولة العلیه (١) مع شروط قويه هذا

الكلام اخترعه المرجفون من الاعداء فلا اصل له ابداً

لانّ الجمال المظلوم طلب بنفسه من دولة الايران اذن

الهجرة الى العراق و الى الآن الاوراق الرّسمیة من صدارة

ايران و سفارة الدولة العلیه (٢) فى طهران موجودة فى اليد

و ناطقة مصرّحة بانّ الجمال المظلوم هو الذى طلب الهجرة

و لم يجبره على ذلك احد فبوقتها السفارات الاجنیة

اظهرت كلّ رعاية و لكن مظلوم الآفاق طلب الهجرة الى

العراق فاذنت له دولة الايران و ما راجع احدى الدول

لهذا الخصوص قطّ و التوصية من سفارة الدولة العلیه

فى طهران الى والى العراق موجودة حاضرة يظهر منها

كلّ شىء و لكن اعدائنا من الايرانيين فى العلیه اشهروا

بانّ الجمال المظلوم فرّ هارباً من ايران الى بغداد و لم يفحص

احد من اولياء الامور هذه القضية بل صدّقوهم من دون

بيّنة وبرهان هذا حقيقة الامر والاوراق الرّسميّة الموجودة  
ناطقة لهذا وشاهدة عليه فاذا صادف وجودكم لهذا  
الجهات ننشر لكم تلك الاوراق ...

(١) مقصود از دولت عليّه دولت عثمانى است كه آنزمان عراق  
جزو متصرفات عثمانى بوده است. (٢) مقصود اسلامبول است.

ص ٨٣

مطلب هفتاد و چهارم  
اعطاء كلّ ذى حقّ حقّه

مصر جناب جبران افندى صاحبى المحترم:

وامّا ما رسمت فى حقّ الكونت انه رجل يحبّ الخير لعالم  
الانسان هذا هو الصحيح ولكن لم يهتد للطريق الموصل  
الى هذا الآمال فخاض فى بحار السياسة والافكار وتاه فى  
بيداء التصورات الّتى ما انزل الله بها من سلطان وظنّ  
انّ تلك الوسائط الطفيفة يتيسّر الترقى والنجاح للارواح و  
الاجسام تلك مبان كانت لبعض الفلاسفة فيما غبر من الازمان  
فلم ينجحوا ولم يفلحوا بل ذهب مساعيهم سدى وخاب  
المنى وحدث الفوضى وكانت البليّة الكبرى واما سعادة  
الورى ففى العدل المألوف وحبّ المعروف واعطاء كلّ ذى  
حقّ حقّه من طبقات الخلق لانّ الايجاد الالهى متفاوت الدرجات  
من حيث العقول والهمم والادراكات فكيف يمكن المساوات  
وهل من الممكن الغاء المكافات والمجازات فهذان امران  
مداران للتمايزين الانسان وليس قطع الاجرام فى حيّز  
الامكان المستدعية للمجازات وهى ترمى فى اسفل الدّركات  
هل يستوى العقلاء والبلهاء ام يتساوى السهيل  
والسهّا كلّا بل خلق الله النفوس اطواراً وجعل لكلّ واحد  
منهم شأناً ومقداراً منهم الذّئاب ومنهم العقاب

منهم البغاث ومنهم البازي الاشهب المغوار منهم الشجرة  
 المباركة البديعة الفاكهة ومنهم شجرة الزقوم الشديدة  
 السموم ومنهم الصدف اللطيف ومنهم الخزف الكثيف  
 ومنهم الفريدة النوراء ومنهم الحجرة السوداء فكيف  
 التساوى والتعادل فى جميع الشؤون والاقوال بل يجب  
 العدل والصيانة والفضل حتى يصبح الكل فى عيشة راضية  
 وراحة وافية، وسعادة كافية ونعمة وافرة واما حضرتكم  
 فارسلوا لذلك الشخص الجليل ترجمة الالواح من الاشراقات  
 والتجليات والبشارات ....

مطلب هفتاد وپنجم

اثر مناجات وادعيه

لوح حاجي آقا محمد علاقبنده... قوله الاحلى:

"تلاوت مناجات و ترتيل آيات و طلب غفران خطيئات  
 سبب عفو قصور است و علو درجات مؤمنين و مؤمنات و چون  
 در اين عالم ضعف طبيعت و مقتضاي بشريت حجاب و نقاب  
 است چون روح انساني بجهان الهى شتابد عالم انوار  
 است و مقتضى انوار كشف اسرار و هتك استار پرده برافتد  
 و حقيقت جلوه نمايد ارواح مؤمنين احبائى الهى را بمقتضاي  
 جهان روحانى ديدار ابدى و وصلت سرمدى حاصل گردد... "

مطلب هفتاد و ششم

وحدت اصليّه

لوح حاجي آقا محمد... قوله الاحلى:

"بايد جمله بنجان بكوشيم و بجوشيم تا وحدت  
 حقيقيه در كينونات متعدده جلوه نمايد يعنى



کلّ بندهٔ یک درگاهیم و پاسبان یک آستان باید  
وحدت اصلیهٔ چنان جلوه نماید که حکم یک بحر  
و یک شعاع و یک روح و یک نفس پیدا کنیم. اگر  
متعدد است الحمد لله پرتوفیض از شخص واحد است  
اجسام اگرچه مختلف است الحمد لله حیات بروح واحد  
و آن فیض قدم جمال ابهی از ملاً اعلیٰ. باری  
الیوم نصرتی از برای میثاق الهی اعظم از اتحاد  
و اتفاق نه و همچنین اهانتی اعظم از اختلاف  
و شقاق نیست. والله الذی لا اله الا هو اگر اتحاد  
و یگانگی در میان ما بکمال درجه چنانکه رضای  
جمال قدم است حاصل نگردد کور اعظم نتیجه  
نبخشد بلکه این حزب چون احزاب سابقه باشد  
که بکلی محو گردد .... "

ص ۸۶

مطلب هفتاد و هفتم- عذاب دنیا

لوح سررشته دار .... قوله الاحلی:

"از وبا مرقوم نموده بودید در قرآن میفرماید و لقد اخذناهم

بالعذاب الادی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون

یعنی نفوس غافله را بعذاب دنیا مبتلا کردیم پیش از عذاب

آخرت که شاید متنبه شوند و رجوع الی الله نمایند ولی این

مردم نه چنان در خواب که صور اسرافیل نیز بیدار کند

تا چه رسد بصوت و نفیر وبا و شیپور طاعون جفا سبحان الله

این قوم جهول خروج از جنت را از معجزات شیطان ظلوم

فهمیدند و تسلط وبا را از بی حرمتی بخواجه بوالعلی شمردند

این چه جهالت است و این چه بلاست ذرهم فی خوضهم یلعبون".

مطلب هفتاد و هشتم

تشبیه ایام ظهور بدورهٔ حضرت رسول اکرم

در لوح علی قبل اکبر.... قوله الاحلی:  
در خصوص مرض وبا که مستولی بر آن دیار شده مرقوم  
نموده بودید ایرانیان اگر متنبه نگردند هرگز راحت  
و آسوده نخواهند بود فی الحقیقه چنین است که مرقوم  
نموده اید لا تغنی الآیات و النذر و لقد اخذناهم  
بالعذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم يرجعون

ص ۸۷

و اما نسبت نزول این بلا و قهر و غلا که بحضرات احباً می‌دهند  
که آنان سببند بعینه در زمان حضرت رسول روحی  
له الفدا در مدینه واقع شد و قتیکه هجرت بمدینه فرمودند  
از ظلم و نفاق نفوس خبیثه قحط و غلا حاصل شد ولی این  
بلا را نسبت برسول خدا دادند پس این آیه مبارکه نازل شد  
ان تصبهم فی حسنة یقولوا هذه من عند الله و ان تصبهم  
من سیئة یقولوا هذه من عندک قل کلّ من عند الله فما  
لهؤلاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثا ...

مطلب هفتاد و نهم

امتحانات الهیّه سبب انقطاع از ما سوی الله است

لوح ابن ابهر.... قوله الاحلی:

"از امتحانات هیچ محزون نگردید زیرا امتحان و افتتان  
حصار اشرار و سبب ظهور کمالات ابرار است لهذا باید  
بسیار ممنون و خوشنود بود چه که مقصد از ظهور نور مبین  
تریت نفوس مبارکه است و این جز با امتحانات الهیّه ممکن نه  
بلکه جمیع مستغرق بحر هوی و هوس میمانند چون  
شدائد امتحان بمیان آید نفوس منقطع گردند و منجذب  
بحقّ و متوجّه الی الله و متخلّق باوصاف رحمانی و مستمدّ  
از فیوضات آسمانی شوند."

## مطلب هشتم

امتیاز دودمان مؤمنین در دور اسلام و این دور

## عظیم

در لوح حاجی آقا محمد علاقه بند .... قوله الاحلی:  
 "ما چون بدین دیار آمدیم ملاحظه شد که جمیع بزرگان  
 این اقلیم و سروران کشور از سلاله نفوسی هستند که بحضور  
 حضرت رسول روحی له الفدا رسیدند یعنی اغلب بزرگان  
 مملکت از خاندان انصار و مهاجرانند که مسلسل این دودمان  
 از عهد حضرت رسول علیه السلام تا این زمان سروری کشور  
 را داشتند و از اعیان مملکت بودند و بنسبت بیکی از  
 بندگان آستان افتخار نمایند مثلاً گویند که ما از سلاله حذیفه  
 یمانی و یا اینکه از دودمان اویس قرنی هستیم و افتخارها  
 نمایند و بر کُلّ برتری جویند و فی الحقیقه از سایرین ممتازند  
 هر چند اویس ساریان بود ولی بایمان و ایقان در یوم  
 ظهور چنین مقام پیدا نمود که بعد از هزار و سیصد سال  
 سلاله اش ممتاز و مفتخرند و در این دور اسم اعظم و نور قدم  
 و هیکل مکرم صد درجه اعظم است ولی حال معلوم نیست  
 چنانکه در دوره سابق در بدایت مجهول بود  
 عنقریب واضح گردد".

## مطلب هشتم و یکم - نار و نور

قوله الاحلی:

هو المحبوب - ای برادر من، مثل خدا بمثل آفتابست  
 مثل خلق بمثل اشیا در دل هر ذره ای از آفتاب تابش  
 و درخششی دارد و همچنین در هر سری سری و در هر  
 افقی نوری از آن محبوب بیهمتا و ذات یکتاست و آن ذات

غیبی در مغرب هویت مستوی و نرد محبت با عشق خود میبازد.  
یار با ما از ازل بی ما و من عشق را می باختی با خویشتن  
این عشق و محبت عین ذاتست که باعث جمیع شور  
و مایه‌هاست از این عشق و محبت رتبه طاعت احدیت  
معلوم و از معلوم صرف کمال جلا و استجلا تجلی حضرت  
علم است و آن علم در هر دوری باسمی از اسماء تجلی بخشد  
که سلطان جمیع اسماست و جمیع اسماء طائف حول این  
اسمی که حضرت علم در او مستور است جمعند و تمام از مرتبه  
علم موجود شدند و هر یک را دو جنبه باشد یکی مقام  
ناسوتست که تعلق بجسم دارد ثانی مقام ملکوتست که تعلق  
بعالم روح دارد. ناسوت ظهور نار است ملکوت ظهور  
نور و الیوم سلطان نار و نور موجود آنچه در این دو رتبه  
ظاهر گردد باراده سلطان ظهور است که حضرت علم باشد

ص ۹۰

و جمیع اشیاء بواسطه علم معلوم میگردد و آن ذات غیبی  
را هیچ نفسی عارف نشده و نخواهد شد میفرماید من  
سئل عن التوحید فهو جاهل فمن اجاب عنه فهو مشرک  
یعنی اگر کسی از توحیدی که عین ذات است سؤال نماید  
جاهلست و اگر کسی اجابت بجواب نماید مشرک است  
پس باید نظر بصفات و آثار داشت نه بذات عقل در مقام  
ذات میفرماید ربّ زدنی فیک تحیراً ای درویش بدان  
علم بر دو قسم است یکی ذلت است یکی هدایت  
ذلت قسمت جاهلان است میفرماید العلم نقطة کثرها  
الجاهلون. هدایت جهت اهل تقوی است میفرماید  
العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء.

علمی که زحق رسیده در سینه بود

درسی نبود هر آنچه در سینه بود

این علم سینه بسینه شرح میشود و دل بدل می سپارند یعنی سراسر است.  
سردهانند که سر داده و سر می ندهند  
ساقیانند که انگور نمی افشارند  
این رتبه کتب الله علی قلوبهم خوانده میشود و علم  
کثرت ختم الله علی قلوبهم ع ع

ص ۹۱

مطلب هشتاد و دوم- دیدار و گفتار  
لوح جوان روحانی درخشی .... قوله الاحلی:  
"انسان چون از دیدار مهجور ماند آرزوی گفتار کند  
و اطلاع اسرار خواهد و این بنگارش نامه منوط و مشروط است".  
مطلب هشتاد و سوم- امانت و دیانت  
در لوح ابن ابهر .... قوله الاحلی:  
"در خصوص معاملات احباً با یکدیگر مرقوم نموده بودید  
این مسئله اهمّ امور و این قضیه را باید نهایت اهتمام  
داد . یاران الهی باید با یکدیگر در نهایت امانت و  
دیانت معامله نمایند و هر کس در این خصوص قصور کند  
از نصایح جمال مبارک و از وصایای الهی روگردان است  
اگر انسان در خانه خود با متعلقان و یاران در نهایت  
امانت و دیانت معامله ننماید با بیگانگان هر چه بامانت  
و راستی معامله کند بی ثمر و نتیجه ماند اول باید  
معاملات داخله را منظم کرد بعد بخارج پرداخت  
نه اینکه گفت آشنایان را اهتمام نباید و ایشان را در امانت  
با یکدیگر چندان اهمیتی لازم نه ولی باید با بیگانگان  
درست رفتار کرد و این اوهامست و سبب خسران و زیان طوبی  
لنفس اشرف بنور الامانة بين العموم و كانت آية الكمال بين الجمهور"

ص ۹۲

مطلب هشتاد و چهارم

لوح ناظم الحكماء

قوله الاحلی:

"عجب در آنست که بعضی از اهل ایران هنوز در زاویه  
نسیان معتکف و در خواب بی پایان مستغرق بعضی بکلی  
اصمّ و ابکم و اعمی با وجود اشراق شمس در کبد سماء سرّاً  
در نزد بیخبران ذکر یحیی نمایند که چنین است و چنان  
با وجود آنکه شخص معلوم موجود و مشهود اقلّاً طالبان  
قدم رنجه فرمایند و بقبرس شتابند تا بدیده خود به بینند  
که در چه حال و اولاد در چه اطوار و بگوش خویش شنوند  
که زبان الکن و بیان بی بنیان نه نطقی نه بیانی نه حکمتی  
نه اسراری نه بدیع ادکاری و اگر ذهاب و ایاب نتوانند  
از اهل قبرس استفسار نمایند که آن نفس موهوم با وجود  
حرّیت معلوم چهل سال در آن جزیره آیا نفس واحدی را  
تبلیغ و تقلیب نموده و یا اثری از اقتدار در امری از امور  
نموده جمیع اهالی جزیره شهادت دهند که الکن و ابکم  
است لیکن نفوسی از اهل اوهام در ایران طوطی شکرشکن  
خوانند و ورقاء خوش الحان نامند فبئس ما اعتقدوا.  
باری ذرهم فی خوضهم یلعبون بمطلب خود پردازیم  
در بدایت انقلاب ایران و مغلوبیت حکمران و غلبه مشروطیت

ص ۹۳

خواهان صراحة مرقوم شد که این جمیع پریشان گردند  
و مقاومت نتوانند ارباب عمائم ذلیل و پیشوایان حقیر و  
میردان اسیر گردند و کسی را گمان این مطلب ابداً نبود  
صریحاً مرقوم شد که هذا وعد غیر مکذوب و لیس من عندی  
بل من لدن عزیز علیم. مدّتی نگذشت که این وعده مانند  
آفتاب واضح و آشکار گشت ولی در سیرجان جناب آقا سیّد

یحیی را دولتیان شهید نمودند و در نی زیر میرزا حسن  
مجتهد خونریز ستم انگیز شد و فتوی بقتل یاران جمیعاً  
داد دو نفس مقدّس را شهید نمودند و اگر یاران متفرّق  
نمیشدند کلّ طعمه شمشیر میگشتند و همچنین در سنگسر  
غلیانی شدید شد و ظالمان دست تطاول گشودند و بر  
یاران تعدّی فاحشی نمودند مرقوم گردید که بشکرانه  
باید خونخواهی این مظلومان شود تا ظفر مستمر گردد  
شیخ فضل الله شب و روز واضحاً چهاراً فریاد نمود که مؤسس  
مشروطه این طایفه مظلومه اند و مرادشان انتشار امر خویش  
در بین ناس تا بحرّیت نشر الواح نمایند و نفوس  
را بطرف خویش کشند این اشتها و آن اهمال  
سبب فتور گردید و اگر چنین نمیشد حال  
اقلیم ایران در نهایت اطمینان بود.  
و علیک البهاء الابهی ع

ص ۹۴

مطلب هشتاد و پنجم

لوح ادوارد برون

هو الله

ای دوست مهربان، مدّتیست که بهیچوجه از آن یار  
دیرین خبری نرسیده و نور مقتبس ندیده و گوش انتظار  
پیامی نشنیده. ما زیاران چشم یاری داشتیم  
ایّامی که باوارگان در این سامان سر و سودا داشتی همیشه  
مذکور و مرکوز و سبب شادمانی دل و جان است با وجود  
آنکه رشته محبّت پیوسته است و الفت قلبیه باقی و برقرار  
آیا چه شد که نسیان بر قلب یاران مستولی شد یاد یاران  
یار را میمون بود اگر چه فسحت و وسعت ایّام آن دوست  
قدیم را مشغول بمسرّت و شادمانی نموده و بکامرانی واداشته

در اینصورت یاد آوارگان افتادن آسان نه مگر قوه کلبه  
بمیان آید و مجبور بر تذکر دوستان قدیم کند.

یاد آرید ای مهان زین مرغ زار

یک صباحی در میان مرغزار

باری مقصود اینست که ما بر الفت قدیم ثابتیم و انشاء الله  
نابت مرور دهور فراموشی نیارد و خاموشی نبخشد  
همواره بیاد شما مشغولیم و بذکر شما مألوف علی الخصوص

ص ۹۵

مناسبتی بمیان آید و مؤانستی گردد زیرا موهبت عظیمه  
از حضرت یزدان در حق آن یار مهربان شده باید قدر  
آنها بدانند و آن اینست که از مورخین فرنگستان کسی جز  
آنجناب بساحت اقدس فائز نگشت و این موهبت تخصیص  
بشما یافت بسیار باید قدر این بخشش یزدانی و موهبت  
رحمانی را بدانید هر چند حال معلوم نه ولیکن در استقبال  
نهایت اهمیّت را پیدا خواهد نمود. ای یار مهربان،  
این را بدان که این موهبت تاج کرامتی است بر هامة تو  
که قرون عظیمه مدار مفخرت جمیع منتسبین و خویش و پیوند  
است تعجب مفرما قدری در قرون اولی ملاحظه کن  
که در ایام حضرت روح مؤانست شب و روز آن حضرت در نزد  
نفسی اهمیّت نداشت و الطاف و عنایت او را قدر و وقعی  
نبود حال سنگی که در حوالی طبریا یکمرتبه بشرف جلوس  
جسد مطهر آن حضرت فائز شد محلّ زیارت و سجود نصف  
روی زمین است ملاحظه فرما که چه اهمیّتی پیدا نمود همیشه  
چنین بوده و خواهد بود که مطلع نور الهی در زمان خود  
در انظار اهمیّتی نداشتند و عنایاتشان سبب مفخرت و مسرت  
ناس نبود لکن چون انوار شمس حقیقت بر آفاق تابید  
بتراب آن نفوس مبارکه ملوک ارض سجده نمودند باری



مقصود اینست که این گوهر بخشایش الهی را محفوظ بدار

ص ۹۶

و چون لؤلؤ مکنون در صدف قلب جای و مأوی ده همّتی  
فرما که روز بروز این درّ یکتای درّی رونق و لطافتش تزیید  
یابد و در قطب امکان بر اکیلی شرف بازخ بدرخشد  
عبدالبهاء نهایت حرمت را از اینجهت در حقّ آن حضرت  
ملحوظ داشته و دارد و در بعضی از مکاتیب ذکرش را نموده  
آنچه از برای تو باقی خواهد ماند اینست پایدار و ما دون  
آن موج سراست نه آب نمایش است نه بخشایش  
وهم است نه حقیقت و عنقریب بر آن حضرت نیز این حقیقت  
آشکار گردد خلاصه اگر عزّت ابدیه جوئی و سلطنت سرمدیه  
ملکوتیه خواهی که صیت بزرگواریت در جهان باقی منتشر گردد  
و آواره قدسیّت بملکوت الهی رسد در عبودیت آستان مقدّس  
الهیّه سهیم و شریک عبدالبهاء شو و این عالم فانی را بکلی  
فراموش فرما از خود بگذر و بحضرت دوست بییوند عبدالبهاء  
بنهایت خاکساری تضرّع و زاری مینماید که شاید به بندگی  
درگاه الهی موفق شود زیرا بندگان حقّ عبودیت صرفه را  
اکلیل جلیل خویش دانند و خدمت یاران الهی را مفخرت  
عظمی شمرند لهذا در اینمورد بنگارش این نامه پرداخت  
از خداوند میطلبم که این بنده گنهکار عبدالبهاء را موفق  
بسرور قلب یاران نماید باقی همواره بیادت مسرور  
و شادمانیم و السلام ع ع"

ص ۹۷

مطلب هشتاد و ششم

حوادث سبب نشر نفعات است

قوله الاحلی:

مشهد میرزا احمد قاینی ... قوله الاحلی از حوادث  
واقعه در آن صفحات محزون نگردید مغموم مشوید مطمئن  
بفضل و عنایت ربّ احدیت باشید که حافظ حقیقی است  
و جمیع امور درید قدرت او اسیر. حوادثی که در ایران  
واقع میشود یا در تمام جهان آشکار میگردد منتهی بنشر  
نفحات است و اعلاء کلمة الله زیرا عالم اکوان خادم امر  
حضرت رحمان است و وقایع سابقه و حوادث ماضیه  
ملاحظه نمائید و دقت کنید که منتهی بچه شد و چه تأثیر کرد ...  
مطلب هشتاد و هفتم - ازغند

قوله الاحلی:

لوح آقا رجبعلی فروغی ... قوله الاحلی:  
"مدینه ازغند در بدایت ظهور وطن جناب آقا میرزا احمد  
ازغندی بود و آن بزرگوار هر چند در این جهان بینام  
و نشان است ولی در جهان بالا نامش شهره آفاق زیرا  
رکن رکین بود و مبشر عظیم لسان به تبلیغ گشود و اقامه

ص ۹۸

دلیل بر ظهور ربّ جلیل کرد احادیث متتابعه بر وقوع  
ظهور اقامه نمود و امر حضرت ربّ اعلی روحی له الفداء  
را باحادیث مأثوره و ادله معقوله ثابت میفرمود ذکر آن  
شخص جلیل از قلم و لسان عبدالبهاء مکرر تحریر یافت  
و عنقریب مظهر و اجعل لی لسان صدق فی الآخین  
خواهد گشت .... " انتهی

---

قبر منور جناب آقا میرزا احمد ازغندی در بقعه معروف  
بگنبد سبز در مشهد خراسان بود و اخیراً آن گنبد  
را در این ایام که سال ۱۳۳۵ شمسی هجری است و  
نگارنده در مشهد متوقف است برای احداث خیابان

خراب کردند و بجای گنبد حوض بزرگ میخواستند  
درست کنند که یاد از صاحب قبر که یکی از درویش است  
باشد و قبر جناب ازغندی بکلی از بین رفته و هیچیک  
از احباباً نمیدانند که در کدام نقطه بوده است و بفرموده  
مبارک در لوح فوق "در این جهان بی نام و نشان است".  
نگارنده اشراق خاوری این جملات را در یوم هفتم  
مهر ماه سال ۱۳۳۵ هجری شمسی در مشهد خراسان  
نوشت و بیادگار گذاشت.

ص ۹۹

مطلب هشتاد و هشتم

کلک میثاق

در لوح معاون التجار نراقی قوله الاحلی:

از کلک میثاق آنچه صادر گردید محقق است

هر نفسی الیوم بخدمت امر الله پردازد البتّه مظهر صون

حضرت پروردگار گردد ... ع ع

مطلب هشتاد و نهم

در امر الله هر ذلّتی عزّت و هر فقر غناست

در لوح آقا عزیز الله عشق آباد قوله الاحلی:

"از پریشانی امور مسرور باش زیرا نفس پریشانی منتهی

بمعموری و آبادی گردد و تفرقه افکار سبب جمعیت خاطر

شود در امر الله اصول و قانون چنین است هر ذلّتی عزّت

و هر فقر غناست و هر پریشانی جمعیت و هر خرابی آبادی ..... "

مطلب نودم

شکایت بحکومت از تعدی

در لوح کله دره قزوین احبای الهی ... قوله الاحلی:

".... دزدان را در بیابان مقاومت لازم و قطاع الطريق

را جز بمجبوری تسلیم جائز نه احبای الهی باید حامی

ص ۱۰۰

صلح و صلاح باشند و محبت و آشتی و فلاح .... اگر چنانچه در صحرا گیر سارق افتند و بقطاع الطريق برخوردند خویش را تسلیم نمایند تا پاره پاره کنند بقدر امکان مدافعه نمایند و بحکومت شکایت فرمایند تا حکومت سیاست نماید و دیگری تعدی نکند ... "

مطلب نود و یکم- اطمینان

لوح استاد حسین خیاط طهرانی ... قوله الاحلی:  
".... مقام اطمینان اعظم درجه بر ایمانست لیزدادوا ایماناً فوق ایمانهم هر چند حضرت ابراهیم در اعظم اطمینان بوده ولی کمالات الهیه را پایانی نه مراتب منتهی میشود اما کمالات غیر متناهی است اینست که میفرماید لیطمئن قلبی مقام علم الیقین است و آن یقینی بود که بنظر و استدلال حاصل گردد و مقام عین الیقین مقام مشاهده است و مقام حق الیقین تحقق بان حقیقت است مثلاً بنظر و استدلال تیقن بوجود آتش میشود ولی چون مشاهده نار گردد مقام عین الیقین است و چون انسان بآتش افروخته گردد یا احساس حرارتش را نماید مقام حق الیقین است و چون حضرت خلیل مشتاق حصول کمالات

ص ۱۰۱

غیر متناهیة رحمانیه بود لهذا ازدیاد آن شئون ربانیه نمود علی الخصوص مقصود از احیاء موتی حیات ابدیه الهیه است نه حیات عنصریه و مقصود از ظهور شئون و مراتب امکانیه خود حضرت ابراهیم است که بنفخه روح القدس بعد از فنا و اضمحلال زنده گردد و علیک البهاء."

مطلب نود و دوّم- امانت و دیانت

لوح حاجی آقا محمد علاقه بند .... قوله الاحلی:  
 "اما قضیة امانت و دیانت فی الحقیقه در این دور بدیع  
 اعظم برهان ایمان و ایقانست. در لوح امانت ملاحظه  
 فرمائید که از قلم اعلی صادر و از برای انتباه کلّ کفایت است  
 اگر نفسی بجمیع اعمال خیریه قائم ولی در امانت و دیانت  
 ذره‌ای قاصر اعمال خیریه مانند سپند گردد و آن قصور آتش  
 جان سوز شود ولی اگر در جمیع امور قاصر لیکن با امانت  
 و دیانت قائم عاقبت نواقص اکمال شود و زخم التیام یابد  
 و درد درمان شود مقصود آنستکه امانت عند الحقّ اساس دین  
 الهی است و بنیاد جمیع فضائل و مناقبست اگر نفسی از آن محروم  
 از جمیع شئون محروم با وجود قصور در امانت و دیانت  
 چه ثمری و چه اثری و چه نتیجه‌ای و چه فایده‌ای؟ ... "

ص ۱۰۲

مطلب نود و سوم

اعتماد بیزدان

قوله الاحلی:

".... قلب انسان تا اعتماد بر حضرت یزدان ننماید  
 راحت و آسایش نیابد بلی سعی و کوشش جهد و ورزش  
 لازم و واجب و فرض و قصور و فتور مذموم و مقدوح بلکه شب  
 و روز آنی مهمل نباید بود و دقیقه‌ای نباید از دست داد  
 و چون کائنات سائر باید لیلاً و نهراً در کار مشغول شد  
 و چون شمس و قمر و نجوم و عناصر و اعیان ممکنات در خدمات  
 مداومت کرد ولی باید اعتماد بر تأییدات نمود و اتکا  
 و اتکال بر فیوضات کرد زیرا اگر فیض حقیقت نرسد و عون  
 و عنایت شامل نگردد زحمت ثمر نبخشد کوشش فایده ندهد  
 و همچنین تا با سباب تمسک نشود و بوسائل تشبّث نگردد  
 ثمری حاصل نه ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها و جعلنا لکلّ شیء سبباً".

مطلب نود و چهارم

حقيقت الوهيّت

قوله الاحلى:

"...اعلم انّ حقيقة الالوهية الذات البحت

والمجهول النعت لا تدركه العقول والابصار ولا تحيط

ص ١٠٣

بها الافهام و الافكار كلّ بصيرة قاصرة عن ادراكها وكلّ

صفقة خاسرة فى عرفانها اتى لعناكب الاوهام ان تنسج

بلعابها فى زوايا ذلك القصر المشيد و تطلع بخبايا لم

يطّلع عليها كلّ ذى بصر حديد و من اشار الله آثار الغبار

و زاد الخفاء خلف الاستار بل هى تبرهن عن جهل عظيم

و تذللّ على الحجاب الغليظ فليس لنا السبيل و لا الدليل

الى ادراك ذلك الامر الجليل حيث السبيل مسدود

و الطلب مردود و ليس له عنوان على الاطلاق و لا نعت عند

اهل الاشراف فاضطررنا على الرجوع الى مطلع نوره و مركز

ظهوره و مشرق آياته و مصدر كلماته و مهما تذكر من المحامد

و النعوت و الاسماء الحسنى و الصفات العليا كلّها ترجع الى

هذا النعوت و ليس لنا الا التوجّه فى جميع الشؤون الى

ذلك المركز المعهود و المظهر الموعود و المطلع المشهود

و الا نعبد حقيقة موهومة متصوّرة فى الازهان مخلوقة مرودة

ضرباً من الاوهام دون الوجدان فى عالم الانسان و هذا

اعظم من عبادة الاوثان فالاصنام لها وجود فى عالم الكيان

و اما الحقيقة الالوهية المتصوّرة فى العقول و الازهان ليست

الا وهم و بهتان لانّ الحقيقة الكلية الالهية المقدسة عن كلّ

نعت و اوصاف لا تدخل فى حيز العقول و الافكار حتى يتصوّرها

الانسان و هذا امر يدهى البرهان مشهود فى عالم العيان

ولا يحتاج الى البيان اذاً مهما شئت وافتكرت من العنوان  
 العالی و الاوصاف المتعالی کلها راجعة الى مظهر الظهور  
 و مطلع النور المجلی علی الطور قل ادعوا لله او ادعوا الرحمن  
 فایاً ما تدعوا فله الاسماء الحسنی .... "

مطلب نود و پنجم

عبودیت عبدالبهاء

قوله الاحلی:

"هو الابهی - ای ناظم لئالی منشور، قریحه سیال و اشعار  
 آبدارت چون ماء زلال شیرین و بدیع و فصیح و بلیغ  
 ولكن یا حسرة که موافق مذاق عبدالبهاء نه من تراب  
 عبودیت بر سر خویش بیزم ولكن شعرا تاج عظمت بر سر من  
 نهند من حلاوت شهد عبودیت میچشم و آنان شربت تلخ  
 فخامت و مهابت و رفعت بکامم ریزند اگر حاضر بودی تازیانه  
 موفور مشروع را ملاحظه میفرمودی ولی تو در آنجا و ما  
 در اینجا و اجرای حد شرعی مشکل یا یک غزل و قصیده ای  
 در عبودیت محضه و خاکساری صرف و محویت بحت و تذلل  
 و انکسارات این عبد انشاء و انشاد مینمائی و یا من تا  
 حال فتوائی ندادم این دفعه دیگر فتوائی خواهم داد که  
 یکی سرت گیرد و دیگری پیکریکی چماق زند و دیگری شش پر  
 و سراسیمه تو را دوان دوان و کشان کشان باینجا آورند

و البته بمجرد ورود سر بزمین نهی و پا در فلک آری و با  
 دگنک کتک سختی خوری تا منبعد اغلاق و اغراق و غلو  
 را فراموش کنی فاختر لنفسک ما تحلو ع ع .. "

مطلب نود و ششم

کمبریج - پروفیسور ادوارد برون

هو الله- دوست قدیما عزیز محترما الحمد لله محفوظاً  
از لندن پاریس آمدم ولی افسوس که اسباب چنین فراهم  
آمد که ملاقات مکرر حاصل نگشت زیرا مقصود چنان بود که  
در مسائل حکمت الهیه از جمله بقای روح با یکدیگر صحبت  
نمائیم و از حقیقت سایر مسائل الهیه مذاکره کنیم در وقت  
ملاقات فرمودید که مسئله بقای روح از معضلات مسائل است  
در اینخصوص مذاکره مسکوت و بملاقات بعد مرهون شد  
اما یار بدیار دیگر شتافت و ملاقات حاصل نگشت ولی امید  
و طید که بلکه در شرق همدم گردیم مهتاب شبی خواهم  
و جائی تنهایی تا با تو بگویم سخن از هر جائی. باری  
حواریون حضرت مسیح را مشکلی دست داده بود که چون  
باطراف سفر مینمودند در بین ملل سائره بستایش حضرت  
مسیح و موسی و انجیل و تورات لسان فصیح بلیغ میگشودند  
موسویان رائی زدند تدبیری نمودند و در پی آنان دویدند

ص ۱۰۶

و بهر جا که رسیدند میگفتند این حواریین حضرت موسی  
را کلیم الله دانند و تورات را کتاب الهی خوانند لهذا  
بحسب نصوص تورات حضرات مرتکب سیئات و مروج مفتریاتند  
زیرا نصّ تورات است که شریعت موسی الی الابد باقی و برقرار  
است و ناسخ و فاسخی ندارد و تصریح میفرماید اگر نفسی  
سبت را بشکند ولو مؤید بمعجزات باشد واجب القتل است  
و این نصّ تورات است و حال این مسیح و مسیحیان سبت  
را شکسته پس شما بدانید که موسی بر حقّ بود و مسیح باطل  
عاقبت مسیحیان مجبور شدند که اول اثبات امر مسیح نمایند  
هر کس مؤمن بمسیح میشد بالطبع مؤمن بموسی نیز میگشت  
حال ما نیز در این مشکلات افتاده ایم و حیرانیم. باری  
کتابی بواسطه مسیو دریفوس ارسال شد البته مطالعه



نموده‌اید و در کتابخانه پاریس کتب بسیاری از دیگران  
موجود بنظر چنان می‌آید که اگر نظر مطالعه معطوف فرمائید  
استنباطهای مطلوب جلوه نماید بسیار تماشا دارد فی الحقیقه  
شایان مطالعه هست از قرار مسموع در کتابخانه لندن نیز  
موجود اگر چنین است البتّه بنظر شریف خواهد رسید  
و از برای هر حقیقت جوئی این کفایتست هیچ برهانی دیگر لازم ندارد.

ص ۱۰۷

ورنه این جغدان دغل افروختند

بانگ بازان سفید آموختند

بانگ هدهد گر بیاموزد قطا

راز هدهد کو و پیغام سبا

حضرت علی علیه السلام میفرماید الانسان مطویّ فی طیّ  
لسانه.

زبان در دهان ای خردمند چیست

کلید در گنج صاحب هنر

البتّه آهنگ الهی و گلبانگ معانی از سایر اصوات ممتاز است

و اهل حقیقت را گوش بنغمه و آواز آن کتاب را اگر

مطالعه فرمودید با سواد لوح مبارک اعاده فرمائید و اگر

میل شریف باشد کتاب دیگر میفرستم باقی بقای تو (۱)

عبدالبهاء عباس "

---

(۱) هیکل مبارک یکی از آثار جمال مبارک جلّ جلاله را برای

مستر برون ارسال فرمودند و ضمناً در ضمن لوح مبارک فوق

اورا متذکر میدارند تا نوشتجات یحیی ازل را هم از کتابخانه

پاریس و لندن بگیرد و بخواند تا شاید بانگ هدهد الهی را

از بانگ قطا و بوم شوم تمیز دهد. پروفیسور براون در ایام

جمال قدم جلّ جلاله عریضه‌ای بحضور حضرت مولی الوری

تقديم داشته است که سواد آن در نشریة "آهنگ بدیع" سال ۱۷ صفحه ۲۴۵ از جلد ششم کتاب عالم بهائی نقل گردیده است. دولوحی که در این کتاب نقل شده بعد از صعود جمال اقدس ابهی از کلک مرکز میثاق بافتخار او صادر شده است.

ص ۱۰۸

مطلب نود و هفتم

لوح مبارک بعنوان

شاهزاده ابو الحسن میرزای شیخ رئیس قاجار

هو الله مشهد حضرت منادی صبح هدی و نور حقیقت از

افق ابهی جناب شیخ رئیس علیه بهاء الله ابهی:

هو الله

اللهم لك الحمد بما انطقت الوراق بالثناء في ايكه

الوفاء و الهمت العندليب يفصح بهدير العرفان في

الحديقة النوراء و ارتفع منها الضجيج الى ملكوتك ابهى

بقلب مضطرم و صبر منصرم و دمع منسجم في الجوامع الكبرى

و رتل آيات الثناء عليك في المجامع العظمى رب الهمة

فنون الالخان على افنان سدره الانسان حتى يهتر

منها طور و القلوب في رياض السرور و تترنم بالتسبيح

و التقديس يا رب الملائكة و الروح و تمجدك بالمحامد

و النعوت في معاهد الثبوت و الرسوخ بين الورى و تدعوا

الى نور الهدى و تهدي الى النار الموقدة في الشجرة

المباركة على طور سيناء انك انت الكريم انك انت

العظيم انك انت الرحمن الرحيم. عبدالبهاء عباس

ص ۱۰۹

مطلب نود و هشتم

اقبال جميع طوائف تحقق خواهد یافت  
در لوح میرزا علی اکبر نخجوانی میفرمایند قوله الاحلی:  
".... مرقوم نموده بودید که سه نفر روس اقبال نموده اند  
عنقریب ملاحظه خواهید کرد که جميع طوائف و قبائل در ظلّ  
خیمه وحدت عالم انسانی در آیند ولی مقاله را بروسی  
ترجمه نمودن و طبع و انتشار دادن اگر ضرری ندارد مجرا  
دارید ولکن نامه شرق و غرب را اگر ترجمه نمائید از برای  
تولستوی ارسال نمائید بسیار موافق است ..."

مطلب نود و نهم

در باره زعيم الدوله

مصر جناب مقرب الخاقان رئيس الحكماء مدير و دبیر جریده حکمت.

حضرت دکتر مهدی خان دام اقباله العالی

ای قاصر از مخاطبت هر عبارتی، نامه نامی در بهترین  
وقتی واصل و مدار تسلی خاطر آوارگان گشت از ترادف  
مصائب و تنابع شدائد وارده بر آنجناب که مرقوم نموده  
بودید نهایت تأثر و تحسّر حاصل گشت امید از فضل  
پروردگار چنین است که بعد از این اوقات مانند بهشت برین

ص ۱۱۰

گردد و کامرانی و شادمانی حاصل گردد ولی از این عبارت  
(در این ایام آتش فتنه و فساد در ایران مشتعل و جمعی از  
طرفین از نتایج بیدانسی و بی حکمتی دل از یار و دیار  
شسته رهسپار آن جهان شدند) بسیار حیرت دست  
داد زیرا آن جناب را مظهر انصاف میدانم از طرفین نبود  
از طرف واحد بود بی حکمتی نبود طمع تالان و تاراج هر  
صاحب مکنتی بود و جميع جرائد بی غرض عالم و وقایع امم  
الحمد لله تفصیل را بمسامع عالمیان رساندند آنطرف  
مانند آفت ناگهانی بر این نفوس رحمانی هجوم نمودند

و تیز چنگی آزمودند اما این بیچارگان سر تسلیم نهادند  
حتی ناله و فغان نمودند بلکه بتضرع و مناجات  
پرداختند و در زیر تیغ و شمشیر از برای مهاجمان عفو و  
غفران خواستند یکی فریاد و انا الی ربنا لمنقلبون  
بر آورد و دیگری نعره لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله  
امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون بلند کرد و دیگری  
و یا لیت قومی یعلمون گفت و دیگری رب اغفر لهم انهم  
قوم لا یعلمون ندا در داد و دیگری حیّ علی الفلاح و حیّ  
علی هذا الموهبة الکبری و حیّ علی الشهادة فی سبیل الله  
ندا زد و دیگری ما نقموا منهم الا ان یؤمنوا بالله العزیز  
الحمید تلاوت نمود این سیف و سلاح مظلومان بود

ص ۱۱۱

و این مدافعه ستمدیدگان با وجود این حقیقت تعبیر  
(از طرفین) سبب حیرت شد و از این معلوم گشت که  
جوامع الکلم و فصل الخطاب بچه مضمون ختام خواهد یافت  
این آواره شما را همواره معین مظلومان میدانست و معاون  
ستمدیدگان باز چنین است و البته حقیقت مخفی نماند  
واضح و آشکار گردد مرحوم مغفور جمال الدین افغانی  
در جریده مصر وقتی فصلی مطول در تاریخ بهائیان نگاشت  
و در کتاب دایرة المعارف بستانی نیز در بیروت بعینه طبع  
گشت و در این بلاد منتشر شد گناهی نماند که نسبت باین  
آوارگان نداد و جفائی نماند مگر اینکه روا باین زندانیان  
داشت خطیئاتی نماند مگر آنکه اساس این طریقت پنداشت  
با وجود این ما در حق او دعا نمائیم و طلب غفران از حضرت  
یزدان نمائیم. باری مقصود اینست اگر مقصد بیان  
حقیقت است بنهایت سهولت حاصل گردد و مشهور آفاق  
است احتیاج بکتب و رسائل ندارد و اگر مقصود مجرد

نگارش تاریخی باشد ناصری داد سخنوری را داده و این  
آوارگان را مخرب بنیان و هادم اساس ایمان و سبب ویرانی  
عالم امکان پنداشته و نگاشته ولی در اواخر ایام رساله  
مخصوص بخط خودش منصوص نموده که آنچه در حق این  
طایفه تحریر یافته نظر باقتضای زمانه و مراعات خاطر آشنا

ص ۱۱۲

و بیگانه بود حقیقت حال نه چنانست و آن رساله در نزد یکی  
از خاندان او بخط او موجود و منتظر وقت مأمون است تا  
طبع و نشر نماید آنجناب الحمد لله بزندان این آوارگان  
آمدید و ملاقات فرمودید و روش و سلوک را بچشم خود  
مشاهده نمودید اطوار و افکار کشف گردید شما را بخدا  
قسم میدهم هیچ اثری از آنچه در افواه و السن مدعیانست  
ملاحظه فرمودید. این آوارگان را هوای دیگر در سر  
و بدرقه عنایت براه دیگر رهبر جز سر راستی و دوستی  
و آشتی با جمیع جهانیان نداریم و جز خیرخواهی و بزرگواری  
و اتباع رضای الهی نجوئیم الحمد لله بگفتار و رفتار و کردار  
آنچه میگوئیم اثبات مینمائیم همین واقعه یزد برهان کافی  
وافی است با وجود آنکه رجال را سینه دریدند و نساء را  
در گلیم پیچیدند و در تنور آتش افکندند و بعضی اطفال را  
نیز در خاک و خون کشیدند و اموال را تالان و تاراج کردند  
و خانه و کاشانه ویران نمودند با وجود این نفسی از زبانش  
تهتکی صادر نشد حتی شکایت ننمودند ولی حکومت  
عادله شهریاری مدّ ظلّه العالی بقدر امکان قصاص از درندگان  
فرمود و بر تادیب و تهدید ستمکاران قیام نمود  
تعجب در اینجاست که بعضی ذوی القربای مقتولان  
و مظلومان را بشهادت طلبیدند آنان زبان نگشودند

و ترک دعوی نمودند و بشفاعت برخاستند البتّه  
 این خبر بمسامع آن سرور مفصّل خواهد رسید و اساس  
 این قیامت کبری طمع و غارت اموال اغنیا بود و الاّ از  
 مظلومان حرکتی صادر نشد و روایتی نگردید که سبب  
 این شورش و پرخاش شود و او باش چنین ظلم روا دارند  
 و در نزد حکومت عادلّه اعلیٰ حضرت شهریار ایران  
 ادامه الله شوکته حقیقت حال ظاهر و عیان و ما را  
 چنان امید است که جناب کامکار و حید یعنی جناب زعیم  
 ناصر ستمدیدگان باشد و حامی حقیقت در بین عالمیان  
 امّا کتب و صحفیی که خواسته بودید بجان عزیزت که  
 اکثری در دست نیست و سبب واضح و آشکار است و در ختام  
 کلام اینقدر جسارت مینمایم که تاریخ باید نقش نگین  
 سلیمان باشد و در اعصار آتیه مخبر حقیقت گردد  
 و مسلم هر امت و ملت شود و الاّ تواریخ بسیار است  
 و روایات بی شمار و ما در حقّ شما دعا مینمایم که  
 همدم کامرانی باشید و در نهایت شادمانی و هیچوقت  
 الفت دیرینه و حقوق قدیمه و مؤانستی که ایّامی  
 چند با این قلعه بند فرمودید فراموش ننمایم. ع ع "

مطلب صدم

زعیم الدوله

هو الله- ای بنده صادق جمال قدم، نامه رسید و تفصیل  
 جناب زعیم معلوم گردید از نشریات سابقه ضرّی بامر الله  
 نرسید و امیدوارم بالعکس نتیجه بخشد و ما از او دلگیر  
 نشدیم بلکه جمعی را بمهربانی و عدم تعرّض دلالت کردیم  
 و حال نیز در کتاب جدید هر قسم بنگارد ضرری بما نرساند

ولی عاقبت سبب پشیمانی خود او شود ما مظهر عسی ان  
تکرها شیئا و هو خیر لکم و ایشان مظهر عسی ان تحبوا  
شیئا و هو شر لکم یعنی نشریات ایشان بجهت ما مفید  
و از برای ایشان ضرری شدید چه ضرری اعظم از اینکه  
در شرق و غرب عالم نفوسی موجود و ستایش این امر مینمایند  
معلومست که آنان باین کتاب چه نظر نمایند و این واضحست  
که این امر روز بروز در علو است ابتدا محصور در شیراز بود  
بجهت نشریات قاده منتشر در همه ایران شد و از نشریات  
علمای ایران مانند تیرشهاب تألیف مرحوم مغفور حاجی محمد  
کریم خان منتشر در بعضی بلاد گردید و بعد سبب نشریات  
جراید که نهایت ذم و قدح را روا داشتند در جمیع آفاق منتشر  
شد و روز بروز رو بعلو است و این را هیچکس انکار نتواند  
خواه بیگانه و خواه آشنا پس معلوم شد که مندرجات کتاب

ص ۱۱۵

مفتاح باب الابواب من بعد چگونه تلقی گردد ما تکلیفی  
نمینمائیم ولی اگر خود زعیم الدوله بخواهد تألیفش را در  
مستقبل اهمیتی باشد بهتر آنست که طریق صواب رود و حقیقت  
حال را منصفانه بیان نماید ما تکلیف نمیکنیم که چگونه  
بنگارد آنچه صدق و انصافست مرقوم دارد مانند مرحوم  
سپهر بعد از اینکه در تاریخ ناسخ التواریخ خویش باشنع  
تعبیرات و اقبح عبارات از این امر بنگاشت قبل از فوتش  
بحسب روایت مؤکده رساله ای مرقوم نموده و از تاریخ این  
امر ذکر کرده و نگاشته که آنچه در تاریخ کبیر نوشته ام نظر  
بمقتضیات زمانه و اجبار از خویش و بیگانه بود لهذا مجبورم  
که حقیقت واقع را بنگارم تا من بعد مورخین در تاریخ من  
نکته نگیرند و مرا دشمن حقیقت نشمرند آن رساله الآن موجود  
ولی هنوز زمان مقتضی نشر آن نیست عنقریب زمان انتشار

آید او خود را باین عنوان از عتاب اهل حقیقت نجات داد  
الحمد لله از کوهسار تأییدات الهیه سیلی حرکت کرد  
که جمیع این کفها و خاشاکها را بکنار افکند باری وقتی  
جناب زعیم حاضر و ندیم بود و میدانند که روش و سلوک  
آوارگان و نیات خیریه این زندانیان چگونه است ابداً  
شبهه ندارد لهذا بتطویل لزومی نه هر چه دلش خواهد  
بنگارد. تاریخ صحیح مختصر این امر آن مقاله است که

ص ۱۱۶

مطبوع است عاقبت آن باقی و جمیع روایات و حکایات مانند  
کف. خدا در قرآن میفرماید و انزل من السماء ماء فسالت  
اودية بقدرها فاحتمل السيل زبداً رابياً بعد میفرماید  
فاما الزبد فيذهب جفاء و اما ما ينفع الناس فيمكث في الارض  
در قرون اولی اعصار انبیاء چقدر روایات و حکایات مختلفه  
متنوعه حاصل گشت چقدر کتب رد مرقوم گردید حتی بعضی  
از فلاسفه یونان و رومان کتبی رداً علی روح الله مرقوم  
نمودند و انتشار دادند و این واضحست که اقوال فلاسفه  
در آن زمان در بین اقوام مانند وحی منزل بود عاقبت آن کتب  
جمعاً مهجور گشت بعضی از آن در کتاب خانه های اروپا  
باقی رزق موریانه است و اینک انجیل جلیل بفلک اثر  
رسید این سیل جمیع آن خاشاکها را برداشت و برد  
حال نیز چنین گردد مطمئن باش. و اما با جناب زعیم  
هر وقت تصادف کنید تعارفی نمائید نه نفرتی نه الفتی  
نه انسی نه وحشتی زیرا که اگر مؤانست جویند گوید که  
مداهنه مینمائید و اگر بکلی مجانبت کنید گوید عداوت  
دارند و حال آنکه ما ابداً با نفسی کراهی نداریم و اگر سبب  
اوهام نمیشد البته در تألیف باب الابواب و نشرش معاونت  
مینمودیم. هذا هو الحق اینست روش و سلوک ما و علی



مطلب صد و يك

لوح مبارك

هو الابهي

عليك نفحات الله و عليك جذبات الله و عليك فيوضات  
الله و عليك تحيّات الله ايّها العبد الصّادق للعبّنة  
الرّحمانيّة و الخادم الكامل للسّدة الرّبانيّة و الخاضع  
الخاشع للحضرة السّبحانيّة الراكع السّاجد للرّب العلى  
الاعلى و الفادى المنجذب الى ملكوت ربّك الابهي  
تالله الحقّ بخدمتك لاحبّاء الله تهلّل وجوه اهل الفردوس  
و تهاهلت قاصرات الطرف فى رياض القدس و الآن يثنى عليك  
قلم عبدالبهاء و يخفق بذكرك قلب عبدالبهاء و ينطق  
بثنائك لسان عبدالبهاء و يشمّ منك رائحة الوفاء مشام  
عبدالبهاء و انامله ترتعش من حبّ الاحبّاء و لا تقدر على  
التحرير من سلطة انجذابها بروح محبّة الله جزاك الله  
خير جزاء و احسن اولاك و اكرم اخراك و جعلك آية  
الهدى و ايّديك بشديد القوى و اخاضك فى بحر الوفاء  
و سقاك كأس النداء و البسك ثوب التقوى و اذاقك حلاوة  
العطاء فسبحان ربّي الاعلى فسبحان ربّي الابهي ع ع

مطلب صد و دو

يوسف

هو الابهي

يا يوسف الصّديق، قد رجع حديث يوسف فى نفس  
عبدالبهاء و القوه فى البئر الظلماء اهل الجفاء و سيرد رائد

البقاء ویدلی دلو الوفاء و یقول یا بشری هذا غلام البهاء  
و یعرضه فی معرض مصر العلی و یتجلی بنور الميثاق عن مطالع  
الآفاق و ینجو من سجن اوهام اهل الشبهات و یجعله الله  
عزیزاً بعد ما امس ذلیلاً بین متبعی المتشابهات و مهملی  
المحکمات و یقول المتکبرون تالله الحق ان الامر مشرق  
لائح سبحان من اختارک و جعلک مظهر التأيید و مرکز  
العهد الجديد ع ع

مطلب صد و سه

اسم الله الاصدق

هو الابهی

عشق آباد سلیل جلیل حضرت اصدق اخ شهید ابن شهید علیه بهاء الله الابهی.  
هو الله- ای سلیل آن جلیل، شکر کن حضرت احدیت را که  
در ظلّ شجره مبارکه داخل شدی و در بحر میثاق مستغرق و  
در ریاض ثبوت و رسوخ سیر و تماشا مینمائی و منتسب نفس

ص ۱۱۹

مقدس هستی که رخس چون آفتاب از مطلع افق ابهی روشن  
و صیت تقدیسش در جهان الهی باقی الی الابد تو  
پیروی آن بزرگوار نما که در این عالم امکانی و جهان لامکانی  
هر دو چون شمع رحمانی برافروخت و نفوس کثیره را بشریعه  
الهیّه کشید و جام هدایت کبری نوشانید و البهاء علیک  
یا سلیل ذلک الجلیل ع ع

مطلب صد و چهار

ملاً صادق بادکوبه ای

بادکوبه- جناب آقا سید علی محمد علیه بهاء الابهی  
هو الله

ای متمسک بعهد و پیمان چون صبح صادق از  
پرتو خسرو خاور در آفاق منتشر گردید برید جدید وارد و

خبر شهادت نجم بارق شهاب ثاقب جناب صادق آورد.  
والنجم اذا هوى در مکتوب اخير که بايشان تسع شئون  
مرقوم شده بود ملاحظه فرمائيد اشاره بشهادت شده  
از آن جمله بيت ترکی:

دلبر جاناننه جانی فدا کیم که

ایدر شاه شهیدان اتور

لا تحسبنّ الذین قتلوا فی سبیل اللّٰه امواتاً بل احياء عند

ص ۱۲۰

ربهم یرزقون . باری آن مرغ سحر از این بوم و بر پرواز نمود  
و وبال و پر شهادت کبری قصد آشیان ملکوت ابهی فرمود  
آن تیر چون صغیر سبب طیران گشت و آن زخم مرهم حال  
آن مشتاق گردید و آن اسیر هجران و حرمان در محضر  
یزدان مقرّ یافت و آن سوخته آتش فراق بوثاق ربّ میثاق  
راه یافت مؤمن بنقطه اولی بود و موقن بجمال ابهی  
از پیمانۀ پیمان سرمست بود و از شهد عهد کامی شیرین کرد  
و از اشراق نور میثاق رخی روشن داشت و تا نفس اخیر  
آرزوی تیر و شمشیر در راه جمال منیر داشت فنعم مقام  
المستشهدین امید از لطف ربّ مجید چنانست که کلّ  
باین حسن خاتمه موقّ گردند و البهاء علیک ع

مطلب صد و پنج

لوح مبارک در باره شهادت ملا صادق بادکوبه ای

هو الابهی

ای صادق ای صادق محفله نور بارقم

جنت ده نخل باسقم گلشنده مرغ ناطقم

جانلر اوله قربان سکا گوزلر اوله گریان سکا

ص ۱۲۱

علم اليقين در ابتدا عين اليقين در اهتدا  
حق اليقين در منتها بونلر ايوب حاصل سكا  
اي صادقم اي صادقم محفله نور بارقم  
جنت ده نخل باسقم گلشنده مرغ ناطقم  
جانلر اوله قربان سكا گوزلر اوله گريان سكا  
شام سحر نالان ايدن هر نيمه شب گريان ايدن  
چون عاشق يزدان ايدن يالقين يورك سوزان ايدن  
اي صادقم اي صادقم محفله نور بارقم  
جنت ده نخل باسقم گلشنده مرغ ناطقم  
جانلر اوله قربان سكا گوزلر اوله گريان سكا  
بير شمر ذى الجوشن يزيد اصلى وليد نسلى پليد  
بفض عداوتده شديد تيرى سنى اتيدى شهيد  
اي صادقم اي صادقم محفله نور بارقم  
جنت ده نخل باسقم گلشنده مرغ ناطقم  
جانلر اوله قربان سكا گوزلر اوله گريان سكا  
ع ع

ص ۱۲۲

مطلب صد و ششم

وحى

قوله الاحلى:

"در خصوص وحى مرقوم نموده بوديد ائمه اطهار مطالع  
الهام بودند و مظاهرفيض حضرت رحمن وحى اختصاص  
بحضرت رسول داشت مع هذا كلام ائمة اطهار را كلام الهى  
نگوئيم بلکه بالهام رحمانى دانيم."

مطلب صد و هفتم

ضرر اختلاف

قوله الاحلى:

"..... احبّای الهی میدانند و در جمیع الواح و زبر  
رئانی خوانده و میخوانند که از ذکر ذرّه‌ای اختلاف  
جمال مبارک روحی لاجبّائّه الفدا چنان برمیافروختند که  
وجه مبارک تغییر میکرد و هریک از اشخاص موجوده البتّه  
صد مرتبه بگوش خویش از فم مطهّر شنیده‌اند که بکرات بکمال  
تأثر میفرمودند من اگر به بینم که امر الله سبب اختلاف  
میان دو نفس میشود از امر الله می‌گذرم حال با وجود آن  
نصوص الهیه و آن بیانات فم مطهّر و آن آه و ناله  
و فغان جمال مبارک که والله الّذی لا اله الا هو صخره

ص ۱۲۳

صمّاء آب میشد ملاحظه فرمائید که چه نغمه‌های سرّیه  
پیدا شده است یا سبحان الله ذرّه‌ای رحم در قلوب  
نمانده جمیع خارجی‌ها بر بلایا و محن و رزایا و ابتلای  
این عبد تأسّف میخورند و دعای طلب نصرت و تأیید میکنند  
لیکن از احبّاست که زخم بر جگرگاه است و همچو گمان  
نمیکنم که کسی سبب ذرّه‌ای اختلاف در امر مبارک شود  
خواه سرّی و خواه جهری و خیر ببیند عنقریب معلوم  
خواهد شد و هذا وعد غیر مکذوب". انتهى

مطلب صد و هشتم

لوح هیکل

در لوح مرحوم ناطق نیستانی نازل قوله الاحلی:  
لوح مبارک هیکل که بخطّ جناب زین است آن محفوظ  
و مصون و قدیمست از نفوس مبارکه اشخاص خمسّه سؤال  
نموده بودی یکی از آنها حضرت متصاعد الی الله  
حاجی میرزا محمّد تقی افغانست و چهار دیگر بعد بیان خواهد شد". انتهى

مطلب صد و نهم

جوانان

"..... قوله الاحلی: باید جوانان مانند سرو روان در

ص ۱۲۴

خیابان تحصیل بکوشند تا در اندک زمانی موفق به تبلیغ گردند زیرا مبلغ کمیابست و طالبان و مستعدان بسیار تشنگان مانند افواج ولی هادی منهاج قلیل مبلغین قدیم صعود نمودند و مبلغین جدید از قرار معلوم نفوس معدودند در هر شهری باید محفل درس تبلیغ تأسیس شود و تحصیل مسائل لازمه و معانی لامعه و اطلاع بر حجج و براهین منظومه گردد و گذشته از این احبای الهی در وقت اجتماع مذاکره و صحبت را حصر در بیان حجت و برهان کنند تا در تبلیغ تمکن تام یابند ... " انتهى

مطلب صد و دهم

در لوح سمندر نازل

قوله الاحلی:

"یا حییبی، ما من نفس الا و تتکدر الکأس علیها یوماً ما بقدر مقدور حتی لا تطمنن النفوس ولا تنجذب الی هذه النشأة الفانیة و الحیاة العنصریة بل یتعلق القلوب بالملکوت الوجدانیة و یتبشر النفوس بالفیوضات الابدیة و لها حکم غامضة و اسرار خفیة .... " انتهى

مطلب صد و یازدهم

فوز و فلاح

قوله الاحلی:

ص ۱۲۵

"آنچه سبب فوز و فلاح و نجاح است خدمت امر الله است و الا عمر بیهوده میگردد و ابداً نتیجه ای ندارد" انتهى

مطلب صد و دوازدهم

اشراق آفتاب عهد

در لوح جناب میرزا حسن ادیب نازل قوله الاحلی:  
"اگر اشراق آفتاب عهد که مرادف با وجود است و امروز  
مصطلح از وجود نزد اهل بهاء آفتاب عهد است بر لفظ  
عدم و نقض و نفی نمیشد هرگز بقمیص هستی عارضی موجود  
نبود فتعالی عن ذلک علواً کبیراً امروز جمیع اشیاء بآفتاب  
عهد الهی روشن یعنی جمیع معهودات از فیض عهد الهی  
معهود گردیده اینست اصطلاح اهل بها در این عهد  
جدید که مطابق است با حکمای الهی که فرموده اند  
جمیع موجودات از فیض وجود حق موجود گردیده قوالب  
و مجالی و مظاهر و الفاظ مختلف و گوناگون لیکن معانی و  
حقایق و مشارب و رحیق و سلسبیل و می و باده واحد.  
سخن را روی با صاحب دلان است ای الذین یعلمون ...  
و الذین یعملون ای الذین اوفوا بعهد الله و میثاقه  
فی الیوم المعهود یوم الذی فیه طمست النجوم و نسفت  
الجبال یوم یقوم الناس ای ایادی امر ملک الناس لنصرة

ص ۱۲۶

ربّ الناس فی سنة الشّداد یوم عسر بعد الفرج الاعظم  
ای یوم طلوع شمس الذکر عن افق العهد لتربیة الناس  
بعد یوم الابهی و صعود جمال الحقّ الی سماء قدسه  
الرفیع المنیع " انتهى.

مطلب صد و سیزدهم

ابوت حقیقی

قوله الاحلی:

"ابوت حقیقی هدایت نفوس است پدر جسمانی  
سبب حیات جسمانی است و پدر روحانی علّت حیات روح رحمانی

فرق در میان تن و جان بی حدّ و بی پایان پس تو بکوش  
تا ابوّت روحانی یابی و اولاد معنوی بجوئی قسم باسم  
اعظم که یک ولد روحانی بهتر است از صد فوج اولاد جسمانی  
آن نور علی نور است و این شاید سبب رسوائی و افتضاح  
در یوم نشور... " (لوح بافتخار آقا باباست)  
مطلب صد و چهاردهم  
اعظم خدمات

قوله الاحلی:

"تمنای توفیق خدمات نموده بودی الیوم اعظم خدمات  
نصیحت یاران است و هدایت گمراهان. اهل بها باید  
همواره یکدیگر را بنصایح محرمانه دلالت بر نیستی و فنا

ص ۱۲۷

و حقّ پرستی و وفا و محویّت در جمیع شئون نمایند زیرا که  
اعظم آفات و اصعب عقبات رائحه وجود است که از انسان  
استشمام گردد و ستایش خویش نماید و ممدوحیّت خود  
خواهد این دلیل وجود است و شعله آتش موقود. باری  
یاران را بمحویّت و فنا خوانید تا سبب حصول عزّت کبری  
شود و بخشوع دلالت کنید تا سبب وصول الی الله گردد  
و خلق را بهدایت کبری دعوت کنید تا علّت تقرّب الی الله  
شود فتور مخواهید و قصور مجوئید بلکه آناً فاناً بر  
انجذاب و اشتعال بیفزائید."

مطلب صد و پانزدهم

در لوح طهران و ایران فرموده اند

قوله الاحلی:

"اگر از سرّ نهانی و بلائی ناکهانی و خسران مبین  
که در پی دارند خبر شوند فریاد و فغان آغاز کنند  
و سر به بیابانها نهند و واحسرتا گویند و اسواتا بلند کنند."



مطلب صد و شانزدهم

امتحانات الهیه

قوله الاحلی:

ص ۱۲۸

"چون بدیده بصیرت ملاحظه نمائی ذرات کائنات  
در موقع امتحانست تا چه رسد بانسان علی الخصوص اهل  
ایمان تفاوت در اینست که از امتحانات وارده نور مبین  
در جبین مخلصین برافروزد و ضعفا چون در دام بلا  
گرفتار گردند ناله و حنین بلند کنند و هر روز اسیر صد  
هزار شبهات گردند ... " انتهى.

مطلب صد و هفدهم

شجره آدم

قوله الاحلی:

"شجره حضرت آدم مقام بلوغ عالم است حضرت  
آدم خواستند که بلوغ عالم در آن عهد جلوه نماید سبب  
تأخیر شد چنانکه پدر مهربان خواهد که طفل شیرخوار  
از الطف غذاهای گوارا تناول نماید لیکن معده شیرخوار  
هضم نتواند و نتیجه بر عکس بخشد از غذای اصلی نیز باز ماند  
اغیار مانند ثمر و بار خام از درخت و دار ساقط شود و نتیجه  
ندهد و وجودش نابود گردد و در هلاک و ضلال ابدی افتد  
اما ابرار مانند میوه رسیده خوشگوار جلوه گاه کمالات شجره  
فضائل گردند و بدرجه بلوغ رسند و جمیع شئون شجر را  
منطوی در حقیقت خویش مشاهده نمایند بیگانگان  
محرومند و آشنایان محرم خلوتگاه حی قیوم آنان ساقطند

ص ۱۲۹

و یاران لاقط آنان بی ثمر و اثرند و اینان مانند شجر ... " انتهى

مطلب صد و هجدهم

تبدل زوجات

قوله الاحلی:

"... از خدا خواهیم که نجل کریم آقا علی اکبر را  
خوی ربانیان بخشد و از تبدل زوجات فراغت یابد زیرا  
این قضیه منافی رضای الهی است و مخالف عدل و انصاف  
عالم انسانی زیرا نساء نیز در احساسات جسمانی و  
روحانی مانند رجالند اگر زنی هر روزی ضجیع جدیدی  
جوید این حرکت دلیل بر نهایت بی عفتی آنست چون  
بحقیقت بنگری رجال مانند آن ..."

مطلب صد و نوزدهم

بلیات وارده بر احبای ایران

قوله الاحلی:

"... از وقایع طهران و پریشانی افکار ایرانیان شرح مفصّلی  
مرقوم بود ... ولی این از عصیان خود ایرانیان ملاحظه  
نمائید که این قوم چه بر سر یاران آوردند چه خونها  
ریختند چه بنیانها بر باد دادند چقدر نفوس شهید  
نمودند چقدر زنان اسیر کردند چقدر طفلان شیرخوار

ص ۱۳۰

بخنجر آبدار آزدند جسمهای شرحه شرحه را سوزاندند  
ممکن نیست که هیچ عملی بی تأثیر ماند اگر دانه پاک  
در خاک بیفشانی خرمن مبارکی بدست آید چون تخم کین  
در زمین کشته شود البته زوانی چنین حاصل خرمن گردد  
ملاحظه نمائید که این قوم در چنین غرقاب لوم با وجود  
استغراق در بلایا بی سرو سامان و خائف و هراسان  
بازیاران را هدف گلوله نمایند در همین چند روزه در  
صفحات قم جناب میرزا باباخان را نصف شب درب خانه

در زدند و آن مظلوم با پسر بنهایت محبت آن اشرار را  
درون خانه بردند و غایت حرمت مجری داشتند بغتة  
گلوله‌ها بسینه آن مظلوم زدند و اهل و اطفال را بناله و  
فریاد آوردند در صفحات عراق ببین چه کردند با وجود  
اینکه چنگها بریده و دندانها ریخته باز اگر فرصتی یابند  
یقین بدان جمیع یاران را هدف تیر و شهید شمشیر نمایند  
با وجود این اعمال و این نوایا البتة خدا نیز چنین نماید".

مطلب صد و بیستم

خراسان

قوله الاحلی:

خراسان در ایام مبارک پرشعله بود و ممتاز از سایر  
اقالیم و بلدان ولی حال که آفاق پراشراق است آن اقلیم

ص ۱۳۱

ساکن و بی صدا و بی ندا لهذا باید همّتی نمود که از  
دشت و صحرا و کوه و بیدای آن کشور ندای یا بهاء الابهی  
بلند شود پیش از صعود جمال قدم روحی لاحبائه الفدا  
بعبدالبهاء امر فرمودند که از لسان مبارک تحیت و خطاب  
بخراسان بنگارم این بود که این خطاب مرقوم شد که عنوانش  
اینست " ایا نفحات الله مرّی معطرة " باری بسیار بکوشید  
که احبای خراسان مانند بحر بجوش و خروش آیند و گوی  
سبقت را در میدان محبت الله بچوگان همّت برابند ...

مطلب صد و بیست و یکم

بنای مشرق الاذکار

قوله الاحلی:

" مسرت و فرح قلب حضرت افنان بسیار سبب روح و ریحان  
عبدالبهاء شد که الحمد لله آن قلب مبارک مسرور و شادمان  
است و جمیع یاران رحمانی در بنیان مشرق الاذکار فرح

و شادمانی نمودند اینست اصل زیرا انشراح صدور  
دوستان از برای این عبد موهبت رحمانی است و نهایت آمال.  
همه آن نفوس در آستان مقدس مقبول و محبوبند و حضور  
جناب مستطاب جنرال فی الحقیقه دلیل بر نهایت حمایت  
مینماید و این از امور غریبه است که بتصور نیاید ابداً کسی  
چنین همّتی و حمایتی و رعایتی و عدالتی بخاطر نمیآورد

ص ۱۳۲

این مجرد از تضرّعات این عبد در نیم شب و وقت اسحار  
است بهمچنین از استعداد و استحقاق احبّای عشق آباد  
که مشرق الاذکار باین حرّیت در آن دیار تأسیس گردد ... "

مطلب صد و بیست و دوم

خطاپوشی

قوله الاحلی:

"اگر چنانچه از بعضی دوستان قصوری صادر گردد  
دیگران باید بذیل ستر بپوشند و در اکمال نواقص او بکوشند  
نه اینکه از او عیبجوئی نمایند و در حقّ او ذلّت و خواری  
پسندند نظر خطاپوش سبب بصیرت است و انسان پرهوش  
ستار هر بنده پرمعصیت. پرده‌داری شأن و حوش است  
نه انسان پردانش و هوش. احبّاً چون گل‌های گلشن عنایتند  
هر چند هر یک رنگ و بوئی خاصّ خویش دارند ولی وحدت  
فیض نیسانی و وحدت شعاع آفتاب آسمانی و وحدت ارض  
بوستانی جامع این اجناس و انواع است و سبب وحدت در  
مبدأ و معاد پس نباید نظر باختلاف احساسات جزئیّه  
نمود بلکه باید نظر بوحدت اصلیه کرد و قلّ کلّ  
من عند الله گفت و از شرور نفس و هوی نجات یافت .... "

ص ۱۳۳

مطلب صد و بیست و سوم

خضراء

در لوح احبّای خضراء ( سبزوار ) نازل قوله الاحلی:

"... غیرا در لسان عربی زمین است و خضرا

سپهر برین جمال مبارک روحی لاحبّائه الفداء آن کشور

را خضرا تسمیه فرموده اند لهذا باید بفیض و عنایتش

آن زمین آسمان گردد و آن کشور مطلع مه تابان ... "

مطلب صد و بیست و چهارم

فاران

در لوح احبّای فاران (تون-فردوس) میفرمایند

قوله الاحلی:

"فاران جبلی است که نور حقیقت از آن طلوع نمود

و از محبّت الله فوران یافت مهبط انوار شد و مطلع آثار

مشرق اسرار گشت و مطاف ابرار حال از لسان قدم این نام

مبارک بآن بلد عنایت شده تا این فاران جلوه گاه

آن فاران گردد و این اقلیم مطلع مواهب ربّ رحیم شود ... "

مطلب صد و بیست و پنجم

خیر القری

در لوح خیر القری نازل قوله الاحلی:

"خیر القری انشاء الله امّ القری گردد یعنی مرکز

ص ۱۳۴

انتشار انوار حقیقت شود و تعالیم الهی باطراف و اکناف

منتشر شود کلمة الله مرتفع گردد ... "

مطلب صد و بیست و ششم

جذباء

در لوح احبّای جذباء ( طبس ) نازل قوله الاحلی:

"ای منجذبان حقّ جذبا را انجذاب باید و نار محبّت الله  
را التهاب شاید جذب از خواص قوّه مغناطیس است ..."  
مطلب صد و بیست و هفتم

ترت

در لوح احبّای ترت ( حیدریّه ) ( ۱ ) نازل قوله الاحلی:  
"باصطلاح این نام در عرف لسان فارسی ترت بمعنی  
مرقد منور و خاک معطر است چنانکه گویند ترت حضرت  
سیّد الشهداء علیه السّلام حال چون این دیار باین نام  
مبارک مشهور است باید مرقد موهبت گردد و خاک پاک پربرکت"

---

(۱) ترت اسم دو محل در خراسانست یکی ترت حیدریّه  
که قبر سلطان حیدر تونی از عرفای معروف در آنجاست  
و دیگری ترت جام که قبر شیخ احمد زنده  
پیل العرفاء معروف بشیخ جام در آنجاست و ترت جام میگویند.

ص ۱۳۵

مطلب صد و بیست و هشتم

"...پشیمانی و حزن برای ذات احدیّت نیست

در لوح میرزا یعقوب شهید برادر خواجه ربیع کاشانی

نازل قوله الاحلی:

".... پشیمانی و حزن در حقیقت ذات احدیّت

ممتنع و محال است این ندامت و حزن در عالم امر است

نه در عالم حقّ در حقیقت کائنات و در مجالی اسماء و صفات

است نه در هویت الهیه از مرایا اگر تشویش و اضطراب

و انکسار حاصل شود ظهور شعاع مختل گردد و لیکن در

حقیقت آفتاب ابداً انقلابی نه."

مطلب صد و بیست و نهم

اهمّیت تبلیغ

در لوح ادیب قوله الاحلی:  
"لعمر الله لو هديت احداً من عباد الله خير لك من  
سلطنة الارض و تملك ما عليها ان ربك لهو الشاهد الكافي العظيم".

مطلب صد و سی

واقعه اصفهان

قوله الاحلی:

".... احبای الهی از واقعه اصفهان بسیار متحسرنند

ص ۱۳۶

و متأثر لابد قلوب اصفیاء از توهین اعدا محزون گردد  
ولی چون بتحقیق نگری این واقعه اصفهان نیز اعظم دلیل  
و برهان بر بزرگواری آن نفوس مبارکه و برهان عزت ابدیه  
برای شهداء روحی لهم الفداست در ایام امویین آثاریکه  
در قتلگاه بود بکلی محو و نابود کردند و آن صحرا را  
شخم و زراعت کردند تا قتلگاه بکلی مفقود شود هفتاد سال  
بر این منوال قتلگاه مفقود الاثر بود و امویین نگهبان  
گذاشتند که مبادا کسی از یک فرسخی بتواند زیارتی نماید  
در این هفتاد سال ابداً تقرّب بقتلگاه ممکن نبود اگر نفسی  
منتهی مؤمن بود از ده فرسخی توجّه بقتلگاه میکرد و زیارت  
مینمود این نیز در نهایت احتیاط و همچنین قبر منور حضرت  
امیر علیه السلام را بهمین منوال محو و نابود نمودند  
بعد از آنکه بنی عباس خلافت بنی امیه را محو نمودند  
و بر سریر سلطنت نشستند اجازت زیارت دادند و در قتلگاه  
محبان حضرت آثاری بنا نمودند که دلالت بر موقعیت آن  
مینمود بعد از مدّت مدید متوکل عباسی نیز حکم مبرم  
صادر کرد که دوباره آن مقامات مقدّسه را ویران کنند باز  
بکلی محو و نابود نمودند و آن صحرا را شخم زدند  
و زراعت کردند حتی از ده فرسخی نمیگذاشتند کسی نزدیک

برود تا آنکه حکومت و وزارت و صدارت بدست آل بویه

ص ۱۳۷

افتاد و آل بویه از محبان حضرت سید الشهداء روحی له الفدا بودند و چون نفوذ و قدرتی حاصل کردند از برای خلافت بنی عباس نفوذی نگذاشتند امور جمیعاً در دست آل بویه بود و خلیفه در قصر خلافت بخود مشغول در زمان آل بویه دوباره تعمیر قتلگاه کردند و همچنین مرقد حضرت امیر را دفعه ثالث افشاء نمودند حتی عضد الدوله که از اعظم رجال آل بویه است سلطنت ایران را تجدید کرد و لقب پادشاهی گرفت و در خطبه بعد از خلیفه ذکر پادشاهی عضد الدوله بود آنروز را ایرانیان در بغداد عید گرفتند که الحمد لله ایرانیان بعد از اضمحلال تام دوباره علم برافراختند و آن روز در قصر عضد الدوله در خارج بغداد بزم طرب آراستند و با چنگ و چغانه و نغمه و ترانه پای کویان دست افشان و کف زنان روز را بعصر رسانیدند بعضی از حاضرین وزراء که ایرانی بودند از عضد الدوله خواهش نمودند که امروز تجدید سلطنت ایرانست و سزاوار نهایت شادمانی الحمد لله بزم طرب از هر جهت بریاست لهذا رجا مینمائیم که اذن و اجازت فرمایند که بر حسب عادت سابق ایرانیان در چنین روز فیروزی صراحی و ساغر بمیان آید عضد الدوله گفت ان شرب الراح مقبول بالمطر نم نم باران بمی خواران خوشست

ص ۱۳۸

خواست عذر بخواهد بعد از ساعتی ابری ظاهر شد و باران شدیدی بارید گفتند ایها الملک باران نیز بارید قضا و قدر اجرای امر تو نمود دیگر مانعی نماند



خلاصه جشنی جدید برخاست و ساغر بدور آمد در این  
اثناء عضد الدوله بیمار شد و وجع شدیدی در امعاء  
حاصل گشت قریب بصبح از حیات ناامید گردید سؤال  
نمودند که ای شخص جلیل چه وصیّتی داری بفرما ؟  
گفت ما اغنی عنّی مالیه هلك عنّی سلطانیه هیچ وصیّتی  
ندارم جزیک وصیّت مرا در آستان حضرت امیر نظیر  
پاسبان دفن کنید و بر قبر من بنویسید و کلبهم باسط  
ذراعیه بالوصید حال ملاحظه کن چه خبر است لهذا  
یقین بدان که آن اجساد مطهره چنان مرتفع گردد که  
با کیوان همعنان شود در امر الله نفس خرابی سبب  
آبادی است و حقیقت ذلّت سبب عزّت کبری و بی نام و نشانی  
نشانه عظمت عظمی ذرهم فی خوضهم یلعبون و علیک  
البهاء الابهی "

مطلب صد و سی و یکم

وزیر بی نظیر

قوله الاحلی :

".... اما مسئله حضرت وزیر بی نظیر ما یک درویش

ص ۱۳۹

بینوائی داشتیم از اهالی بلوچستان نام مبارکش محمدخان  
و از متصوّفین آنزمان و از یارهای جانی مرحوم پدر حضرت  
وزیر محترم بود محمدخان مذکور عزم حضور نمود بطهران  
مرور کرد حضرت مرحوم اعلی الله مقامه فی جوار رحمته  
الکبری محمدخان مذکور را در خانه راه دادند نظر  
باشنائی که در عالم درویشی داشتند باو فرمودند چون  
بحضور حضرت مقصود رسی استدعا نما که دعائی در حقّ  
من فرمایند تا خدا اولادی بمن بخشد محمدخان چون  
بحضور رسید عرض کرد جمال مبارک فرمودند چون رجوع

نمائی بطهران عبور کن و خدمت شخص جلیل عرض کن که ما دعائی در حقّ تو نمودیم و این نقل را بایشان بده تا میل فرمایند و یقیناً و حتماً دعا مستجاب خواهد گشت محمدخان چون بطهران رسید خدمت ایشان رفت و این پیام را برساند و آن دانه نقل را تقدیم کرد و ببلوچستان رفت و جمیع ما یملک خویش را بتمامه باولاد و خویشان خویش بخشید و فرداً و حیداً عزم حضور در ارض مقدّس نمود و در نهایت آزادگی و جمعیت خاطر کوه و صحرا پیمود و مناجات کنان بطهران رسید و بحضور شخص جلیل شتافت و محرمانه در خلوت ملاقات کرد دید طفلی نیکو شمایل در آغوش مشارالیه است فرمود محمدخان اینست آن طفل موعود

ص ۱۴۰

که الحمد لله بحیّز وجود آمد خواهش ثانی دارم که این طفل در صون حمایت الهی محفوظ ماند زیرا در دنیا هیچ تسلی خاطر نداری مگر این طفل حال آن طفل حضرت وزیر بی نظیر است (۱) و چون خان مذکور بساحت اقدس رسید خواهش مشارالیه عرض کرد بجهت موفقیت و مصونیت آن ذات محترم دعا فرمودند و علیک البهاء الابهی ع ع"

مطلب صد و سی و دوّم

در باره عنوان الواح

لوح میرزا احمد در واشنگتن قوله الاحلی:

هو الله

ای ثابت بر پیمان، در خصوص عنوان هو الله در مکاتیب مرقوم نموده بودید از این کلمه مراد اینست که کسی بغیب بحت راه ندارد السبیل مسدود و الطریق ممنوع در عالم کلّ باید بمن یظهره الله توجه نمایند اوست مطلع الوهیت

و مظهر ربوبیت مرجع کلّ و مسجود کلّ و معبود کلّ و الّا  
آنچه در تصوّر آید آن جوهر الجواهر و حقیقه الحقائق  
نیست بلکه مجرد تصوّر انسانست و محاط است نه محیط  
لهذا نهایت باو هام راجع انتهى

---

(۱) مقصود مستوفی الممالک است که وزیر ناصرالدینشاه بوده است

ص ۱۴۱

مطلب صد و سی و سوم

مقصد تحیت است

ای بنده الهی، در بعضی نامه‌ها آخرش و علیک البهاء  
مرقوم و در بعضی و علیک التّحیّة و الثّناء مرقوم مقصدی  
در این نیست مقصد از هر دو در تحیت است " انتهى

مطلب صد و سی و چهارم

ترجمه آثار

قوله الاحلی:

".... فی الحقیقه ترجمه بسیار مشکل است انسان  
باید در فنون علمی و دینی و حکمت الهی و فلسفه حالیّه  
اروپا و اصطلاحات حکمیّه و تعبیرات فنیّه نهایت مهارت داشته باشد ". انتهى

مطلب صد و سی و پنجم

حواریون

قوله الاحلی:

"حضرات حواریون عریان و پائی برهنه داشتند و بترویج  
تعالیم حضرت مسیح مشغول بودند. اینست صفت مقرّبان  
درگاه کبریا و چون چنین باشد بیان در نفوس تأثیر کند

ص ۱۴۲

والّا اگر نفسی راحت و آسایش جوید و خوشی و آرایش

طلبد و ترویج انجذاب و انقطاع خواهد و بهدایت ناس  
 پردازد این دو با هم جمع نشود زیرا راحت و جانفشانی  
 کامرانی و بی‌سروسامانی مجموعی و پریشانی هوای نفسانی  
 با انجذابات وجدانی جمع نگردد البتّه هر نفسی در این  
 سبیل پوید و جمال ابهی جوید پریشان گردد و بی‌سر  
 و سامان شود لکن این پریشانی شادمانی ابدی است و  
 کامرانی سرمدی ... بمستر فیلیپس اگر ملاقات نمودی  
 بگو بساحل دریا رسیدی و امواج بحر عرفان مشاهده نمودی  
 دیگر عقب اوهمات چهار هزار ساله دویدن چه ثمر دارد  
 بلکه وقت ضایع نمودن است نه‌ایة النهایة انسان یکی  
 از اوهام پرست‌های چهار هزار ساله میشود ثمر دیگر  
 ندارد درخت کهنی که پوسیده و از ثمر افتاده سایه‌اش  
 نشاید باید در سایه نهال بی‌همال آمد که بدایت ثمر  
 است و روز بروز در نشو و نماست آن شجر کهن ثمر خود را  
 داد حال از ثمر باز ماند ... " انتهی  
 مطلب صد و سی و ششم  
 لا تجمع الضدین

قوله الاحلی:

"سؤال از لا تجمع الضدّان فی الخوان نموده بودید

ص ۱۴۳

ضدّان مراد اطعمه و اغذیه غیر موافقه با یکدیگر است  
 ولی تعیینش مشروط بطبّ قدیم و جدید نفرمودند مقصود  
 اینست که اگر دو طعام متضادّ با یکدیگر در سفره واحد حاضر  
 تناولش جائز نه و این بحسب امزجه و ضعف و قوای معده  
 است مثلاً در مزاج ضعیف دو غذای ثقیل یا دو طعام  
 بارد و یا دو نوع حار موافق نیاید و یا اینکه طبیعت نفسی  
 دو نوع از طعام مخصوصی را تحمّل نتواند و یا دو نوع

طعام که سبب سنگینی یکدیگر شود جمع جمیع اینها جائز نه  
و تعیینش راجع باطبّاست هر چه را اطباء بجهت هر نفسی  
جمعش را جائز ندانند ضدّان باشند و همچنین سؤال  
از برزخ بین عالم جسمانی و عالم روحانی نموده بودید که  
بین جماد و نبات و بین نبات و حیوان برزخی زمانی موجود  
آیا بهمچنین برزخی زمانی ما بین عالم جسمانی و عالم  
روحانی بعد از صعود موجود است یا نه ؟ بدان که روح  
مقدّس از زمان و مکانست برزخش نیز روحانی و مجرد از عالم  
امکانی و علیک التّحیّة و الثّناء ع ع."

مطلب صد و سی و هفتم

ملکم خان

قوله الاحلی:

....در این جهان هزاران سیاسیون آمدند

ص ۱۴۴

و رفتند و نشریات بسیار مهم در روی زمین نمودند و الآن  
لا تجد لهم ذکراً و لا اثراً ملکم خان علیه الرحمة و الرضوان  
پنجاه سال بنشریات سیاسی پرداخت و ایران را مملوّ  
از روزنامه قانون نمود و مؤسس تحریک افکارگشت عاقبت  
دیگران در میان آمدند و های و هوی بلند نمودند و زحمات  
پنجاه ساله و درپردری و آوارگی او این شد که در وقت شدت  
مرض آنچه نوشت و خواست که یکنفر از رفقای ایران در  
وقت وفات حاضر شود و وصیتهای آن آواره را بشنود ممکن  
نشد در اوتل در نهایت یأس و ناامیدی و گله از یاران  
فوت شد رحمة الله علیه فی الحقیقه آن بیچاره از منصب  
عظمی و لقب نظام الدوله و عزّت و اقبال در ایران محروم شد  
و در جهان سیاسی طرفی نسبت و ثمری ندید و نامی که  
منتهی آرزوی او بود نیافت مأیوس و محزون از این عالم

رفت و هریک از جمهوری طلبان خود را اعظم از او می‌شمرد

ع ع

مطلب صد و سی و هشتم

ربّ الباب

قوله الاحلی: (۱)

---

(۱) نگارنده گوید ربّ الباب که عددش ۲۳۸ میشود با عدد اسم مبارک جمال قدم یعنی حسین علی مطابقت و نیز عدد بهیّ الابهی که ۶۶ میشود با عدد الله که در کور اسلام اسم اعظم بود مطابق است

ص ۱۴۵

"... تطبیق ربّ الباب با اسم مبارک بسیار این

تطبیق محلّ تحسین است و همچنین تطبیق بهیّ الابهی

با اسم اعظم در اصطلاح کور سابق بسیار موافق و هذا الهام

من الله اما قابل التوب را بقالب التوب اگر تبدیل

فرمائید شیرین تر و موافق تر گردد ... " انتهى

مطلب صد و سی و نهم

محفل شور نیویورک

در لوح محفل شورای نیویورک ... قوله الاحلی:

"در خصوص رجعت ثانوی حضرت مسیح مرقوم نموده بودید

که در میان احبّاء اختلافست سبحان الله بکرات و مرّات

از قلم عبدالبهاء جاری و بنصّ صریح قاطع صادر که مقصود

در نبوات از ربّ الجنود و مسیح موعود جمال مبارک و حضرت

اعلی است و باید عقاید کلّ مرکوز بر این نصّ صریح قاطع باشد

اما نام من عبدالبهاء ذات من عبدالبهاء صفت من

عبدالبهاء حقیقت من عبدالبهاء ستایش من عبدالبهاء

زیرا عبودیت جمال مبارک اکلیل جلیل من است و خدمت کلّ

بشر آئین دیرین من از فضل و عنایت جمال مبارک عبدالبهاء  
رایت صلح اکبر است که در اوج اعلی موج زند و بموهبت  
اسم اعظم مصباح سلام عام است و بنور محبت الله درخشد  
منادی ملکوتست تا شرق و غرب را بیدار نماید و صوت دوستی

ص ۱۴۶

و راستی و حقیقت پرستی و آشتی است که ولوله در آفاق  
انداخته و هیچ اسمی و رسمی و ذکری و نعتی جز عبدالبهاء  
ندارد و نخواهد داشت اینست آرزوی من و اینست اوج  
اعلای من و اینست غایت قصوای من و اینست حیات ابدیه  
من و اینست عزت سرمدیه من آنچه از قلم من جاری همان  
را بگوئید اینست تکلیف کل لهذا یاران الهی در عبودیت  
حق و در خدمت بشر و خیرخواهی عالم انسانی و محبت  
و مهربانی رحمانی عبدالبهاء را موافقت و معاونت نمایند.  
ای یاران الهی، الفاظ بظهور جمال مبارک منسوخ شد  
و معانی مشهود گشت زمان مجاز گذشت و حقیقت جلوه نمود  
باید عبودیت مجسم شد و محبت مشخص گردید و روحانیت  
مصور شد و رحمانیت محقق ... ای یاران الهی، زنهار  
زنهار از اختلاف زیرا بنیان الهی از اختلاف برافتد  
و شجره مبارکه از اریاح اختلاف از ثمر باز ماند گلشن توحید  
از زمهریر تباین افکار پژمرده گردد و نار محبت الله افسرده  
شود. ای یاران الهی، عبدالبهاء مظهر عبودیت است  
نه مسیح خادم عالم انسانی است نه رئیس مفقود است  
نه موجود فانی محض است نه باقی و از این مباحث نتیجه  
و ثمری نه ... ای احبای الهی، هر نفسی باید مردم را  
بعبودیت عبدالبهاء خواند نه مسیحی و هیچ نفسی نباید

ص ۱۴۷

سراً و جهراً مخالف و مبین تعالیم عمومی تنطق نماید  
و نباید عبدالبهاء را ظهور ثانوی مسیح داند بلکه او را  
مظهر عبودیت و مرکز وحدت عالم انسانی شمرد و منادی  
حقّ در جمیع آفاق بقوّه روحانی داند و مبین کتاب بنصّ  
الهی شمرد و فدائی هر یک از احبّاء الله در اینجهان فانی داند .... " انتهی  
مطلب صد و چهلّم

ثبوت بر میثاق

هو الله- ای احبّای الهی دور دور ثبوت است  
یوم یوم رسوخست از جهتی نفحات قدس در مرور است  
و از جهتی سموم شبّهات در عبور است انوار عظیم است  
که مشرق از افق مبین است و اسرار قدیم است که در کتاب  
کریم است شعله میثاق است که محرک اهل آفاق است  
دولت جاوید است که ظاهر و پدید است وقت پریدن است  
و زمان دیدن نه شنیدن بانگ الهی است که از ملکوت  
غیب میرسد و صوت صوت رحمانیست که از جبروت خفی  
میآید تأیید ملکوت ابهی است که متتابع است و توفیق  
افق اعلی است که مترادف است پس قدم را ثابت نمائید و  
قلوب را راسخ در نشر نفحات قدس قیام نمائید و بر نشر  
روائح انس بکشید تا روی را در ملکوت ابهی روشن نمائید ع ع

ص ۱۴۸

مطلب صد و چهل و یکم

بریکول

بعد از صعود بریکول نازل شده قوله الاحلی:

"ولا تحزن من صعود عزیزى بریکول لانه عرج الی  
الحدیقة النوراء فی ملکوت الابهی جوار رحمة ربّه الکبری  
وینادی باعلی النداء یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربّی  
و جعلنی من الفائزین یا عزیزى یا بریکول این وجهک



الجميل اين لسانك البليغ اين جبينك المبين اين  
جمالك المنير يا عزيزى يا بريكول اين تلهبك بنار  
محبة الله و اين انجذابك بنفحات الله و اين بيانك بالثناء  
على الله و اين قيامك على خدمة امر الله يا عزيزى يا بريكول  
اين عينك الجميل اين ثغرك البسيم اين خدك الاصيل  
اين قدك الرشيق يا عزيزى يا بريكول قد تركت الناسوت  
وعرجت الى الملكوت و فزت بفيض اللاهوت و وفدت على عتبة  
رب الجبروت يا عزيزى يا بريكول قد تركت المشكاة الجسمانية  
و الزجاجة البشرية و العناصر الترابية و العيشة الناسوتية  
يا عزيزى يا بريكول فتوقدت سراجاً فى زجاج ملاً الاعلى  
و دخلت فى الفردوس الابهى و استظللت فى ظل شجرة طوبى  
و فزت باللقاء فى جنة المأوى يا عزيزى يا بريكول قد غدوت  
طيراً الهى و تركت الوكر الترابى و طرت الى حدائق القدس

ص ١٤٩

الملكوت الرحمانى و فزت بمقام نورانى يا عزيزى يا بريكول  
قد صدحت كالطيور و رتلت آيات رحمة ربك الغفور و كنت  
عبداً شكوراً و دخلت فى سرور و حبور يا عزيزى يا بريكول  
ان ربك اختارك لحبه و هداك الى حيز قدسه و ادخلك فى  
حديقة انسه و رزقك بمشاهدة جماله يا عزيزى يا بريكول  
قد فزت بحياة ابدية و نعمة سرمدية و عيشة راضية و موهبة  
وافية يا عزيزى يا بريكول صرت نجماً فى افق العلى  
و سراجاً بين ملائكة السماء و روحاً حياً فى العالم الاعلى  
و جالساً على سرير البقاء يا عزيزى يا بريكول اسئل الله  
ان يزيدك قرباً و اتصلاً و يهنيك فوزاً و وصلاً و يزيدك نوراً  
و جمالا و يعطيك عزاً و جلالاً يا عزيزى يا بريكول انى  
اذكرک دائماً و لا انساك ابداً و ادعولک ليلاً و نهاراً  
و اراک واضحاً و جهاراً يا عزيزى يا بريكول ع ع "

مطلب صد و چهل و دوّم

اطاعت حکومت

در لوح حاجی میرزا محمّد افنان پسر حاجی وکیل الدوله نازل قوله الاحلی:  
"از احزاب موجوده در ایران کسی که از حکومت اطاعت و  
تمکین دارد حزب الله است زیرا نه بتلویح بلکه بنصّ صریح  
مأمور باطاعت حکومتند و صداقت بدولت بلکه بجانفشانی

ص ۱۵۰

بجهت عزّت ابدیّه عالم انسانی و اگر چنانچه نفسی از احبّاً  
بمنصبی رسد و مشمول نظر عنایت اعلیحضرت شهریاری  
گردد و بمأموریّتی منصوب شود باید در امور موکوله خویش  
بکمال راستی و پاکی و صدق و عفت و استقامت بکوشد و اگر  
چنانچه ارتکابی کند و ارتشائی نماید مبغوض درگاه کبریاست  
و مغضوب جمال ابهی و حقّ و اهل حقّ از او بیزارند بلکه  
باید بمثونه و مواجب خویش قناعت نماید و راه صداقت پوید  
و در راه ملک و ملیک جانفشانی فرماید اینست روش و سلوک  
بهائیان و هر کس از این تجاوز کند عاقبت بخسران  
مبین افتد". انتهى

مطلب صد و چهل و سوّم

ثبوت و میثاق

نیویورک جناب مستر و مسیس مکناث علیه بهاء الابهی  
هو الله- ای دو نفس محترمه، نامه شما رسید الحمد لله  
مسرور و پر روح و ریحانید و محفوظ و مصون در صون حمایت  
رحمن امروز نفوس ثابت بر میثاق از فیوضات روح القدس  
در پروازند و نفوس متزلزل مخمود و خاموش و گرفتار هزار غم  
و آلام چرا تأییدات ملکوت ابهی از آنان منقطع و از انوار  
شمس حقیقت محروم و از نفحات روح القدس مأیوس مانند  
نفوسی که بعد از مسیح قیام بر تشویش افکار نمودند و هر یکی

نفوس را بانواع حیل اطراف خود جمع کرد و عاقبت خائب و خاسر و مأیوس شدند چرا که مبادیشان مانند شجر بیریشه بود یا مثل کف دریا . شجر بیریشه هر قدر قوی و قطور باشد عاقبت برافتد و کف دریا هر قدر عظیم باشد عاقبت محو و نابود گردد اریوس باطریق اسکندریّه یک ملیون و نیم نفوس را حول خویش جمع کرد حتی امپراطور را جذب نمود اما چون اساس متین نبود محو و نابود گردید. ناقضین که عبارت از عدّه نفوس مستضعفینند چه خواهند کرد ؟ سی سال است می کوشند عاقبت چند نفوسی بیهوش و چند زنهای خفیف المشرب را بخودشان متفق کردند عنقریب خواهید دید که این نفوس معدوده نیز متفرّق شوند امریکا عجیب است وقتی در گرین عگا رفتم دیدم شخص هندی بت پرست مهملی بد هیئت که فی الحقیقه حیوانات نزدیک او نمی آمد جمعی را دور خود جمع کرده و یک درخت دوری را انتخاب نموده و صبحی پیش از طلوع آفتاب با جمعی از زنان پای برهنه رو بآن درخت میدوند خسته و مانده میرسند و در آنجا روی خاک می افتند کأنه بتی از بتهای هند را میپرستند ایامی نگذشت الا آن شخص از این نفوس چند دالر بانواع حيله تکدی کرد و مراجعت هند نمود مقصود اینست هر صدائی که در امریکا بلند گردد لابد چند نفر حول او جمع

شوند اما احبّای شرق مثل جبال راسخه ثابتند سی سال است آنچه ناقضین کوشیدند نتوانستند رخنه ای نمایند حتی خویش و اقوام خویش را نتوانستند متزلزل نمایند اینست که در ایران البتّه بیست هزار نفر بهائی کشته شد

و امتحانات شدیدی بمیان آمد لکن الحمد لله احدی از احباً  
نلغزید ناقضین در امریکا جز تملق و اظهار محبت کذب  
کاری ندارند ملاحظه کن که بسر بیچاره لوا چه آوردند  
و به بیچاره لوا چه بیوفائی نمودند باری نظر بمبادی  
نکنید نظر به نتایج کنید هر باطلی اسم حق بر زبان راند  
حتی اعدای مسیح با اسم حق تکذیب و تکفیر مسیح مینمودند  
که این هادم ناموس است و کاسر سبت و معاشر نفوس فاسقه  
است هر چند این کلمه بظاهر حمایت تورا بود و مراعات  
شریعة الله ولکن فی الحقیقه مراد هدم بنیان الهی و تحقیر  
مسیح ملیح و هر چند مراد آنان حمایت شریعت بود ولکن  
مقصود از آن باطل بود. باری شما میدانید که من هر  
نفوسی را چقدر رعایت نمودم و چقدر محبت نموده و چقدر  
مهربانی نمودم عاقبت دیدم امر الله رسوا میگردد من  
سه هزار لیره که بجهت مصروف سفر بامریکا جمع نموده  
بودید قبول نمودم و در سفر امریکا از نفسی چیزی نپذیرفتم  
بعد ملاحظه گردید که بعنوانهای مختلف خفياً چه حرکات

ص ۱۵۳

نامناسب واقع ملاحظه کنید که بر من چه گذشت مرا  
مراد چنان بود که استغناى بندگان الهی ظاهر گردد  
شما میدانید که از نفسی چیزی قبول نمودم و بموجب نصیحت  
مسیح عمل نمودم که از شهری که بیرون میآید حتی غبار  
آن شهر را از کفش خود بتکانید با وجود این حرکات  
نامناسب را تحمل نمودم همه مهمان من بودید و هر روز  
خرجی میدادم و نهایت نوازش را مجری میداشتم و بعد هم  
بکلّ مصارف کلیّه دادم حال با وجود همه این محبتها  
این بود جزای من دیگر جزای دیگران که چنین محبتها  
نمودند چه خواهد شد. باری میثاق مانند دریاست که

وحدت بهائی را حفظ مینماید و این نفوس مانند کف است  
موقت حرکتی مینمایند ولی مانند یهوذای اسخریوطی  
و عونه یهوذا و نفوسیکه موافقت بیهوذا نمودند عنقریب  
مانند کف دریا نسیاً نسیاً خواهند شد ولیکن دریای  
میثاق باقی و برقرار زیرا وحدت بهائی را محافظه مینماید  
حال شما بکمال قوت بر ترویج میثاق قیام نمائید و  
به مستضعفین این مسائل را بفهمانید که طوایفی که  
بعد از مسیح مخالفت با نص صریح مسیح نمودند که فرمود  
انت الصخرة و علی هذا الصخرة ابنی کنیستی بکلی از  
نفثات روح القدس محروم شدند و محو و نابود گردیدند

ص ۱۵۴

امروز رب الجنود حامی میثاق است و قوای ملکوت محافظ  
میثاق و نفوس آسمانی خادم میثاق و فرشته‌های ملکوتی  
مروج میثاق بلکه اگر بدیده بصیرت نظر شود جمیع قوای  
عالم بالنتیجه خادم میثاق در استقبال ظاهر و آشکار خواهد  
گشت با وجود این این ضعفها چه خواهند کرد اشجار  
عظیمه که ریشه ندارد و از رشحات سحاب رحمت نصیبی  
ندارد دوام نکند تا چه رسد بگیاههای ضعیفه  
ملاحظه کنید که تیا سوفیها چه عربده در اروپا و امریکا  
انداختند حال روز بروز در تحلیلند زیرا اساس چنانکه  
باید و شاید متین نبود دیگر ناقضین چه خواهند کرد  
باری آن روزهایی را که در خانه شما مهمان بودیم هیچ  
فراموش نمیشود زیرا از فیوضات الهیه و نفثات روح القدس  
عبدالبهاء چنان اهترازی داشت که از خاطر نرود از خدا  
خواهم که بار دگر آن ایام عودت نماید آن خانه را تا توانید  
نفروشید بگذارید آن اثر از شما باقی بماند من بسیار در  
فکر شما هستم و شما را یک شعله شدیدی میخوامم تا جمیع

اطراف را گرم و روشن نمائید تا در جسم انسان قوه حرارت  
شدید نباشد نشو و نما چنانکه باید و شاید حاصل نگردد  
و بملکوت ابهی تضرع و زاری مینمایم و در هر دمی شما را تأییدی  
جدید میطلبم. مستمر مکناات را بیانی بطرسی خواهم

ص ۱۵۵

و فصاحت و بلاغتی بولسی. دو نفس محترمه مستر فیکتور یارول  
و مستر روی هر یک را از قبل من نهایت محبت و مهربانی  
ابلاغ دارید امیدم چنانست که بخدمت ملکوت الله موفق  
گردند و هر روزی قوتی جدید یابند و علیکما البهاء  
الابهی ۲۴ تموز ۱۹۱۹ ع.ع.

مطلب صد و چهل و چهارم

احبای الهی فی الحقیقه حکم یک نفس دارند  
اسکندریّه جناب حاجی میرزا حسن علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای بنده جمال ابهی، نامه ای که بتاريخ ۵ رجب ۱۳۲۵  
مورخ بود رسید بسیار از مضمونش مسرور شدم زیرا  
برهان قاطع بر خیرخواهی آنجناب در حق جناب حاجی آقا  
محمد بود صد آفرین یاران الهی باید در یوم مصائب  
غمخوار یکدیگر گردند و در خلاص دوستان عقد مشورت کنند  
و بقدر امکان سبب آسایش جان و وجدان همدیگر گردند  
احبای الهی در جمیع حقوق مشترکند و فی الحقیقه حکم یک  
نفس دارند هر یک زیان نماید کل زیان کرده اند هر یک  
سود نماید کل سود نمایند زیرا روابط محکم است و اساس  
وحدت حال مستحکم اما در خصوص خرطومی مرقوم نموده بودید

ص ۱۵۶

خداوند عاقبت داغ بر خرطوم او نهاد چنانچه میفرماید  
سنسمه علی الخرطوم آن پیغامی که بواسطه شما فرستادم  
که باو برسانید گوشه اش باو میگرفت و تعلقی باو داشت  
اما آن ابله ملتفت نشد زیرا منتظر این بود که عبدالبهاء  
بملکوت ابهی شتابد و مظهر نقض عجلاً جسداً در مقام  
عبدالبهاء استقرار یابد حکایت سلیمان و عجلاً جسداً  
و خرطومی وزیر وزراء گردد و وکیل و کلاء شود هیئات  
هیئات لما توعدون هنوز باقی دارد حکایت روضه خوان  
عمر بخاطر دارید باری آنان هر قدر متزلزلند الحمد لله  
شماها ثابت و راسخ و هر قدر آنها جاهلند شماها دانا  
و عاقل. یاران الهی هر یک مقاوم شعوب روی زمین است  
و مقابل جمیع امم عالم چون بنیان متین و کم رجل یعدّ  
بالف حال الحمد لله باوجود این حزب یحیی و امت نقض  
یک و احبای الهی هزاران آن بیخردان عدّه معدودات  
و در نهایت کثافت و اضمحلال بعد از صعود بایامی چند  
مرقوم گردید و آنجناب نیز مطالعه فرموده اند فسوف تری  
الناقضین فی خسران مبین اینست که آثار نکبت کبری  
احاطه نموده از این حد و درجه بدتر خواهد شد بمقامی  
خواهد رسید که سلاله آنان انکار انتسابشان بآنان نمایند  
و بجائی روند که کسی نداند و شناسد که آنها از سلاله

ص ۱۵۷

آنانند و هذا وعد غیر مکذوب و امر محتوم یاران بچشم  
خود خواهند دید بقول پیشینیان سامری کیست تا مقابلی  
باید و بیضا نماید و خواری عجل و ریسمان سحر چگونه  
مقاومت ثعبان مبین کند و قل جاء الحقّ و زهق الباطل  
انّ الباطل کان زهوقاً ع.ع.

مطلب صد و چهل و پنجم

جناب ورقا و حضرت روح الله

هو الله

ای ثابت بر عهد الهی، آنچه مرقوم نمودید ملاحظه  
گردید و مشاهده شد و معانی معلوم گردید حمد کن  
حضرت یزدان را که از جام کوثر الهی سرمستی و بر عهد  
الست ثابت و راسخ معدن حبّ جمال مبارکی و مخزن  
لطف ربّ قدیم و حدک لا شریک لک از خدا بخواه که  
بر این مقام ثابت و مستقیم مانی و باین جبل متین متمسک  
و از هر آفتی امین ملاحظه در جناب ورقا و حضرت روح الله  
فرما روحی له الفدا آن طفل خرد بکمالاتی متّصف بود  
که پیران سالخورده عاجز و بانقطاع و انجذابی ظاهر شد که  
نفوس مقدّسه مات و متحیر ماندند سراج جانفشانی را در  
زجاج قربانی در سبیل رحمانی چنان برافروخت که شعله اش  
قلوب اهل ملاً اعلی را بسوخت و روشنایش عالم را منور

ص ۱۵۸

و رائحه طیبّه آن گل بوستان انقطاع عالم را معطر نمود  
ای یاران الهی، این نفوس سزاوار بندگی جمال مبارکند که  
بمبارکی اسمشان جهان و جهانیان عنقریب در بشارت  
روحی لهم الفداء و کینونتی لهم الفدا تا بحال کودکی باین  
فرزانگی و با کمال قوّت و بی باکی جام شهادت را در بزم  
محبت حضرت احدیت نوشید و زهر قتل را چون شهد لطف  
نچشید در زیر اغلال زنجیر چون شیر بیشه انقطاع در کمال  
سرور و بجهت بنعوت و محامد حضرت احدیت مشغول بود  
کار اینست ای هشیار مست. پس ای دوستان یزدان باید  
بجان و دل عجز و نیاز آریم که از این جام لبریز سرمست  
شویم و از این نفحات انقطاع و تقدیس مشام معطر نمائیم  
تا به بندگی جمال قدم روحی لشهداء سبيله الفداء موفق شویم ع ع".



## فهرست مطالب

صفحه

۱	مطلب اوّل- انقلاب ارض ط
۲	مطلب دوم- مداخلهٔ بیانیها در سیاست
۲	مطلب سوم- حضرت یونس و ماهی
۳	مطلب چهارم- اطاعت حکومت
۳	مطلب پنجم- اهمّیت خدمت بعالم انسانی على الخصوص بايران
۴	مطلب ششم- حفظ مراتب واجب است
۴	مطلب هفتم- عصمت انبیای سلف
۶	مطلب هشتم- سفر جمال مبارک جلّ جلاله به مازندران
۷	مطلب نهم- تساوی حقوق رجال و نساء
۷	مطلب دهم- زیارت روضهٔ مبارکه و مقام اعلی
۸	مطلب یازدهم- خطاب به رئیس
۹	مطلب دوازدهم- حقیقت الوهیّت
۹	مطلب سیزدهم- ارتباط موجودات
۱۰	مطلب چهاردهم- يخرج الحی من المیت

صفحه

ص ۱۶۰

۱۱	مطلب پانزدهم- يتصرّف فی ملکه کیف یشاء
۱۱	مطلب شانزدهم- عنقریب است که این پرده برافتد
۱۲	مطلب هفدهم- معنی لقاء
۱۲	مطلب هیجدهم- طلوع و غروب حقیقت
۱۳	مطلب نوزدهم- لوح ابو الفضائل
۱۴	مطلب بیستم- نعمت حقیقی

- مطلب بیست و یکم شهادت شیخ صنعان ۱۵
- مطلب بیست و دوم- نسبت ۱۶
- مطلب بیست و سوم- ارمغان حقیقی ۱۷
- مطلب بیست و چهارم- صعود حضرت صدر الصدور ۱۷
- مطلب بیست و پنجم- خمر الهی ۱۸
- مطلب بیست و ششم- تأویل عرفاء ۱۸
- مطلب بیست و هفتم- زکاة ۱۹
- مطلب بیست و هشتم- اصحاب کهف ۱۹
- مطلب بیست و نهم- ۱۳۳۵ دانیال ۲۰
- مطلب سی ام- توسیع دایره تعلیم ۲۱
- مطلب سی و یکم- کلام ملکوت ۲۱
- مطلب سی و دوم- تفسیر هو الله ۲۲
- مطلب سی و سوم- حکمت صیام ۲۳
- مطلب سی و چهارم- مقصود از سرّ ۲۶

ص ۱۶۱ صفحه

- مطلب سی و پنجم- معاد و رجعت ۲۶
- مطلب سی و ششم- تولّد عیسی ۲۶
- مطلب سی و هفتم- دعا ۲۷
- مطلب سی و هشتم- خلقت ۲۸
- مطلب سی و نهم- حکمت الهیّه ۲۸
- مطلب چهلم- فتور نفوس ۲۹
- مطلب چهل و یکم- شهادت ملاً صادق ۳۰
- مطلب چهل و دوم- مناجات روز عید نوروز ۳۱
- مطلب چهل و سوم- تبریز ۳۲
- مطلب چهل و چهارم- آیه کتاب عهد ۳۲
- مطلب چهل و پنجم- تربت مقدّسه ۳۴
- مطلب چهل و ششم- در خصوص معاملات ۳۵

- ۳۵ مطلب چهل و هفتم- فارسی و عربی و ترکی
- ۳۶ مطلب چهل و هشتم- وظائف ایادی امر الله
- ۳۶ مطلب چهل و نهم- تحقق و عود الهیه
- ۳۷ مطلب پنجاهم- تبلیغ
- ۳۷ مطلب پنجاه و یکم- سرّ فدا
- ۳۷ مطلب پنجاه و دوم- شأن متمسکین بعهد و پیمان الهی
- ۳۹ مطلب پنجاه و سوم- معجزات انبیاء
- ص ۱۶۲ صفحه
- مطلب پنجاه و- چهارم- مناجات دربارۀ
- ۳۹ متصاعدین الی الله
- ۴۰ مطلب پنجاه و پنجم- دربارۀ آقا موسی
- ۴۰ مطلب پنجاه و ششم- تولستوی
- ۴۱ مطلب پنجاه و هفتم- تربیت
- ۴۱ مطلب پنجاه و هشتم- مسئله تثلیث
- مطلب پنجاه و نهم- در لوح جناب ابو الفضائل
- ۴۳ گلپایگانی نازل
- ۴۵ مطلب شصتم- لوح کدخدا
- ۴۵ مطلب شصت و یکم- عدد دوازده
- ۴۷ مطلب شصت و دوم- صبح فدا
- مطلب شصت و سوم- تفسیر آیه مبارکه سورۀ
- ۴۷ احسن القصص
- ۷۰ مطلب شصت و چهارم- غزل ترکی (از لسان مبارک)
- مطلب شصت و پنجم- در لوح حضرت علی قبل
- ۷۲ اکبر میفرمایند
- مطلب شصت و ششم عشق آباد جناب ابو طالب
- ۷۲ علیه بهاء الله
- ۷۴ مطلب شصت و هفتم- مناجات قبل از خوردن غذا
- ۷۴ مطلب شصت و هشتم- مناجات بعد از طعام

صفحه	ص ۱۶۳
۷۵	مطلب شصت و نهم- هو المؤید لمن یشاء لما یشاء
۷۶	مطلب هفتادم- سطوت میثاق
۷۹	مطلب هفتاد و یکم- فضائل ذاتیّه انسان
۸۰	مطلب هفتاد و دوم- اهمّیت صلوة و صیام
۸۱	مطلب هفتاد و سوم- هجرت مظلوم آفاق بعراق
۸۳	مطلب هفتاد و چهارم- اعطاء کلّ ذی حقّ حقّه
۸۴	مطلب هفتاد و پنجم- اثر مناجات و ادعیه
۸۵	مطلب هفتاد و ششم- وحدت اصلیه
۸۶	مطلب هفتاد و هفتم- عذاب دنیا
۸۶	مطلب هفتاد و هشتم- تشبیه ایام ظهور بدوره حضرت رسول اکرم
۸۷	مطلب هفتاد و نهم- امتحانات الهیّه سبب انقطاع و انجذاب بحقّ است
۸۸	مطلب هشتادم- امتیاز دودمان مؤمنین در دور اسلام و این دور عظیم
۸۹	مطلب هشتاد و یکم- نار و نور
۹۱	مطلب هشتاد و دوم- دیدار و گفتار
۹۱	مطلب هشتاد و سوم- امانت و دیانت
۹۲	مطلب هشتاد و چهارم- لوح ناظم الحکماء

صفحه	ص ۱۶۴
۹۴	مطلب هشتاد و پنجم- از مورّخین اروپائی جز پروفسور براون کسی بساحت اقدس جمال قدم مشرف نشد
۹۷	مطلب هشتاد و ششم- حوادث سبب نشر نفحات است

۹۷	مطلب هشتاد و هفتم- میرزا احمد ازغندی
۹۹	مطلب هشتاد و هشتم- کلک میثاق
	مطلب هشتاد و نهم- در امر الله هر ذلتی
۹۹	عزت و هر فقر غناست
۹۹	مطلب نودم- شکایت بحکومت از تعدی
۱۰۰	مطلب نود و یکم- اطمینان
۱۰۱	مطلب نود و دوم- امانت و دیانت
۱۰۲	مطلب نود و سوم- اعتماد بیزدان
۱۰۲	مطلب نود و چهارم- حقیقت الوهیت
۱۰۴	مطلب نود و پنجم- عبودیت عبدالبهاء
	مطلب نود و ششم- آهنگ الهی و گلبانگ
۱۰۵	معانی از سایر اصوات ممتازاست
	مطلب نود و هفتم- مناجات- لوح مبارک
	بعنوان شاهزاده ابو الحسن
۱۰۸	میرزای شیخ الرئيس قاجار
صفحه	ص ۱۶۵
	مطلب نود و هشتم- اقبال جمیع طوائف تحقّق
۱۰۹	خواهد یافت
۱۰۹	مطلب نود و نهم- زعیم الدوله
۱۱۴	مطلب صد- در باره زعیم الدوله
۱۱۷	مطلب صد و یکم- لوح مبارک
۱۱۸	مطلب صد و دوم- یوسف
۱۱۸	مطلب صد و سوم- اسم الله الاصدق
۱۱۹	مطلب صد و چهارم- ملا صادق بادکوبه‌ای
	مطلب صد و پنجم- لوح مبارک در باره شهادت
۱۲۰	ملا صادق بادکوبه‌ای
۱۲۲	مطلب صد و ششم- وحی

۱۲۲	مطلب صد و هفتم - ضرر اختلاف
۱۲۳	مطلب صد و هشتم - لوح هیکل
۱۲۳	مطلب صد و نهم - جوانان
۱۲۴	مطلب صد و دهم - از لوح سمندر
۱۲۴	مطلب صد و یازدهم - فوز و فلاح
۱۲۵	مطلب صد و دوازدهم - اشراق آفتاب عهد
۱۲۶	مطلب صد و سیزدهم - ابوت حقیقی
۱۲۶	مطلب صد و چهاردهم - اعظم خدمات
	مطلب صد و پانزدهم - در لوح طهران و ایران
۱۲۷	فرموده اند

صفحه

ص ۱۶۶

۱۲۷	مطلب صد و شانزدهم - امتحانات الهیه
۱۲۸	مطلب صد و هفدهم - شجره آدم
۱۲۹	مطلب صد و هجدهم - تبدل زوجات
	مطلب صد و نوزدهم - بلیات وارده بر
۱۲۹	احبای ایران
۱۳۰	مطلب صد و بیستم - خراسان
۱۳۱	مطلب صد و بیست و یکم - بنای مشرق الازکار
۱۳۲	مطلب صد و بیست و دوم - خطا پوشی
۱۳۳	مطلب صد و بیست و سوم - خضراء
۱۳۳	مطلب صد و بیست و چهارم - فاران
۱۳۳	مطلب صد و بیست و پنجم - خیر القری
۱۳۴	مطلب صد و بیست و ششم - جذباء
۱۳۴	مطلب صد و بیست و هفتم - تربت
	مطلب صد و بیست و هشتم - پشیمانی و حزن برای
۱۳۵	ذات احدیت نیست
۱۳۵	مطلب صد و بیست و نهم - اهمّیت تبلیغ

- مطلب صد و سی ام- واقعه اصفهان ۱۳۵
- مطلب صد و سی و یکم- وزیر بی نظیر ۱۳۸
- مطلب صد و سی و دوم- درباره عنوان الواح ۱۴۰
- مطلب صد و سی و سوم- مقصد تحیت است ۱۴۱

- ص ۱۶۷ صفحه
- مطلب صد و سی چهارم- ترجمه آثار ۱۴۱
- مطلب صد و سی پنجم- حواریون ۱۴۱
- مطلب صد و سی و ششم- لا تجمع الضدان ۱۴۲
- مطلب صد و سی و هفتم- ملکم خان ۱۴۳
- مطلب صد و سی و هشتم- ربّ الباب ۱۴۴
- مطلب صد و سی و نهم- محفل شور نیویورک ۱۴۵
- مطلب صد و چهلم- ثبوت بر میثاق ۱۴۷
- مطلب صد و چهل و یکم- بریکول ۱۴۸
- مطلب صد و چهل و دوم- اطاعت حکومت ۱۴۹
- مطلب صد و چهل و سوم- ثبوت بر میثاق ۱۵۰
- مطلب صد و چهل و چهارم- احبای الهی
- ۱۵۵ فی الحقیقه حکم یک نفس دارند
- مطلب صد و چهل و پنجم- جناب ورقا و حضرت ۱۵۷
- روح الله